

سبب‌های واژه‌های

(واژه‌های نو + ...)

گروه زوریک، مسعود عطوی و ...

واژه‌های سیاسی

واژه‌های نو — واژه‌های جدید دیگر

تالیف : خسرو روزبه و

تهیه و تدوین : مسعود معنوی

انتشارات پژوهش

-
- واژه‌های سیاسی
 - چاپ اول تیراژ ۲۰۰۰
 - تصحیح و نقطه‌گذاری : انتشارات پژوهش

فهرست واژه‌ها

۲۶	× اقتصاد سیاسی	۵	آپارتاید
۲۹	× الیگارشی	۶	ائتلاف
۳۱	× امپریالیسم	۶	آپارتهیت
۳۶	امتیاز	۷	× اپورتونیزم
۳۷	× انارشیزم	۸	آپولیتیزم
۳۸	× اندیویدوآلیسم	۸	اتحاد مقدس
۳۹	× انترناسیونال اول، دوم و سوم	۸	اتحاد مقدس
۴۵	انترناسیونالیسم پرولتری	۱۰	اتو کراسی
۵۰	× انضباط حزبی و دموکراسی حزبی	۱۰	ارتجاع
۵۱	انقلاب	۱۱	آریستوکراسی
۵۵	انقلاب فرهنگی	۱۲	× اصتالیفیزم
۵۹	انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر	۱۳	استبداد
۶۲	× انکیزیسیون	۱۴	استثمار
۶۴	اومانیزم	۱۶	× استراتژی و تاکتیک
۶۵	ایدئولوژی	۲۰	× استعمار
۶۶	بایکوت		× اشکال مبارزه بین بوژوازی و
۶۷	برابری	۲۳	پرولتاریا

۱۱۰	× رهبری	۶۸	برده‌داری
۱۱۲	× خود مختاری	۶۹	× بلانکیسم
۱۱۳	دسپوتیزم	۷۰	× بورژوازی
۱۱۳	× دکماتیسم	۷۴	× بوروکراسی
۱۱۴	دماگوژی	۷۵	× بولشویزم
۱۱۶	× دمکراسی	۷۶	× پارلمان و مبارزه پارلمانی
۱۱۹	× دولت	۷۹	× پاسیفیسم
۱۲۱	دیالکتیک	۸۰	پایه و رو بنا
۱۲۳	× دیپلوماسی	۸۳	× پرولتاریا
۱۲۴	دیکتاتوری پرولتاریا	۸۵	× پرویاگاندا آریتاسیون
۱۲۷	دیوار چین	۸۶	تحت الحمايه
۱۲۸	× رادیکالیسم	۸۷	تئوری
۱۲۸	× راسیسم	۸۸	× تکمونکراسی
۱۲۹	رفرم	۸۹	× توتالینز
۱۳۳	رفرم ارضی	۹۰	جمهوری
۱۳۴	× رویزیونیسم		× جنبش آزادیبخش ملی و همزیستی
۱۳۷	ژئوپلیتیک	۹۱	مسالمت آمیز
۱۳۸	× سانترالیسم دموکراتیک	۹۵	جنگک
۱۴۰	ستون یخچم	۹۹	جنگ سرد
۱۴۱	× سرمایه‌داری	۱۰۰	جهان بینی
۱۴۵	سطح زندگی	۱۰۱	× اعتصاب
۱۴۸	× سکتاریسم	۱۰۲	× حزب
۱۴۹	× سندیکا	۱۰۶	× مرانامه
۱۵۱	× سوسیالیسم	۱۰۷	× اسانامه
۱۵۴	× سه جریان عمده ضد امپریالیستی	۱۰۸	× کنگره حزبی
۱۵۸	میاست	۱۰۸	× کمیته مرکزی
۱۶۰	میستیم انتخاباتی	۱۰۹	کنفرانس
۱۶۱	شخصیت، نقش و کیش آن	۱۰۹	× انتقاد و انتقاد از خود

۲۰۶	ماک کارتیسم	۱۶۴	شعیر داموگلس
۲۰۶	ماکیا ولیسم		× شوینیسم، کسمو پولیتیسم،
۲۰۷	مالتوسیانیسم	۱۶۵	میهن پرستی
۲۰۷	مانیفست	۱۶۷	× صهیونیسم
۲۰۸	مبارزه حزبی	۱۷۰	× طبقه
۲۱۰	مبارزه طبقاتی	۱۷۲	عینی و ذهنی
	مبارزه طبقاتی در جوامع برده -	۱۷۵	فاینیزم
۲۱۲	داری و فئودالی	۱۷۶	× ناشیسم
	مبارزه طبقاتی در جامعه	۱۷۹	× فالانخیزم (یا فالانزیزم)
۲۱۳	سرمایه داری	۱۷۹	فرمسیون اجتماعی - اقتصادی
	مبارزه طبقاتی در مرحله گذار	۱۸۰	فارمر
۲۱۴	از سرمایه داری به سوسیالیسم	۱۸۱	فرهنگ
۲۱۵	مسئله ارضی	۱۸۳	× فئودالیسم
۲۱۸	ملت و مسئله ملی	۱۸۷	/ کاپیتولاسیون
۲۲۲	ملی کردن	۱۸۹	کارگر کشاورزی
	مناسبات تولیدی و نیروهای		× کشورهای ثروتمند و کشور -
۲۲۷	تولیدی	۱۹۰	های فقیر
۲۳۰	× میلیتاریسم	۱۹۴	× کمون اولیه
۲۳۱	× نازیزم	۱۹۶	× کمونیسم
۲۳۴	× ناسیونالیسم	۲۰۰	کولاک
۲۳۷	× نوامتعمار	۲۰۰	لاتیفوندیست
۲۴۱	وتو	۲۰۱	× لومین پرولتاریا
۲۴۲	وضع انقلابی	۲۰۳	× لیبرالیسم
		۲۰۴	مارکسیسم - لنینیسم

فهرست مضامین و اژه‌ها

۱۰۹	کفرانس	۱- مباحث مربوط به حزب
۱۰۹	انتقاد و انتقاد از خود	طبقه کارگر
۱۱۰	ره‌بری	استراتژی و تاکتیک
۱۲۴	دیکته‌توری پرولتاریا	اشکال مبارزه بین بورژوازی
۱۳۸	سانترالیسم دموکراتیک	و پرولتاریا
۲۰۴	مارکسیسم-لنینیسم	انترناسیونالیسم پرولتری
۲۰۷	مانیفست	انضباط حزبی و دموکراسی حزبی
۲۰۸	مبارزه حزبی	انقلاب
	مبارزه طبقاتی در جوامع	ایدئولوژی
۲۱۲	برده‌داری و فئودالی	پرولتاریا
	مبارزه طبقاتی در جامعه	پروهاگاندوآزیتاسیون
۲۱۳	سرمایه‌داری	تئوری
	مبارزه طبقاتی در مرحله گذار	جهان‌بینی
۲۱۴	از سرمایه‌داری به سوسیالیسم	حزب
	۲- مقولات اساسی علم اجتماع	مرامنامه
	و تاریخ	اسامنامه
۶	ائتلاف	کنگره حزبی

۱۴	استثمار	۳۱	امپریالیسم
۲۰	استعمار	۶۸	برده‌داری
۵۵	انقلاب فرهنگی	۷۰	بورژوازی
۷۴	بوروکراسی	۸۰	پایه وروینا
۷۶	پارلمان و مبارزه پارلمانی	۹۰	جمهوری
۸۸	تکنوکراسی	۹۵	جنگک
	جنبش آزادیبخش ملی و همزیستی	۱۱۲	خود مختاری
۹۱	مسالمت آمیز	۱۱۹	دولت
۱۰۱	اعتصاب	۱۲۴	دیکتاتوری پرولتاریا
۱۱۶	دموکراسی	۱۳۳	زفرم ارضی
۱۲۳	دیپلوماسی	۱۴۱	سرمایه‌داری
۱۴۵	سطح زندگی	۱۵۱	سوسیالیسم
۱۵۴	سه جریان عمده ضد امپریالیستی	۱۶۱	شخصیت، نقش و کیش آن
۱۶۰	سیستم انتخاباتی		شوینیسیم، کسموپولیتیسیم،
	کشورهای ثروتمند و	۱۶۵	میهن پرستی
۱۹۰	کشورهای فقیر	۱۷۰	طبقه
۲۲۲	ملی کردن	۱۷۲	عینی و ذهنی
۲۳۷	نواستعمار	۱۷۹	فرماسیون اجتماعی- اقتصادی
	۴- مطالب تاریخی	۱۸۳	فئودالیسم
۸	اتحاد مقدس	۱۹۴	کمون اولیه
۳۹	انترناسیونال اول، دوم و سوم	۱۹۶	کمونیسیم
۵۹	انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر	۲۱۰	مبارزه طبقاتی
۶۲	انکیزیسیون	۲۱۵	مسئله ارضی
۶۶	بایکوت	۲۱۸	ملت و مسئله ملی
۶۹	بلانکیسم	۲۳۴	ناسیونالیسم
۸۶	تحت الحمايه	۲۴۲	وضع انقلابی
۹۹	جنگک سرد		۳- مباحث اجتماعی کنونی
۱۲۷	دیوار چین	۱۳	استبداد

	واژه‌های	۱۴۰	ستون پنجم
۱۲	استالینیزم	۱۶۴	شمشیر دامو کلس
۲۹	الیگارشی	۱۸۷	کاپیتولاسیون
۳۷	انارشیزم		۵- چند اصطلاح سیاسی
۳۸	انیدیویدو آلیسم	۵	آهار تایید
۶۴	اومانیزم	۶	آهار تهیت
۶۷	برابری	۷	اپورتونیزم
۶۹	بلانکیسم	۸	آپولیتیزم
۷۵	بولشویزم	۱۰	اتو کراسی
۷۹	پاسیفیزم	۱۰	ارتجاع
۸۹	توتالیتر	۱۱	آریستوکراسی
۱۰۰	جهان بینی	۲۹	الیگارشی
۱۱۳	دمپوتزم	۳۶	امتیاز
۹۹۳	دگماتیزم	۶۶	بایکوت
۹۹۴	دماغوژی	۶۹	بلانکیسم
۱۱۶	دمکراسی	۸۶	تحت الحمايه
۱۲۸	رادیکالیسم	۹۹	جنگ سرد
۱۲۸	راسیسم	۱۲۷	دیوار چین
۱۲۹	رفرم	۱۳۷	ژئوپلیتیک
۱۳۴	رویزیونیسم	۱۴۰	ستون پنجم
۱۴۸	سکتاریسم	۱۵۸	سیاست
۱۴۹	سندیکا	۱۶۴	شمشیر دامو کلس
۱۵۸	سیاست	۲۰۱	لومین پرولتاریا
	شوینیسم، کسموپولیتیزم،	۲۰۶	مالک کارتیزم
۱۶۵	میهن پرستی	۲۰۶	ماکیاولیسم
۱۶۷	صهیونیسم	۲۰۷	مالتوسیانیسم
۱۷۵	فابینیزم	۲۴۱	وتو
۱۷۶	فاشیسم		۶- جریانات و مفاهیم سیاسی

۸۶	تحت الحمايه	۱۷۹	فالانجيزم (يا فالانژيزم)
۱۷۱	ديالكتيك	۱۸۱	فرهنگ
۱۳۵	سطح زندگى	۲۰۳	ليبراليسم
۱۸۰	فارمر	۲۰۶	ماكياوليسم
۱۸۷	كاپيتولاسيون	۲۰۷	مالتوسيانيسم
۱۸۹	كاوگر كشاورزى	۲۳۰	ميليتاريسم
۲۰۰	كولاك	۲۳۱	نازيزم
۲۰۰	لاتيفونديست	۲۳۴	ناسيوناليسم
۲۲۲	ملى كردن		۷- چندواژه اقتصادى
	مناسبات توليدى و نيروهاى	۱۴	امستمار
۲۲۷	توليدى	۲۶	اقتصاد ميامى
		۳۶	امتياز

آپارتاید (Apartheid)

این واژه انگلیسی یکی از اشکال وحشیانه تبعیض نژادی را بیان می‌کند و در اصل عبارتست از سیاست تبعیضی که نژادپرستان کشور جمهوری آفریقای جنوبی علیه اکثریت سیاهپوست بومی و هندیان آن کشور اعمال می‌کنند. از نظر لغوی به معنای مجزا و جدا نگهداشتن است. آپارتاید یعنی جدا نگهداشتن افراد متعلق به نژادهای غیر سفید، مجبور کردن آنها به اقامت در محلات و استان‌های خاص، محروم کردن آنها از کلیه حقوق سیاسی و امکان تحصیل و پیشرفت. در مناطقی که سیاهپوستان مجبور به اقامت در آن می‌شوند و حق خروج از آن را ندارند حداقل امکانات زندگی نیز موجود نیست. بر اثر مبارزه مردم و همچنین اقدامات دول سوسیالیستی و دول کشورهای آسیایی و آفریقایی، رسماً آپارتاید غیر قانونی شناخته شده و سازمان ملل متحد قطعنامه‌های چندی علیه آن تصویب کرده و آپارتاید را نقض صریح و خشن حقوق بشر دانسته است. ولی بر اثر سیاست دول امپریالیستی که خود ریشه و سرچشمه نژادپرستی و استثمار و نواستثمار هستند، همچنان این شیوه ضدانسانی و خشن تبعیض نژادی حکمفرماست.

ائتلاف

اتحاد موقت احزاب و گروه‌های سیاسی برای برآوردن هدف‌های پارلمانی و انتخاباتی. ائتلاف معمولاً در نظام‌های پارلمانی چند حزبی صورت می‌گیرد که هیچ یک از حزب‌ها آراء کافی برای به دست گرفتن انحصاری قدرت ندارند.

ائتلاف پارلمانی معمولاً برای حفظ یا برسر کار آوردن دولت خاص تشکیل می‌شود و در این موارد حزب بزرگتر بایدک یا چند حزب کوچکتر ائتلاف می‌کند و آنها را، برحسب قدرتشان، در دولت شرکت می‌دهد.

ائتلاف ممکن است «منفی» نیز باشد، یعنی به قصد ساقط کردن دولت. چنان‌که در فرانسه بعد از جنگ جهانی دوم «ائتلاف منفی» کمونیست‌ها و راست‌های افراطی بارها موجب سقوط دولت‌ها شد.

در ائتلاف انتخاباتی دو یا چند حزب با تهیه صورت مشترک نامزدهای انتخاباتی به نفع یکدیگر رأی می‌دهند و حوزه‌ها را، برحسب قدرتشان، میان خود تقسیم می‌کنند. این رویه در جمهوری چهارم فرانسه معمول بود.

در سیستم دو حزبی ایالات متحده آمریکا ائتلاف معنای دیگری دارد و معمولاً به معنای ائتلاف گروه‌هایی از دو حزب (دموکرات و جمهوری خواه) است برای موافقت یا مخالفت با سیاست‌های خاص دولت. چنانکه برای مخالفت با بعضی از مقرراتی که روزولت و ترومن تصد و وضع آنها را داشتند، دموکرات‌های جنوبی و جمهوری خواهان شمالی با هم ائتلاف کردند.

آپارتاید (Apartheid)

عنوان سیاست تبعیض‌نازادی دولت آفریقای جنوبی که از ۱۹۴۸ اعمال شده است. در آفریقای جنوبی از نیمه قرن هفدهم که اروپایی‌ها بدان دست

یافتند همواره تبعیض نژادی وجود داشته است و «حزب ملی» - که در ۱۹۴۸ به قدرت رسید - مقرراتی برای ناسفیدان وضع کرد که تمام جنبه‌های زندگی آنها را دربرگرفت (ناسفیدان بیش از هشتاد درصد جمعیت افریقای جنوبی را تشکیل می‌دهند). این مقررات برای حفظ خلوص نژاد و برتری سفید - پوستان است و ظاهرآ به آن عنوان جدا کردن نژادها و دادن فرصت‌های مساوی داده‌اند. مقررات «حزب ملی» حدود حقوق سیاسی، آمد و شد، انتخاب مسکن، مالکیت، انتخاب شغل، و ازدواج را برای ناسفیدان معین می‌کند و در واقع حقوق سفیدان را به ضرر ناسفیدان توسعه می‌دهد. از ۱۹۵۳ شرکت سیاهپوستان، و اقلیت‌های نژادی ناسفید در اعتصاب و به‌راه‌انداختن آن و نیز ازدواج سفید و ناسفید جنایت شناخته می‌شود. تعلیم و تربیت ناسفیدان به «وزارت امور بومیان» سپرده شده است و آن وزارتخانه در اجرای مقررات قانونی هر معلمی را که به تبعیض نژادی اعتقاد نداشته باشد، برای تعلیم و تربیت ناصالح می‌شمارد. مجمع عمومی ملل متحد در ۱۹۵۲ دربارهٔ آپارتهایت به بحث پرداخت و آن را تهدیدی برای صالح و حقوق بشر به‌شمار آورد، ولی دولت افریقای جنوبی به کمیسیون مأمور مطالعه این امر اجازهٔ ورود به کشور نداد. «حزب متحده»، که حزب اصلی مخالف دولت در افریقای جنوبی است، اصل آپارتهایت را قبول دارد، اما باروش‌های اعمال آن موافق نیست. سیاست تبعیض نژادی دولت افریقای جنوبی نفرت سختی را علیه آن دولت در جهان، به خصوص در میان دولت‌های آسیایی و افریقایی، برانگیخته است و همین امر سبب شد که آن دولت، بر اثر فشار سایر دولت‌های عضو، مجبور به کناره‌گیری از اتحادیهٔ دولت‌های مشترک المنافع بریتانیا شود.

اپورتونیزم (Opportunisme)

فرصت‌طلبی، این الوقتی، تغییر جهت دادن بر حسب تغییر اوضاع به خاطر منافع شخصی. در سیاست «اپورتونیزم» بر کسانى اطلاق می‌شود

که همواره به سوی قدرت و حاکم وقت گرایش دارند و پایبند اصولی نیستند و یا اصول خود را فدا می کنند .

آپولیتیسیم (Apolitisme)

یعنی روش لافیدانه نسبت به سیاست و خودداری از شرکت در جریان سیاسی ، از داشتن مشی صریح سیاسی. این واژه از ریشه پولیتیک به معنای سیاست و پیشوند «آ» با مفهوم نفی ترکیب شده است. لاقیدی و بی اعتنائی نسبت به حیات سیاسی و احتراز از آن عمداً در رژیم های سرمایه داری بین توده های مردم رواج داده می شود. عدم شرکت در امور سیاسی و عدم توجه به حیات اجتماعی و سیاسی ناشی از آن است که زمامداران کشورهای سرمایه داری سعی می کنند با همه وسایل توده ها را در عقب ماندگی ایدئولوژیک نگاهدارند و توجه آنها را از مسایل میهن و اجتماع خود به مطالب به کلی فرعی و زندگی روزمره و مسایل شخصی منحرف سازند. يك علت دیگر آپولیتیسیم یعنی روش لافیدانه نسبت به سیاست، همچنین سر خوردگی برخی اقشار از سیاست دول و احزاب حاکم و وعده های تو خالی آنها و سپس عمل نکردن آنهاست. این روش، همچنین از طریق اعمال فشار به شکل ممنوع کردن شرکت در سیاست برای اقشار خاص اجتماعی به زور، اجرا می شود. لاقیدی نسبت به سیاست و مسایل میهنی و طبقاتی و اجتماعی کاملاً به سود محافل زمامدار مرتجع ضد خلقی است. زیرا از حمتکشان را از نبرد به خاطر خواست های خود از مبارزه طبقاتی، از شرکت در تعیین سرنوشت خود دور می کند. در حقیقت نمی توان در جامعه زندگی کرد و در سیاست مداخله نداشت. عدم توجه به امور سیاسی خود کمک به سیاست محافل حاکمه ضد خلقی است و عملاً به يك سیاست مضر، به يك سیاست بد، به يك سیاست ارتجاعی مبدل می شود.

اتحاد مقدس (Sainte alliance)

این يك اصطلاح رایج در مباحث اجتماعی و سیاسی است و مقصود آن دسته بندی و ساخت و پاخت گروهی برای اجرای سیاسی در جهت خلاف

مصالح ملی و ترقی خواهانه است. مثلاً می‌گوییم امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی و جانبداران آنها در این ناحیه می‌خواهند اتحاد مقدس در خلیج فارس علیه نهضت‌های آزادیبخش ملی خاورمیانه و نزدیک ایجاد کنند. یا می‌گوییم کودتای ۲۸ مرداد را اتحاد مقدس ارتجاع داخلی کشور ما و امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی و سازمان‌های جاسوسی آنها به راه انداخت. از این مثال‌ها معلوم می‌شود که در اینجا کلمه «مقدس» دارای آن مفهوم قدس و پاک نیست بلکه برعکس ناپاکی زدوبند و ارتجاعی بودن دسته‌بندی را می‌رساند. علت رواج این اصطلاح را در تاریخ اوایل قرن گذشته باید جستجو کرد. در حقیقت عبارت «اتحاد مقدس» نام سازمانی بود که پس از سقوط ناپلئون توسط امپراطوران و سلاطین آن وقت اروپا ایجاد شد و هدفش سرکوب نهضت‌های انقلابی و آزادی طلبانه در اروپا بود. سازمان موسوم به «اتحاد مقدس» ماه سپتامبر سال ۱۸۱۵ در پاریس رسماً تشکیل شد و در آن تزار روسیه، امپراطور اتریش و پادشاه پروس شرکت جستند. سپس تقریباً کلیه سلاطین و تاجداران اروپا که حافظ نظام فئودالی و اشرافی و مخالف هر گونه تحول دموکراتیک و استقلال طلبانه بودند به این اتحاد مقدس پیوستند. حتی انگلستان هم اگرچه رسماً به این سازمان نیوست ولی اصول آنرا تأیید می‌کرد و علناً از سیاست آن طرفداری می‌کرد. مبتکر و رهبر عملی این سازمان ارتجاعی و به هم پیوستگی سیاه‌ترین نیروهای موجود زمان مترنخ صدراعظم اتریش و الکساندر اول تزار روسیه بودند. اتحاد مقدس هر چند سال یکبار کنگره تشکیل می‌داد و تدابیر لازم برای سرکوب خنق‌ها و نهضت‌های انقلابی اتخاذ می‌کرد. هزاران تن اسپانیایی، ایتالیایی، یونانی و غیره قربانی روش‌های خونین و ارتجاعی اتحاد مقدس شدند. سران اتحاد مقدس مداخلات نظامی خود و سرکوب نهضت‌های انقلابی را همواره با عبارت «جلوگیری از اشاعه انقلاب» توجیه می‌کردند. بالاخره در نتیجه تضادهای داخلی بین سلاطین و امپراطوران عضو سازمان و بین منافع طبقات حاکمه آنها از قدرت اتحاد مقدس کاسته شد. انقلاب سال ۱۸۳۰ در فرانسه و سپس موج انقلابات

عظیم و پی‌درپی سال‌های ۴۹-۱۸۴۸ در اغلب کشورهای اروپایی برای همیشه، شیرازه‌های اتحاد مقدس را از هم گسیخت و آنرا نابود کرد.

اتوکراسی (Autocracy)

نوعی بنیاد قدرت که دارای این مختصات است: (الف) تفوق آشکار یک فرد در رأس یک سلسله مراتب اداری؛ (ب) نبودن قوانین یا سنت‌هایی که بر عمل فرمانروا نظارت کند، (پ) نامحدود بودن قدرت فرمانروا در عمل. اتوکراسی ممکن است بروقاداری اتباع یا برتری آنها از مجازات متکی باشد. فرد صاحب قدرت (اتوکرات) ممکن است که قدرت خود را از طریق قراردادهای و سنت‌های اجتماعی کسب کرده باشد یا آن را به‌زور به‌دست آورده باشد که در صورت اول اتوکراسی مشروع از طریق وراثت یا همکاری و در صورت دوم دیکتاتوری است. سلطنت‌های مطلقه از نوع حکومت‌های اتوکراتیک هستند.

ارتجاع (Reaction)

در مفهوم سیاسی، این واژه به معنای مخالفت با پیشرفت اجتماعی، به معنای مبارزه عمل طبقات و اقشار در حال نابودی و زوال علیه ترقی جامعه است.

سیر جبری تاریخ و مبارزه توده‌ها جوامع بشری را به سوی رشد و ترقی می‌برد و اقشار و طبقاتی را که صاحب امتیازات در دوران مربوطه هستند و با سیر آتی جامعه مخالفند و مایلند وضع موجود را حفظ کنند به نابودی حتمی محکوم می‌کند. چنین است نابودی برده‌داران و سپس فئودال‌ها و سپس سرمایه‌داران هر یک در دوران تاریخی معین خود مطابق با سطح رشد نیروهای تولیدی. اما این طبقات برای حفظ منافع استثمارگرانه خود، برای حفظ امتیازات و موجودیت خود، با ترقی جامعه در تضاد واقع می‌شوند و با پیشرفت اجتماعی مخالفت می‌ورزند، مظهر آن مناسبات تولیدی فرسوده‌ای می‌شوند که به سدی در راه تکامل جامعه بدل شده است.

بنابراین ارتجاع یعنی دفاع از نظام فرسوده و محکوم به نابودی، یعنی مخالفت با ترقی و پیشرفت.

ارتجاع گاه به شکل جبر و اختناق خونین و ترور جمعی توده مردم جلوه گر می شود، گاه درسیمای افکار و عقاید پوسیده و کهنه باتکیه بر عادات و عقب ماندگی های فرهنگی علیه اندیشه های ترقیخواهانه مبارزه می کند . ارتجاع به شکل تشدید ستم بر توده های زحمتکش از نظر اقتصادی و سیاسی و بر ملت هایی که از حقوق خود محروم شده اند و یا به شکل سرکوب نهضت انقلابی که جامعه را به جلو می راند، تظاهر می کند. در عصر امپریالیسم، در کشورهای جلوفاتاده از نظر صنعتی، فاشیسم و میلیتاریسم جلوه های ارتجاع هستند . مرتجع به کسی می گویند که روش خصمانه ای با هر چه مترقی، نو، بالنده و پیشرو است داشته باشد و برای حفظ یا احیای مجدد نظام فرسوده و پوسیده یا افکار کهنه و عقب مانده کوشش نماید.

آریستوکراسی (Aristocratie)

این واژه به معنای اشرافیت است و معمولاً آن قشر و دسته ای را نشان می دهد که دارای امتیازات فراوان هستند ، از ثروت و نفوذ برخوردارند ، صاحب مقامات عالی هستند و چه بسا که به اصل و نسب خود نیز برای حفظ این امتیازات می بالند. در اصل واژه آریستوکراسی آن قشر بالایی در پایان جامعه کمون اولی را معین می کرد که صاحب درآمد و ثروت شده یا از اعقاب سران قبیل و فرماندهان و سایر صاحبان نفوذ بودند. لذا آریستوکراسی یا اشرافیت در دوران جوامع دودمانی - پادشاهی پدید می شود. در جامعه برده داری واژه آریستوکراسی مخصوص ثروتمندترین خانواده های برده دار و صاحب اراضی وسیع بود. در جامعه فئودالی آریستوکرات به اشراف صاحب زمین های فراوان و درباریان متنفذ، اعیان و صاحبان مقامات عالی در دستگاه دولتی می گفتند که همه این امتیازات نیز ارثی بود. نخستین انقلابات

بورژوازی منجمله علیه اریستوکراسی متوجه بود که در به‌ضمی کشورها دست آنها را از قدرت سیاسی کوتاه کرده و در بسیاری دیگر دو طبقه استثمارگر بورژوازی و فئودال‌های اریستوکرات ، به توافق و تفاهم رسیدند و در حکومت شریک شدند . در جریان تکامل جامعه سرمایه‌داری بسیاری از اریستوکرات‌ها خود را با شرایط جدید تطبیق داده و همه به سرمایه‌داران بزرگ مبدل شدند .

اینک در مباحث اجتماعی لفظ اریستوکرات به معنای عام قشر فوقانی صاحب امتیاز و دارای نفوذ از یک طبقه یا گروه‌های اجتماعی که از حقوق و امکانات ویژه برخوردارند ، به کار می‌رود. عبارت «اریستوکراسی کارگری» اصطلاحاً در باره آن قشری از کارگران در کشورهای سرمایه‌داری به کار می‌رود که از سودهای بسیار کلان انحصاری میهمی می‌برند و از توده کارگری جدا هستند و محل نفوذ ایدئولوژیک و سیاسی سرمایه‌داری در بین پرولتاریا می‌باشند .

استالینیزم (Stalinism)

اصطلاح منسوب به یوسف ویساریونوویچ استالین (تولد ۱۸۷۹ - مرگ ۱۹۵۳) نخست‌وزیر ، فرمانده کل قوا، دبیر کل حزب کمونیست ، و دیکتاتور سابق شوروی. استالینیزم ایدئولوژی خاصی نیست، بلکه شامل روش‌های اعمال مارکسیزم-لنینیزم در روسیه شوروی در دوران حکومت استالین و مقداری تفسیر آن تئوری‌ها و انطباق آنها با عمل است .

کمونیست‌ها در زمان حیات استالین او را بزرگترین مفسر مارکسیزم-لنینیزم و بالاترین مرجع تئوریک در جنبش بین‌المللی کمونیزم می‌شمردند و در داخل حزب کمونیست شوروی نیز استالین با ازمیان بردن تمام رقبای خود، از جمله تئوریسینهای زبردست مانند تروتسکی، بوخارین و غیره ، چنین مرتبه‌ای را احراز کرده بود. اما پس از مرگ استالین و تظاهرات ضد

استالینی در کنگره بیستم و بیست و دوم حزب کمونیست شوروی، استالینیزم به عنوان انحرافی از موازین لنینی تلقی و محکوم شد و از آن پس مراجعه به آثار استالین به عنوان مرجع تئوریک متروک شد و استالینیزم مترادف اعمال خشونت، رژیم پلیسی، فردپرستی، و دیکتاتوری به شمار آمد.

در جنبش کمونیسم بین الملل یوگوسلاوی اولین کشوری بود که بر-ضد استالینیزم طغیان کرد و آن را انحرافی از اصول مارکسیزم - لنینیزم شمرد.

از معروف ترین تفسیرهای استالین در باره تئوری های مارکسیست - لنینیست تئوری او درباره «دولت در حال مرگ» و دیگری «انترناسیونالیزم» است. استالین در «مسائل لنینیزم» در پاسخ کسانی که به استناد تئوری مارکسیستی، پس از حذف طبقات استثمار کننده (که به ادعای استالین در شوروی انجام پذیرفته بود) مسئله از میان رفتن دولت را مطرح می کردند، می گوید که «مردن تدریجی دولت با ضعیف کردن آن به وجود نخواهد آمد. بلکه با تقویت آن به حداکثر به وجود خواهد آمد.»

و نیز در تعریف انترناسیونالیزم می گوید «انترناسیونالیست کسی است که حاضر است بدون چون و چرا و بدون تزلزل و بدون قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی دفاع کند... زیرا هر کس که خیال می کند از جنبش انقلابی جهانی بدون اتحاد جماهیر شوروی یا علیه آن دفاع می کند، علیه انقلاب اقدام می کند و حتماً به اردوی دشمنان انقلاب در می غلتد.» به این ترتیب، استالین استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست را تابع مطلقاً از سیاست خارجی شوروی قرار می داد. اما پس از مرگ او این تئوری تا حدود زیاد مردود شناخته شد و احزاب کمونیست کم و بیش راه های مستقلی در پیش گرفتند.

استبداد (Absolutisme)

مراد از آن بنیاد سیاسی است که دارای این مشخصات باشد: (الف)

نبودن حدود سنتی یا قانونی برای قدرت دولت ؛ (ب) وسعت دامنه قدرتی که عملاً به کار برده می‌شود. معیار دوم مستلزم آن است که دستگاه اداری متمرکزی وجود داشته باشد.

استبداد، اتوکراسی، و دسپوتیزم مفاهیم مشترکی هستند اما برهم منطبق نیستند؛ همچنان که توتالیتریزم مستلزم استبداد است اما هر استبدادی توتالیتر نیست.

در دنیای باستان حکومت‌های تمدن‌های کهن، مانند آشور، بابل، مصر، ایران و غیره، مستبدانه بود و تنها یونان و روم از این قاعده کلی برکنار بودند و آنها تنها دیکتاتوری‌های موقت داشته‌اند.

از قرن شانزدهم به بعد استبداد در اروپا صورتی تازه یافت و این زمانی بود که دولت‌های ملی و شاهان در برابر قدرت پاپ تدبیر افراشتند و استبداد به صورت یک آرمان سیاسی درآمد و این آرمان - که در اساس بر- نظریه قدرت مطلق شاه، که ناشی از حاکمیت شاهانه و قدرت اعلای دولت است، قرارداد دولتهای ملی را متحد کرد و به صورت تازه‌ای سازمان داد. جمله معروف لویی چهاردهم که گفت «من دولت هستم» نشانه استبداد سده‌های ۱۷ و ۱۸ از لحاظ نظری برحق قدرت نامحدود زمامدار متکی بود و هیچ چیز، حتی «حقوق طبیعی» مردم نیز، آن را محدود نمی‌کرد. در قرن هجدهم انقلاب‌های آمریکا و فرانسه با استبداد به مبارزه برخاستند و این مبارزه در طول سده‌های نوزدهم و بیستم منجر به بسط حکومت‌های قانونی در سراسر جهان شد و در عین حال در ترن بیستم نوع تازه‌ای از استبداد، که توتالیتریزم باشد، پدید آمد.

استثمار (Exploitation)

واژه استثمار از ریشه « ثمر » و معادل فارسی آن « بهره کشی » است و در مباحث اقتصادی و اجتماعی به معنای استفاده و بهره بردن از کار کسی دیگر است. معنای علمی استثمار چنین است: بدست آوردن مجانی

محصول کار يك فرد از جانب فردی که صاحب خصوصی وسایل تولید است. در اصطلاح اقتصادی یعنی گرفتن محصول کار اضافی و بعضی اوقات حتی قسمتی از کار لازم. معمولاً هنگام به کار بردن این اصطلاح می گویند استعمار فرد از فرد. استعمار ویژه همه جوامعی است که در آن طبقات متخاصم وجود دارد. افراد يك طبقه، طبقه حاکم، که صاحب وسایل تولید هستند افراد طبقات دیگر را مورد بهره کشی قرار داده و از ثمره رنج آنها گنج برمی دارند. پس علت استعمار عبارتست از مالکیت خصوصی بر وسایل تولید. ولی اشکال استعمار وابسته است به خصیلت آن مناسبات تولیدی که در جامعه حاکم است.

بهره کشی از فرد دیگر ملازم با وجود بشر نیست و از آغاز پیدایش جامعه بشری موجود نبوده و جاودانی نیز نخواهد بود. استعمار در نخستین دوران صورت بندی اجتماعی-اقتصادی (یعنی کمون اولیه) وجود نداشت و تنها در مرحله تلاشی این دوران پدید گشت. پیدایش استعمار معلول عوامل زیر بود. تکامل نیروهای تولیدی که منجر به تقسیم اجتماعی کار و پیدایش اضافه محصول و به دنبال آنها مالکیت خصوصی و تفاوت درآمدها شد. بر این شالوده و تجزیه جامعه به طبقات متناقض پدید گشت و به جای جامعه بی طبقه اولیه طبقات اجتماعی بهره کشان و بهره دهان پدید آمدند. نخستین دورانی در جامعه بشری که بر شالوده استعمار استوار بود جامعه برده داری است که پایه آن را مالکیت کامل برده دار بر وسایل تولید و بر خود تولید کننده یعنی برده تشکیل می داد. در دوران فئودالیسم پایه استعمار عبارت بود از مالکیت خصوصی ارباب بر زمین و مالکیت نیمه تمام بر سرف یا رعیت که البته این امر به نسبت کم یا بیش، با خصوصیات بسیار متفاوت، در کشورهای مختلف ظهور کرد و طیف بسیار متنوعی از انواع بهره کشی فئودالی را در ممالک گوناگون با ویژگی های خاص بوجود آورد.

آخرین دوران متکی به استعمار فرد از فرد دوران سرمایه داری است که در آن مالکیت خصوصی سرمایه داران وسیله بهره کشی از کارگران

و زحمتکشانی است که خود به اصطلاح آزادند و تحت مالکیتی نیستند، ولی نیروی کارشان وسیله استثمار صاحبان سرمایه است. اینها کارخانه‌ها، کارگاه‌ها، معادن و زمین‌ها و وسایل تولید کشاورزی و بانک‌ها و وسایل توزیع و وسایل حمل و نقل و غیره و غیره را در مالکیت خود دارند و از ثمره کار کارگران و سایر زحمتکشانشان پدید می‌آورند و فایده وسیله تولید را بر خوددار می‌شوند.

استثمار موجب می‌شود که به قیمت فقر و بدبختی توده‌ای کثیر که کار می‌کنند، و تولید می‌کنند، مشتری افراد صاحب وسایل تولید، ثروت اندوزند. استثمار مغایر با آزادی و شخصیت بشری است. استثمار مغایر با عدالت اجتماعی است. استثمار منافی با دموکراسی و با حقوق برابری بشری است. تمام این مفاهیم در جوامعی که استثمار حاکم است نمی‌تواند کمترین معنایی داشته باشد. تمام هیاهوی ایدئولوژیک‌های سرمایه‌داری و مبلغین رژیم‌های عوام‌فریب در این موارد به کلی پوچ و میان تهی است، زیرا شالوده‌ی ظلم اجتماعی و حق‌کشی، نابرابری و استثمار، استثمار است و استثمار خود همزاد جدایی‌ناپذیر سرمایه‌داری است. سود کلانی که سرمایه‌دار در نتیجه کار کارگر به دست می‌آورد، بهره مالکانه یا اجاره زمین که مالک زمین‌دار از دهقان زحمتکش می‌گیرد ثمره استثمار است و برای القای آن باید همه وسایل تولیدی از مالکیت خصوصی خارج شود تا نتیجه کار و زحمت زحمتکشانش به جیب کسی دیگر نرود. این امری است که در دوران سوسیالیسم صورت می‌پذیرد و در جریان ساختمان آن همه طبقات استثمارگر و بهره‌کشی فرد از فرد از میان می‌رود.

استراتژی و تاکتیک (Stratégie et Tactique)

واژه‌های استراتژی و تاکتیک در زمینه‌های دیگری جز مباحث سیاسی و حزبی، مثلاً در امور نظامی، یادپیا، اتیک ویا کارهای اقتصادی و غیره مورد

استعمال دارد. مثلاً در امور نظامی اولی به معنای هدف‌های نقشه‌های دورنمایی، مجموعه‌ای از عملیات وسیع و قاطع برای پیروزی در یک جنگ و دومی به معنای هدف‌های نزدیک، اقدامات بلافاصله، عملیات محلی برای پیروزی در یک نبرد مشخص به کار می‌رود.

ولی در این بحث مقصود ما استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی طبقه کارگر در پیکار وی به خاطر رهایی اجتماعی و ملی، به خاطر پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم است. در این معنا، استراتژی و تاکتیک عبارتست از علم رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و همه زحمتکشان.

استراتژی عبارتست از تعیین جهت اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا، تعیین ترکیب و مشخصات ارتش سیاسی تحت رهبری وی در یک مرحله معین از انقلاب، تدوین نقشه‌های ضرور برای استفاده از ذخایر مستقیم و غیر مستقیم نیروهای اصلی و فرعی انقلاب، تدوین نقشه مبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی در گرد پرولتاریا و رهبری اقدامات و عملیات این نیروها. استراتژی یک حزب در تمام مدت یک مرحله معین از پیکار رهایی‌بخش وی، یعنی برای تمام مدت یک مرحله انقلاب، اساساً و عملاً بلا تغییر می‌ماند. مثال بزیم: حزب توده ایران که هدف غایی خود را ایجاد جامعه سوسیالیستی در ایران قرار داده معتقد است که در شرایط کنونی کشور ما انقلاب دارای دو مرحله استراتژیک است:

مرحله نخست انقلاب دموکراتیک و ملی است که در نتیجه انجام آن باید رژیمی دموکراتیک و ملی استقرار یابد که استقلال سیاسی و اقتصادی میهن ما را تأمین کند، حیات سیاسی و اقتصادی کشور را دموکراتیزه کند و میهن ما را از راه رشد غیر سرمایه‌داری به سوی ترقی ببرد. استراتژی حزب ما برای این مرحله در اسناد و برنامه حزبی تعیین می‌شود.

مرحله دوم پس از نایل به این هدف‌های استراتژیک و انجام این مرحله دموکراتیک و ملی انقلاب آغاز می‌شود و عبارتست از مرحله سوسیالیستی انقلاب. در آن مرحله هدف استراتژیک عبارتست از ساختمان پایه‌های مادی

وغنی سوسیالیسم و ایجاد جامعه سوسیالیستی .

شعارهای استراتژیک یعنی آن شعارهایی که خواست‌های حزب را در مرحله معین استراتژیک بیان می‌کند.

تاکنیک چیست ؟ تاکنیک چیزی و قسمتی از استراتژی و کاملاً تابع وظایف استراتژیک مرحله معینی از انقلاب است . تاکنیک دوران کوتاهی را در درون یک مرحله استراتژیک در بر می‌گیرد، هدف‌های مشخص و نزدیکتر و محدودتر را در نظر دارد، به اشکال مشخص مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش بدست آوردن سنگری در این یا آن نبرد، پیشروی در این یا آن زمینه، اجرای موفقیت‌آمیز این یا آن عمل و اقدام مشخص، عقب‌راندن دشمن از این یا آن موضع است . و همه اینها با در نظر داشتن هدف اصولی استراتژیک و به خاطر خدمت به آن هدف است و برای رسیدن به آن البته از آنجا که اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی همواره در تکامل و تغییر است و چه بسا این تحولات به سرعت نیز انجام می‌پذیرد و در نهضت جذر و مد پدید می‌گردد، تغییر و تحول اشکال و روش‌ها و متدهای تاکتیکی اجتناب‌ناپذیر است. نه تنها اجتناب‌ناپذیر بلکه از جانب حزب برای تأمین موفقیت ضروری است. حزب باید به درستی بهترین و مناسب‌ترین شکل و اسلوب مبارزه تاکتیکی را از بین انواع ممکن برگزیند، همواره با مهارت و طبق شرایط متغیر موجود آماده تغییر اسلوب‌های تاکتیکی باشد . مراحل و اسلوب‌ها، اشکال‌سازهایی، صور مبارزه، شعارهای تاکتیکی در هر حال باید طوری تعیین شود و به نحوی عملی گردد که بتوان به هدف استراتژیک رسید. شعارهای تاکتیکی یعنی آن شعارهایی که برای مراحل کوتاه مدت با خواست‌های مشخص تاکتیکی معین می‌شود .

در اسناد و مدارک حزب توده ایران شعارها و خواست‌های تاکتیکی نیز بیان می‌شود . پیرامون رابطه موجود بین هدف استراتژیک اصلی و شعارهای عمده تاکتیکی و هدف‌های مبرم در سند تحلیلی از وضع کشور

ما که توسط کمیته مرکزی حزب توده ایران تهیه شده (۱۳۴۸) چنین می‌خوانیم :

«آنچه در جریان این مبارزات باید از مدنظر دور نیافتد هدف و دورنمای مبارزه در مرحله کنونی انقلاب است. مبارزه در راه شعار عمده و هدف‌های مبرم هیچگاه نباید ما را چنان به خود مشغول دارد که هدف و دورنمای مبارزه انقلابی را در مجموع خود ندیده بگیریم. مبارزه در راه شعارها و هدف‌های مبرم وسایلی است برای ایجاد هرچه بیشتر زمینه اجتماعی لازم به منظور تحقق هدف اصلی مبارزه انقلابی مردم یعنی استقرار حکومت ملی و دموکراتیک. پیروزی نظام ملی و دموکراتیک در کشور ما خود محمل ضرور برای سیر جامعه به طرف سوسیالیسم است. تنها در این پیوند دیالکتیکی بین هدف‌های تاکتیکی و هدف استراتژیک مرحله کنونی انقلاب ایران است که مبارزات ما در راه خواست‌های مبرم کنونی محتوی واقعی انقلابی خود را کسب می‌کند.»

استراتژی و تاکتیک، علم رهبری مبارزه پرولتاریا دارای اصول و قواعدی است. اندیشه‌های اساسی این علم را بنیان‌گذاران مارکسیسم - مارکس و انگلس - بیان نمودند. لنین با تعمیم تجربه انقلابی جنبش جهانی کارگری در این زمینه، علم رهبری نبرد طبقاتی را بنیان‌گذار استراتژی و تاکتیک با تجربه غنی نیم قرن اخیر مبارزه طبقه کارگر و همه زحمتکشان به خاطر آزادی اجتماعی و ملی، به خاطر سوسیالیسم و کمونیسم توسط احزاب کمونیست و کارگری جهان و از راه تعمیم این تجربیات تکامل یافته و می‌یابد.

قواعد اساسی استراتژی و تاکتیک حزب انقلابی بر اساس تجربه و مبارزه انقلابی به دست آمده است. شرط رسیدن به نتیجه‌های صحیح استراتژیک و تاکتیک عبارتست از مطالعه دقیق شرایط عینی و ذهنی نهضت،

تحلیل وضع مشخص تاریخی جهان و کشور و احتراز از رویزیونیسم «چپ» و راست .

يك سلسله از اصول و قواعد استراتژيك و تاکتيك که طبق تجربه به دست آمده، نعيم يافته صحت آنها در عمل ثابت شده و باید در جریان مبارزه ورهبری آن مراعات گردد عبارتند از : متحد کردن کلیه نیروهایی که می توان در يك لحظه معین علیه دشمن متحد کرد، منفرد کردن هر چه بیشتر دشمن ، استفاده صحیح از تمام عوامل مساعد ، استفاده صحیح از ذخیره های دایمی و موقت انقلاب ، تعیین ضعیف ترین نقطه دشمن ، تعیین جهت ضربه ، تشخیص قوای دوست ، انتخاب صحیح لحظه برای دست زدن به يك عمل ، یافتن حلقه اساسی و اصلی کار در جریسان مبارزه ، تعیین افراد مناسب برای مأموریت ها ، تقسیم مسایل و مشکلات به گروه ها و حل آنها بر حسب گروه ، طرح جسورانه هدف و مسیر احتیاط آمیز و با دقت به طرف آنها ، آمیختگی صور مبارزه ، تعیین اشکال سازمانی مناسب و غیره .

استعمار (Colonisation)

استعمار عبارتست از سیاست دول امپریالیستی که هدفش برده کردن و بهره کشی از خلق های کشورهای دیگر ، خلق های کشورهای از نظر اقتصادی کم رشد است . دول امپریالیستی برای تحکیم سیطره خویش مانع تکامل فنی و اقتصادی و فرهنگی این کشورها می شوند . البته در قرون گذشته یعنی قبل از پیدایش امپریالیسم نیز استعمار سرزمین های غیر وجود داشته ، ولی ما در تعریف خود به استعمار در قرن بیستم توجه کرده ایم که خود به شکل تقسیم سرزمین های جهان و ایجاد امپراطوری های مستعمراتی یکی از وجوه مشخصه دوران امپریالیستی است .

مستعمره یعنی سرزمینی فاقد استقلال سیاسی و اقتصادی که کاملاً ، در همه شئون ، تابع دولت امپریالیستی استیلاگراست . این دولت و انحصارات

امپریالیستی آن از مستعمره به عنوان مواد خام و نیروی کار ارزان، بازار- فروش کالاها و عرصه سرمایه‌گذاری‌های پرسود و همچنین به‌مثابه پایگاه‌های نظامی و سوق‌الجیشی استفاده می‌کنند.

سیستم مستعمراتی امپریالیستی چیست؟ در کنار مستعمرات، کشورهای نیمه‌مستعمره و وابسته نیز وجود دارد که در شئون مختلف سیاسی یا اقتصادی دارای وابستگی‌ها و تابعیت‌های کم و یا زیاد نسبت به دول امپریالیستی هستند. عبارت «سیستم مستعمراتی امپریالیسم» یعنی مجموعه همه مستعمرات، نیمه‌مستعمره‌ها و ممالک وابسته که توسط امپریالیست‌ها مورد بهره‌کشی قرار گرفته و تحت سلطه آنان قرار دارند. این سیستم در مرحله انحصاری سرمایه‌داری بوجود آمد. در آغاز قرن کنونی چند کشور بزرگ امپریالیستی با توسل به نیروی ارتش و واحدهای مستعمراتی و لژیون‌های خارجی، تقسیم سرزمین‌های جهان را بین خود پایان داده بودند و از آن پس بارها برای تقسیم مجدد جهان و تسخیر مستعمرات جدید بایکدیگر به‌جنگ و ستیز برخاستند و درباره این دوران است که لنین می‌نویسد:

«سرمایه‌داری به‌یک سیستم جهانی متمرکز استعماری و تسلط

مالی بر اکثریت عظیم مردم جهان توسط مستی کشورهای به اصطلاح جاو افتاده مبدل شده است.»

متروپل - یعنی کشور امپریالیستی صاحب مستعمره. انحصارات بزرگ کشور متروپل با نیروی عظیم مالی و صنعتی خود سود کلانی به حساب غارت و بهره‌کشی از مستعمرات به دست می‌آورند. به علت بازوی کار ارزان، کثرت منابع طبیعی و ارزانی مواد خام، سرمایه‌گذاری متروپل در مستعمره سودهای افسانه‌ای به بار می‌آورد. هم‌زمان با غارت آشکار مردم این سرزمین‌ها و ثروت‌های ملی آنان، کشور مستعمره به زاینده کشاورزی و مولد مواد خام متروپل مبدل می‌شود.

عقب‌ماندگی اقتصادی یکی از شوم‌ترین و سنگین‌ترین نتایج سلطه استعماری است. انحصارات متروپل مانع تکامل صنایع و به‌ویژه ایجاد صنایع

سنگین، مانع رشد تکنیک و همزمان با آن مانع تقویت کادرهای ملی می‌شوند. اقتصاد برخی از این سرزمین‌ها را به اقتصاد مونوپولتور «يك محصولی» مثل نفت یا نیشکر یا قهوه یا مس مبدل می‌کنند که تمام سررشته آن هم در دست انحصارات امپریالیستی است. این امر خود بعداً دشواری‌های عظیم در راه ایجاد یک اقتصاد ملی متوازن و همه‌جانبه به بار می‌آورد. مبادله نابرابر وجه مشخصه تجارت بین متروپل و مستعمره، یکی دیگر از منابع سود کلان انحصارات است. استعمار در دوران کلاسیک خود همواره حسامی و پشتیبان مرتجع‌ترین قشرهای محلی بوده، اشکال فئودالی و ماقبل فئودالی را همچنان با بر جانگهداشته به کمک آن، اقتصاد را به عقب ماندگی و زحمتکشان رابه فقر و گرسنگی محکوم می‌کرده است. عقب‌ماندگی اقتصادی محصول غارت و سلطه انحصارات امپریالیستی و تشخیص سیاست استعماری دول امپریالیستی است نه ثمره مناسبات اقتصادی معمولی بین کشورهای فقیر و کشورهای غنی به‌طور اعم.

مبارزه علیه استعمار و فروپختن سیستم مستعمراتی - علیه سلطه استعماری، علیه این غارت و سیطره سیاسی و اقتصادی، خلق‌های کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بپا خاسته و مبارزه شدیدی را برای آزادی ملی و استقلال آغاز کردند. نهضت استقلال‌طلبی پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر وارد مرحله نوین و پرتوانی شد و پس از جنگ دوم جهانیگیر و ایجاد سیستم جهانی سوسیالیسم به دوران عالی‌تری گام گذاشت. پیدایش و تحکیم سوسیالیسم، عصر رهایی ملل مستعمره را از زنجیر بردگی استعمار بشارت داد. موج نیرومند نهضت‌های رهایی‌بخش ملی طومار سیستم جهانی استعماری را درهم پیچید. انقلاب‌های خروشان ملی ارگان امپریالیسم رابه لرزه درمی‌آورد. لبه‌تیز این یورش جهانی متوجه امپریالیسم امریکاست که به مدافع اسامی سیستم بهره‌کشی استعماری به ژاندارم درجه یک بین‌المللی بدل شده است. در نتیجه این نبرد به‌جای مستعمرات سابق در کشورهای نیمه مستعمره، بیش از پیش کشورهای مستقل و نو بنیاد پدید

گشته و پدید می‌گردد.

ولی این مبارزه هنوز به پایان نرسیده است. مللی که در حال گسستن زنجیرهای استعماری هستند به مراحل مختلفی از رهایی رسیده‌اند. بسیاری از آنها دولت‌های ملی تشکیل داده‌اند ولی همچنان برای تقویت استقلال سیاسی خویش می‌کوشند و برای احراز استقلال اقتصادی راهی دراز در پیش دارند. ملل کشورهایی که ظاهراً مستقل ولی عملاً در قید وابستگی سیاسی و اقتصادی، انحصارهای بیگانه هستند برای مبارزه علیه امپریالیسم و رژیم‌های ارتجاعی و استبدادی بیامی‌خیزند. نهضت آزادیبخش ملی در کار کشورهای سوسیالیستی و جنبش کارگری کشورهای پیش افتاده به یکی از مسایل عمده ضد امپریالیستی عصر مابدل شده است. در مقابل این موج عظیم، امپریالیست‌ها به بورژوازی نسوین بهره‌کشی متوسل شده‌اند که مجموعه آن را استعمار نوین می‌نامند.

اشکال مبارزه بین بورژوازی و پرولتاریا

با تکامل سرمایه‌داری پرولتاریا نیز رشد می‌کند و اشکال مبارزه او علیه بورژوازی متنوع‌تر و حادث‌تر می‌گردد. مبارزه طبقاتی به ویژه در سه شکل اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک تظاهر می‌کند.

الف - مبارزه اقتصادی - ساده‌ترین شکل مبارزه است که برای توده‌های وسیع کارگران و زحمتکشان قابل حصول است. مبارزه اقتصادی، مبارزه پرولتاریاست برای بهبود وضع مادی و شرایط کار و زندگی خود. این مبارزه به صورت مبارزات صنفی و مطالباتی در می‌آید. کارگران ضمن این مبارزه از کارفرمایان افزایش دستمزدها، کاهش ساعت کار، تعیین حداقل مناسب دستمزد، مرخصی با استفاده از حقوق، حق بازنشستگی، بیمه - اجتماعی حق تشکیل سندیکا و غیره را طلب می‌کنند و برای قبولاندن این خواست‌ها به انواع پیکارها و منجمله به اعتصاب دست می‌زنند. مبارزه اقتصادی

پرولتاریا از لحاظ تاریخی نخستین شکل مبارزه طبقاتی پرولتاریاست و نقش بزرگی در رشد جنبش انقلابی پرولتاریا دارد. این مبارزه توده‌های وسیع پرولتاریا را به مبارزه جلب می‌کند و مکتب خوبی برای سازماندهی و تشکل آنهاست. در جریان مبارزه اقتصادی سطح آگاهی کارگران بالا می‌رود و همبستگی طبقاتی آنها تحکیم می‌شود. در جریان این مبارزه بود که نخستین سازمان‌های کارگری یعنی سندیکاها، اتحادیه‌ها، کنوپراتیوها و صندوق‌های تعاون پدید آمدند. اما مبارزه اقتصادی دارای خصیلت محدود است. این هنوز مبارزه تمام طبقه پرولتاریا علیه طبقه بورژوازی نیست بلکه برخورد گروه‌های کارگران با سرمایه‌دار صاحب این یا آن کارخانه و مؤسسه در این یا آن منطقه است. هدف این مبارزه اساس سرمایه‌داری یعنی مالکیت خصوصی و اسباب تولید نیست و وظیفه محو قدرت دولتی بورژوازی را در برابر خود قرار نمی‌دهد. هدف مبارزه اقتصادی نه از بین بردن استثمار بلکه محدود کردن آن و کاستن آن است. با رشد و تکامل پرولتاریا مبارزه اقتصادی و صنفی کارگران کارخانه‌ها و مناطق جداگانه به مبارزه مشترک طبقه کارگر با طبقه سرمایه‌دار به مثابه یک واحد اجتماعی بدل می‌گردد و مبارزه طبقاتی در شکل سیاسی خود که شکل عالی‌تری است بروز می‌کند.

ب- مبارزه سیاسی - مبارزه به خاطر نابودی پایه‌های نظام سرمایه‌داری، مبارزه به خاطر در دست گرفتن قدرت سیاسی، به خاطر دیکتاتوری پرولتاریاست. پرولتاریا از راه مبارزه اقتصادی می‌تواند تا حدودی وضع مادی خود را بهبود بخشد و بورژوازی را به پاره‌ای گذشته و اوار سازد، ولی ارضاء و تأمین منافع عمیق اقتصادی و سیاسی او دایره‌هایی از استثمار برای همیشه فقط با نابودی قدرت سیاسی بورژوازی و برقراری قدرت سیاسی پرولتاریا یعنی برقراری دیکتاتوری پرولتاریا امکان پذیر است. برای نیل به این هدف پرولتاریا به مبارزه سیاسی دست می‌زند و از وسایل مختلف از قبیل اعتصابات سیاسی، دموکراسیون‌ها مبارزه مسالمت‌آمیز برای اشغال

کرسی‌های پارلمانی و بلاخره مبارزه مسلحانه استفاده می‌کند. معذک همه این وسایل در آخرین تحلیل تابع وظیفه تدارک و اجرای انقلاب سوسیالیستی است. انقلاب پرولتاریایی سوسیالیستی عالی‌ترین مرحله مبارزه طبقاتی پرولتاریا، وسیله منحصر به فرد و قاطع نابودی سرمایه‌داری و تحصیل قدرت سیاسی توسط پرولتاریا است.

ج- مبارزه ایدئولوژیک - برای جنبش انقلابی پرولتاریا، مبارزه ایدئولوژیک، یعنی مبارزه با ایدئولوژی بورژوازی، ایدئولوژی مسلط در جامعه سرمایه‌داری و به‌خاطر پیروزی ایدئولوژی پرولتاریایی سوسیالیستی، اهمیت فراوانی دارد.

تکامل سرمایه‌داری ناگزیر مستلزم اتحاد و تشکیل پرولتاریا است. معذک پرولتاریا برای نابودی نظام سرمایه‌داری نه تنها باید به‌مثابه طبقه تشکیل شود بلکه باید به‌منافع طبقاتی خود، به وظیفه شگرف تساریخی خود آگاهی یابد. برای این است که پرولتاریا به‌تئوری انقلابی نیازمند است. خود پرولتاریا به‌علت نداشتن وقت و فرصت، نداشتن وسایل و کمی آموزش‌قلدر نیست چنین تئوری را ایجاد کند. این تئوری انقلابی توسط روشنفکرانی که به‌سوی پرولتاریا آمدند تدوین گردید. این تئوری انقلابی جدید همان مارکسیسم-لنینیسم است که رهبران بزرگ پرولتاریا-مارکس و انگلس و لنین-آنها ایجاد کردند. ولی با تدوین تئوری مترقی انقلابی وظیفه‌پایان نمی‌پذیرد. پس از ایجاد چنین تئوری باید آنرا در افکار کارگران رموخ داد. بنابراین مبارزه ایدئولوژیک مبارزه علیه جریان خودرو در جنبش کارگری نیز هست، مبارزه به‌خاطر اینکه توده‌های وسیع پرولتاریایی ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی را فراگیرند. مبارزه ایدئولوژیک نیز مانند مبارزه اقتصادی به‌خودی خود هدف نیست. این مبارزه تابع وظایف سیاسی جنبش، تابع سرگونی سلطه بورژوازی و برقراری سلطه پرولتاریا است.

اقتصاد سیاسی (Economie politique)

اقتصاد سیاسی - عبارتست از علم قوانین تولید و توزیع نعمات مادی در مراحل مختلفه تکامل جامعه انسانی.

از همان دوران بردگی که اقتصاد سیاسی به مثابه يك دانش عملی به ظهور پیوست ماهیت طبقاتی اش آشکار شد. بدین معنی که طبقات حاکمه از آن برای توجیه ایدئولوژیک حق برده داران بداشتن و استثمار بردگان استفاده کردند به تدریج بار شد جامعه و مناسبات اجتماعی و اقتصادی اهمیت علم اقتصاد نیز بیشتر می شود.

اقتصاد سیاسی کلاسیک، بورژوازی، طی جریان تکامل شیوه تولید سرمایه داری پدید می آید، که نمایندگان برجسته آن نظیر «آدام اسمیت» و «دیوید ریکاردو» گام های مهمی در راه درک قوانین تولید و توزیع اجتماعی نعمات مادی برداشتند. این مکتب پایه های تحقیق علمی اقتصاد سرمایه داری را شالوده ریزی کرد. ولی این مکتب البته نظام سرمایه داری را بدون نقص و جاودانی می انگاشت و مدافع منافع بورژوازی بود که در دوران اولیه تکاملش با فئودالیسم مبارزه می کرد و نقش مترقی داشت. اواخر قرن هفدهم و اوایل قرن هیجدهم میلادی دوران شکفتگی این مکتب در انگلستان و فرانسه بود. بهترین نمایندگان اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی در این دوران طی مبارزه خود با مبادی قرون وسطایی و فئودالی اقتصاد، استقرار اقتصاد سرمایه داری و امحاء مقررات فئودالی را در حیات اقتصادی طلب می کردند و از این راه می خواستند طبیعی بودن قوانین اقتصادی و به عبارت امروری عینی بودن این قوانین را اثبات کنند و به همین جهت هم به تجزیه و تحلیل شیوه تولید سرمایه داری و قوانین درونی آن پرداختند. آنها اساس تئوری ارزش بر پایه کار را تدوین کرده و بر این اساس مقولاتی نظیر بهره مالکانه و ربح و سود را توضیح می دادند. ریکاردو حتی در این تجزیه و تحلیل به وجود تناقض بین دستمزد و سود پی برد که خود اساسی برای درک تضاد بین

سرمایه‌داری و پرولتاریا به‌شمار می‌رود. درباره اهمیت این مکتب باید گفت که یکی از منابع سه‌گانه مارکسیسم را همین تئوری تشکیل می‌دهد که به‌نحوی انتقادی و خلاق از جانب مارکس مورد استفاده قرار گرفت و در ضمن نقایص و محدودیت‌های طبقاتی آن عمیقاً نشان داده شد.

اینک توضیحاتی در باره اقتصاد سیاسی خرده بورژوازی : این مکتبی در اقتصاد سیاسی است که معرف منافع خرده بورژوازی و سایر گروه‌های دارای وضع میانه بورژوازی و پرولتاریا است. این مکتب در آغاز قرن نوزدهم و هم‌زمان با تشدید ورشکستگی و خانه خرابی تولیدکنندگان کوچک به‌ظهور پیوست سیسموندی (Sismondi) در سویس و پرو دون (Proudhon) در فرانسه و گری (Gray) در انگلستان معروف‌ترین نمایندگان این مکتب هستند. آنها توانستند برخی از تضادهای سرمایه‌داری را برملا کنند و تولید بزرگ سرمایه‌داری را از موضع خرده بورژوازی مورد انتقاد قرار دهند. عنصر مثبت در این مکتب همین انتقاد دبی‌بردن به برخی تضادهای اقتصاد سرمایه‌داری است. مطالبی مربوط به ورشکستگی تولیدکنندگان کوچک و هرج و مرج در تولید، اجتناب‌ناپذیری بحران‌ها توسط این مکتب بررسی شده است ولی نمایندگان این مکتب ماهیت و اساس تضاد سرمایه‌داری و راه‌های تکامل آتی آنرا نمی‌دیدند. پیشنهادهای آنان برخی تخیلی و غیر علمی و برخی ارتجاعی و مغایر با روح تکامل جامعه بود. در زمان حاضر بازماندگان این مکتب در کشورهای امپریالیستی پیدایش و تکامل انحصارهای بزرگ را نتیجه تکامل عینی و ناگزیر جامعه سرمایه‌داری می‌دانند و منکر آنند که دولت در حقیقت آلت و وسیله‌ای در دست سرمایه‌های انحصاری است و از آن جهت که پنداری واهی را درباره دولت و ماهیت آن تبلیغ می‌کنند نقشی منفی‌بازی می‌کنند و در برخی از کشورهای در حال رشد، اقتصاددانان طرفدار این مکتب در بسیاری موارد در نهضت دموکراتیک عمومی و ضد امپریالیستی شرکت می‌جویند و باسلطه امپریالیست‌ها مخالفتند ولی نمی‌توانند افق روشن و راه صحیحی در مقابل جامعه خود و رشد

اقتصادی مستقل پیشنهاد کنند .

در باره اقتصاد سیاسی مارکسیستی به طور خلاصه باید گفت که پیدایش آن وابسته به ظهور پرولتاریا به مثابه یک نیروی طبقاتی مستقل است. مارکس و انگلس رهبران عالیقدر جنبش کارگری در نیمه دوم قرن نوزدهم، شیوه تولیدی سرمایه‌داری را همه جانبه و عمیقاً مورد تجزیه و تحلیل علمی قرار دادند و بایه‌ره‌گیری از عناصر علمی اقتصاد سیاسی کلاسیک بورژوازی، اقتصاد سیاسی پرولتری را به مثابه یک علم تمام عیار تسدوین نمودند که خود هم اکنون بخش مهمی از اجزاء متشکله تئوری عمومی مارکسیسم-لنینیسم به‌شمار می‌رود. پیدایش اقتصاد سیاسی مارکسیستی انقلابی در تاریخ اقتصاد سیاسی است. این مکتب خلاق تمام مسایل اساسی اقتصادی را توضیح می‌دهد و مرتباً غنی‌تر می‌شود. این مکتب مناسبات بین انسان‌ها و طبقات اجتماعی و مناسبات اقتصادی و تولیدی را روشن می‌سازد و روابط تولیدی را در مجموعه روابط اجتماعی دارای نقش قاطع اساسی می‌شمارد و قوانین عینی تکامل اقتصاد و چگونگی آمدن یک نظام اجتماعی به جای نظام اجتماعی دیگر را کشف کرده و توضیح می‌دهد. علم اقتصاد مارکسیستی توانست قوانین عینی بیرونی پیدایش، تکامل و نابودی اجتناب ناپذیر شیوه تولیدی سرمایه‌داری را علماً ثابت کند .

از آنجا که نظام اقتصادی شالوده و پایه‌ای است که بر آن مجموعه رولهای سیاسی قرار دارد، مارکس توجه ویژه‌ای به مطالعه و کشف قوانین عینی و اقتصاد سرمایه‌داری معطوف داشت. کتاب «کاپیتال» یا سرمایه اثر مارکس به این تجزیه و تحلیل اختصاص دارد و در آن راز استثمار سرمایه‌داری و مناسبات اقتصادی بین کار و سرمایه، تضاد طبقاتی در این جامعه و چگونگی تبدیل انقلابی آن به جامعه سوسیالیستی بیان می‌گردد. شالوده اقتصاد سیاسی مارکسیستی تئوری اضافه ارزش (یا ارزش اضافی) است که اساس استثمار سرمایه‌داری را برملا می‌سازد. رسالت تاریخی طبقه کارگر، نقش رهبری-کننده وی در سرنگونی سرمایه‌داری و در امر ساختمان سوسیالیسم بر-

شالوده همین تئوری بنا شده است. علم اقتصاد مارکسیستی به این ترتیب اسلحه نیرومند مبارزه و راهنمای عمل احزاب کمونیستی و کارگری است. کشف قوانین آخرین مرحله سرمایه‌داری یعنی امپریالیسم و تکامل دانش اقتصاد مارکسیستی به درخشان‌ترین وجهی توسط لنین صورت گرفت. نیروی حقیقی علم اقتصاد مارکسیستی در رابطه خلل ناپذیرش با واقعیت و ماهیت خلاق و دائماً تکامل یابنده وی نهفته است. این علم به وسیله تعمیم دایمی تجربه تکامل اقتصاد سرمایه‌داری و مبارزه طبقاتی پرولتاریا و نهضت ضد امپریالیستی و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم مرتباً غنی‌تر می‌شود.

الیگارشی (Oligarchie)

لغت الیگارشی در اغلب زبان‌های اروپایی مورد استعمال دارد و معنای آن عبارتست از سیادت گروه معدود. مفهوم رایج عبارتست از سیادت سیاسی و اقتصادی گروه‌های معدودی از ثروتمندان، امثالثار گران و صاحبان نفوذ و بنابراین یکی از اشکال حکومتی در نظام‌های استعماری است. چنین شکل حکومتی در دوران‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی (برده‌داری و فئودالیته و سرمایه‌داری) وجود داشته و آن هنگامی بوده که مشتری افراد معدود ولسی زورمند و مقتدر همه اهرم‌ها را به دست خود گرفته و بر توده عظیم مردم حاکم‌روایی می‌کردند. اینست مفهوم عمومی الیگارشی. این واژه از لغت یونانی اولیگارکیا مشتق است که در آن زبان از زمان باستان به معنای حکومت عده‌ای قلیل بوده است، عده‌ای که البته قشر فوقانی ثروتمند و قدرتمند جامعه را تشکیل می‌دادند و به همین جهت هم از لغت الیگارشی مفهوم قشر فوقانی این یا آن طبقه و یا هیئت حاکمه یا گروهی، معدود از نظر عده، ولسی مقتدر از نظر نفوذ و ثروت، نیز مستفاد می‌شود.

در اقتصاد و آثار سیاسی و اجتماعی عبارت الیگارشی مالی نیز بسیار رایج است. الیگارشی مالی یعنی سیادت اقتصادی و سیاسی گروه معدودی

از سرمایه‌داران بزرگ مالی که عملاً مالک انحصارات صنعتی و بانکی بوده و در دست‌های خود نظارت بر شاخه‌های اساسی اقتصاد را متمرکز ساخته‌اند. بنابراین عبارت الیگارش‌ی مالی مربوط به مرحله امپریالیسم، بالاترین مرحله رشد سرمایه‌داری است. الیگارش‌ی مالی، یعنی تسلط اقتصادی و سیاسی مشتی سرمایه‌دار بزرگ، در عصر امپریالیسم پیدا می‌شود هنگامی که عده کمی از انحصارات بسیار بزرگ مواضع مسلط را در همه شاخه‌های اقتصاد سرمایه‌داری احراز می‌کنند و در نتیجه آمیختگی سرمایه صنعتی انحصاری و سرمایه بانکی انحصاری آنچه را که «سرمایه مالی» می‌نامیم بوجود می‌آید.

این است مفهوم الیگارش‌ی مالی. به عنوان نمونه در ایالات متحده امریکا يك گروه معدود از انحصارات بسیار قدرتمند مالی نظیر مورگان دوپن و روکفلر بر سراسر اقتصاد و سیاست کشور حکمروایی دارند. در خود امریکا این افراد به ۶ خانواده بزرگ معروفند اگرچه از نه گروه تجاوز نمی‌کنند. اینها تمام رشته‌های اساسی اقتصادی و سیاست داخلی و خارجی و مطبوعات و سایر وسایل تبلیغاتی و دستگاه دولتی و دانشگاه‌ها و مؤسسات فنی و غیره و غیره را در دست گرفته‌اند. خانواده مرگان ۱۲ مؤسسه عظیم بانکی، صنعتی، حمل و نقل، نظامی، باثروتی بیش از ۵۰ میلیارد دلار؛ خانواده روکفلرنه مؤسسه بزرگ بانکی و صنایع نفتی با سرمایه ۴۰ میلیارد دلار؛ خانواده دوپن صنایع شیمیایی و اتومبیل‌سازی؛ خانواده ملون صنایع آلومینیوم؛ خانواده فورد صنایع اتومبیل‌سازی را تحت نظارت کامل دارند. در فرانسه این الیگارش‌ی به «۲۰ خانواده» معروف است که سرمایه‌های انحصاری، بانک‌ها و صنایع را در اقتصاد فرانسه در دست دارند. روتشیلد، وندل، شنایدر، داسو، ماله از مهم‌ترین خانواده‌های الیگارش‌ی مالی در فرانسه هستند. الیگارش‌ی مالی برای استقرار سیادت خود از وسایل و اشکال متنوع استفاده می‌کند، دهها وصدها مؤسسه و شعبه بزرگ و شرکت با نام‌های مختلف تأسیس می‌کند، با شرکت در سایر مؤسسات

داشتن سهام بر آنها نظارت می‌کند، نفوذ خود را بر اقتصاد کشورهای دیگر نیز می‌گستراند. الیگارش‌های مالی نه فقط از این طرق سودهای گزاف به دست می‌آورند و از صنایع جنگی استفاده‌های کلان می‌برند و دستگاه دولتی و تبلیغاتی و تعلیماتی را زیر سیادت خویش می‌کشند بلکه حاکم و الهام بخش سیاست داخلی و خارجی دولت‌ها شده‌اند. آنها را نیز در اجرای سیاست ارتجاعی و تجاوز کارانه امپریالیستی و نوآستعماری تعیین می‌کند. در حقیقت بر اثر تسلط الیگارش‌های مالی آزادی‌های دموکراتیک بورژوازی نیز منکوب می‌شود و نوعی از تمرکز قدرت دولتی را در دست این قشر فوقانی طبقه حاکمه به وجود می‌آورد که آن را «پلوتوکراسی» (Plutocratie) می‌نامند. به این جهت است که از «یکتاتوری الیگارش‌های مالی» سخن می‌گوییم زیرا آنها در همه شئون اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فعال ماسیاء هستند.

امپریالیسم (Imperialisme)

امپریالیسم عانی‌ترین و آخرین «مرحله سرمایه‌داری» است. این مرحله از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن حاضر آغاز می‌شود. تدوین تئوری مربوط به امپریالیسم و تجزیه و تحلیل وجوه مشخصه آن توسط ولادیمیر-ایلیچ لنین صورت گرفت. وی پنج وجه مشخصه اساسی زیرین را برای امپریالیسم توصیف نمود:

۱- تمرکز و تراکم تولید و سرمایه موجب ایجاد انحصارها (مونوپول‌ها)

شد. انحصارها در مرحله نقش قاطع را در حیات اقتصادی بازی می‌کنند:

۲- امتزاج و ترکیب سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی به پیدایش

سرمایه مالی و الیگارش‌های مالی منجر گردید:

۳- صدور سرمایه به جای صدور کالا اهمیت ویژه‌ای کسب می‌کند.

۴- ایجاد اتحادیه‌ها و کنسرن‌های انحصاری سرمایه‌داران. این

اتحادیه‌ها به صورت کارتل‌ها، تراستها و کنسرسیوم‌ها جهان را از نظر

اقتصادی بین خود تقسیم می کنند:

بهبان تقسیم منطقه ای سرزمین های جهان بین بزرگترین و ثروتمندترین دول سرمایه داری و آغاز تجدید تقسیم آنها.

اساس اقتصادی و خصالت ویژه امپریالیسم عبارتست از تسلط انحصارها. انحصارها در رشته های مختلف کاملاً و همه جانبه اقتصاد و سیاست بزرگترین کشورهای سرمایه داری را در حیطه اقتدار وزیر سیطره خود می گیرند و رقابت آزاد از بین می رود. سلطه انحصارها در حیات اقتصادی بانفوذ و قدرت روزافزون آنها در زمینه سیاسی همراه است که دستگاه ولتی را زیر فرمان خود می کشند و تحت الشعاع منابع خود می سازند. در این مرحله سرمایه داری، انحصارها امپراطوران قدر قدرتی در همه شئون هستند. خود لفت امپریالیسم نیز از ریشه لاتینی امپریو (Imperiu) به معنای امپراطوری مشتق می شود. در این مرحله اشاعه کم و بیش دوران سرمایه داری در سراسر کره زمین جای خود را به تکامل جهتی و فلاکت آور داد. این امر موجب شدت وحدت بی باقی کلیه تضادهای سرمایه داری یعنی تضادهای اقتصادی، سیاسی، طبقاتی و ملی گردید. مبارزه دول امپریالیستی بر سر بازار فروش و عرصه های سرمایه گذاری و به دست آوردن مواد خام نیروهای کار ارزان و احراز تسلط جهانی، حدت بی مناقبه ای یافت که در دوران تسلط بلامنازع امپریالیسم، امپریالیسم ناگزیر کار را به جنگ های ویرانی آوری کشاند.

امپریالیسم در عین حال مرحله تلاشی سرمایه داری، مرحله پوسیدگی و احتضار آن است، امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است. در این مرحله، در مجموع سیستم جهانی سرمایه داری، شرایط برای انقلاب اجتماعی پرولتاریا نضج پیدا می کند. تضاد بین کار و سرمایه تضاد بین دول امپریالیستی و کشورهای وابسته و مستعمره، تضاد بین خود دول امپریالیستی هر چه بیشتر شدیدتر می شود. وجود سیستم جهانی سوسیالیستی خود موجب تشدید این تضادهای سه گانه می گردد. واضح است که تشدید تضادها و پوسیدگی ماهوی امپریالیسم به معنای رکو دو وجود مطلق سرمایه داری نیست.

لنین می نویسد:

«اشتباه خواهد بود اگر تصور شود که تمایل به تلاشی

و پوسیدگی مغایر بارشد سریع سرمایه‌داری است.»

تضادهای امپریالیسم موجب تسریع پروسه تبدیل سرمایه‌داری

انحصاری به سرمایه‌داری انحصاری دولتی گردیده است. این شکل

درحالی که سلطه انحصارها را بر زندگی مردم تقویت می‌کند نیروی انحصارها

را با نیروی دولت در دستگاه واحدی متحد می‌سازد تا حداکثر سود برای

بورژوازی تأمین شود و نظام سرمایه‌داری حفظ گردد. ولی نه‌این‌شکل، نه

نظامی کردن حیات اجتماعی و اقتصادی کشور و نه انترناسیون (یعنی درهم

آمیختگی و ادغام و تشکیل سازمان‌های جدید مافوق ملی، سیاسی و اقتصادی

به‌منظور پیوستگی دول و انحصارات سرمایه‌داری) نمی‌تواند پایه‌های پوسیده

سرمایه‌داری را نجات دهد. رشد تولید در برخی کشورهای سرمایه‌داری

هرگز نتوانسته است جلوی حدت یا قتن تضادهای ملی و بین‌المللی سرمایه‌داری

را بگیرد.

درحالی که سود و مافوق سود انحصارها افزایش می‌یابد، اتوماسیون

(استفاده از مسایل خودکار در تولید) در شرایط سرمایه‌داری مصایب جدیدی

برای زحمتکشان به‌بار می‌آورد.

سلطه انحصارها نه فقط علیه کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان

متوجه است بلکه بر منافع قشرهای بورژوازی کوچک و متوسط زیان‌وارد

می‌سازد. واقعیات پوچ بودن تئوری‌هایی نظیر سرمایه‌داری خلقی و دولت

بهرروزی همگانی را ثابت کرده است.

سند اساسی کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹)

شیوه‌های امپریالیسم و راه مقابله با آن را چنین تحلیل می‌کند:

«بورژوازی انحصارگر همه جامی گوشداین پندار موهوم

را ایجاد کند که گویا به‌همه خواست‌های زحمتکشان بدون تحول

انقلابی نظام موجود می‌توان دسترس یافت. سرمایه‌داری به‌قصد

استتار ماهیت استثمارگر و تجاوزگرانه خویش به اشاعه انواع نظریات آرایشگرانه از قبیل «سرمایه‌داری خلقی»، «دولت‌بهرورزی عمومی»، «جامعه فراوانی» و غیره توسل می‌جوید. جنبش انقلابی کارگری این نظریات دروغین را انشاء نموده علیه آنها با قاطعیت مبارزه می‌کند و بدین سان بحران ایدئولوژیک امپریالیسم را عمیق‌تر می‌سازد. توده‌های مردم همواره بیشتر از ایدئولوژی امپریالیستی روی برمی‌گردانند.

وجدان بشریت و خرد وی نمی‌تواند با بزهکاری‌های امپریالیسم آشتی کند. گناه دو جنگ جهانی که در آنها ده‌ها میلیون انسان به هلاکت رسیدند، بر عهده امپریالیسم است. امپریالیسم ماشین جنگی بی سابقه‌ای ساخته که منافع عظیم انسانی و مادی را می‌بلعد، با تازاندن مسابقات تسلیحاتی برای دهها سال آینده برنامه‌های تولید تسلیحات نوینی را تدوین می‌کند، حامل خطر جنگ جهانی هسته‌ای است که در صورت انفجار، در آتش آن صدها میلیون انسان نابود و کشورهایی به کلی منهدم خواهند شد.

فاشیسم، این رژیم ترور سیاسی و اردوگاه‌های مرگ هولناک امپریالیسم بود. امپریالیسم هر جا که بتواند بر حقوق و آزادی‌های دموکراتیک یورش می‌برد، شایستگی انسان را گدازال می‌کند، نژادپرستی می‌پروراند.

امپریالیسم مسئول محرومیت‌ها و مصایب صدها میلیون انسان است، مسبب اصلی پیدایش این وضع است که توده‌های عظیمی در کشورهای آسیا و افریقا و امریکای لاتین مجبورند در شرایط فقط بیماری، بیسواد، مناسبات اجتماعی عهد عتیق زیست کنند و خالق‌های کاملی به مرگ تدریجی و نابودی محکوم شوند.

سیر تکامل اجتماعی نشان می‌دهد که امپریالیسم بسا

منافع حیاتی زحمتکشان یدی و فکری، اقشار اجتماعی گوناگون، ملت‌ها و کشورهای تصادم می‌یابد. علیه امپریالیسم توده‌های همواره عظیم‌تر و جنبش‌های اجتماعی، خالق‌هایی یک جا به مبارزه برمی‌خیزند.

برای پایان دادن به اعمال جنایت کارانه امپریالیسم که می‌تواند بلاای باز هم سنگین‌تری بر سر بشریت فرود آورد، می‌بایست طبقه کارگر، نیروهای دموکراتیک و انقلابی، خلق‌ها متحد شوند و مشترکاً به مبارزه بپردازند. لگام زدن بر متجاوزان و رها کردن بشریت از چنگ امپریالیسم - رسالتی است برعهده طبقه کارگر و تمام نیروهای ضد امپریالیستی که در راه صلح، دموکراسی، استقلال ملی و سوسیالیسم می‌رزمند.»

اصحاح لاجل انقلابی امپریالیسم در سراسر جهان هم‌زمان انجام نمی‌گیرد. ناموزونی تکامل اقتصادی و سیاسی کشورهای سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم موجب می‌شود که در کشورهای مختلف در زمان‌های مختلف صورت گیرد. باز هم نین بود که تئوری انقلاب سوسیالیستی را در شرایط تاریخی امپریالیسم بسط داد و تعالیم مربوط به امکان پیروزی سوسیالیسم نخست در یک یا در چند کشور سرمایه‌داری مجزا را تدوین نمود. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر به منزله اثبات عملی این تئوری بوده چریان نابودی سرمایه‌داری انحصاری و ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی مدت زمان تاریخی طولانی را در برمی‌گیرد که طی آن دو سیستم هم‌زمان وجود خواهند داشت. عصر ما دوران این گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در مقیاس جهانی است. این پروسه که از انقلاب کبیر اکتبر آغاز شد و پس از جنگ به تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی انجامید هم چنان ادامه دارد.

اینک بزرگترین دولت امپریالیستی جهان امپریالیسم امریکا است. این تکامل یافته‌ترین کشور صنعتی سرمایه‌داری دارای ناهنجارترین اقتصاد نظامی شده و رسواترین حیات اجتماعی و سیاسی است. امپریالیسم امریکا بیش از

کلیه کشورهای سرمایه‌داری دیگر ثروت کشورهای آسیا و امریکای لاتین و آفریقا را می‌رباید و با سیاست توطئه کودتاسازی، پیمان‌های نظامی، کمک و قرضه، مسابقه تسلیحاتی، مداخله نظامی، گانگستریسم سیاسی و غیره سعی می‌کند دول دیگر را مطیع خویش سازد و حق حاکمیت سایر دول رشد یافته سرمایه‌داری را نقض کند. امپریالیسم امریکا اینک بزرگترین استثمارگر بین‌المللی، تکیه‌گاه عمده ارتجاع جهانی و ژاندارم بین‌المللی است.

خلق‌ها هر روز مصحمانه‌تر به مبارزه علیه امپریالیسم برمی‌خیزند. اتحاد و اشتراك عمل نیروی عمده ضد امپریالیستی معاصر یعنی کشورهای سوسیالیستی، نهضت‌های آزادی‌بخش ملی، و جنبش کارگری کشورهای سرمایه‌داری وثیقه پیروزی در این نبرد است.

امتیاز (Concession)

در نظام سرمایه‌داری امتیاز عبارتست از دادن حق به سرمایه‌داران یا انحصارات سرمایه‌داری برای بهره‌برداری ضمن شرایط معینی از برخی مؤسسات، زمین‌ها، ثروت‌های طبیعی، معادن، دریاها و سایر اموراتصادی. این ثروت‌ها، مؤسسات و امور اقتصادی معمولاً متعلق به دولت یا استان یا شهرداری‌ها است که به وسیله امتیاز در اختیار سرمایه‌دار داخلی یا خارجی گذاشته می‌شود. سرمایه‌داران و انحصارات سرمایه‌داری از این امتیازها برای به دست آوردن مواد خام، برای تسلط اقتصادی، برای استثمار بی‌رحمانه از کارگران محلی، برای سیادت سیاسی در کشور استفاده می‌کنند. در مرحله امپریالیستی، کسب امتیازات در کشورهای وابسته رواج فراوان می‌یابد. در تاریخ معاصر ایران امتیاز تنباکو و امتیازهای نفت و هم اکنون طرح دادن امتیاز بهره‌برداری از اراضی زیر سدها به سرمایه‌داران غربی و ایجاد مؤسسات کشت و صنعت یا امتیازات مربوط به استفاده از منابع دریایی خلیج-فارس و نواحی ساحلی جنوب از این گونه‌است.

آنارشیسم (Anarhisme)

یاهرچ و مرج طلبی يك جریان سیاسی است که با منافع و آمال طبقه کارگر و همه زحمت کشان مغایر است. از نظر طبقاتی دارای ریشه خرده بورژوایی و از نظر سیاسی ارتجاعی است زیرا در جهت تکامل جامعه نیست. این لغت از واژه یونانی آنارخیا مشتق است که به معنای فقدان رهبری و حکومت است. آنارشیست ها ضرورت وجود دولت و منجمله ذولت پرولتاری را در هر گونه شرایط اجتماعی، ضرورت وجود حزب و انضباط و مشی سیاسی و برنامه عمل آنرا نفی می کنند. در جنبش انقلابی، طرفداران آنارشیسم با رهبری نهضت از جانب حزب و با ایدئولوژی آن مخالف اند. آنها به بهانه اینکه شخصیت انسان آزاد است، تنها عمل انفرادی را قبول می کنند، و در مقابل، اقدام جمعی و مبارزه طبقاتی و نهضت اجتماعی را به هیچ می گیرند. با چنین طرز تفکری روشن است که آنارشیسم عملاً مانع مبارزه مردم و گسترش و اتحاد آن می شود، طبقه کارگر را از انجام رسالت تزاریخی خویش باز می دارد، نفاق و پراکندگی را به جای تشکل و همبستگی می گذارد. آنارشیسم به مثابه يك جریان سیاسی، ۱۰۰-۱۳۰ سال قبل در اروپا بوجود آمد و مبلغین سرشناسی چون ماکس اشتیرنر (Stirner)، پردون، و باکونین (Bakunin) داشت. مارکس و انگلس بنیان گذاران تئوری سوسیالیسم علمی برای ایجاد سازمان کمونیستی طبقه کارگر، مبارزه طولانی و سختی را با نمایندگان این جریان سیاسی انجام دادند. لنین می نویسد:

«آنارشیست ها طبقه کارگر را تابع سرمایه داری می کنند و جز جماعات کلی علیه استثمار بدون درک ریشه و علت آن چیزی نمی گویند و به مبارزه طبقاتی ایمان ندارند.»

منجمله در کوره مبارزه علیه آنارشیسم بود که موازین سازمانی حزب طراز نوین متشکل و پیشرو با ایدئولوژی و مشی سیاسی معین تدوین شد. خطر نفوذ اندیشه های آنارشیستی به ویژه در میان اقشار خرده بورژوازی

شهر وده و تشر عقب مانده طبقه کارگر زیادتر است، اگر چه با گسترش تمالیم مارکسیسم-لنینیسم و با تجربه ساختمان سوسیالیسم از این خطر به میزان زیادی کاسته شده است. با این حال احزاب کمونیست بخصوص در کشورهایی که طبقه کارگر دارای قدرت زیاد نیست یا در دوران نخستین رشد سرمایه‌داری است و یا شرایط اجتماعی وسلطه تفکر خرده بورژوازی برای نفوذ اندیویدوآلیسم (یا منش فردی) آماده است باید متوجه این خطر وعقیم ساختن آن باشند.

اندیویدوآلیسم (Individualisme)

این لغت از ریشه اندیویدو گرفته شده که در بسیاری از زبان های اروپایی به معنای فرد یا شخص است. به همین جهت اندیویدوآلیسم را «منش فردی» یا «اصالت فرد» ترجمه کرده اند. اندیویدوآلیسم از مختصات ایدئولوژی و روحیه خرده بورژوازی است و در نتیجه کلیه انواع روحیاتی که در جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی پرورش می یابد ظاهر می گردد و معنای آن به طور خلاصه، یعنی برتر نهادن فرد بر جمع، قائل شدن اصالت و اهمیت برای فرد نه برای جمع. شعار اندیویدوآلیست ها چنین است: «اول فرد و سپس جمع». انواع فلسفه های معاصر سرمایه داری که مسئله اساسی فلسفه و جامعه شناسی را به بررسی مختصات فرد انسانی محصور می کنند و تازه آن «فرد انسانی» را نیز به شکل مطلق، همیشه یکسان و بلا تغییر در تاریخ در نظر می گیرند (مانند اگزیستانسیالیسم و پراگماتیسم و نئو نوسیم و بر-سونالیسم و غیره)، همگی بر پایه فلسفه اصالت فرد قرار دارند. نظریات آنارشیستی خرده بورژوازی نیز مظهر اندیویدوآلیسم انفرادی خرده بورژوازی است. اندیویدوآلیسم پایه فلسفی سرمایه داری است و بر این پایه سودجویی و خودپسندی توجیه می گردد.

برعکس «اصالت جمع» یا «منش جمعی» تئوری و عملی است که طبق آن منافع جمع و جامعه بر منافع فرد مقدم است و حفظ و تکامل شخصیت فرد و

رهایی او از یوغ ستم‌های اجتماعی فقط و فقط به رهایی جمع و تکامل آن مربوط است و تنها جامعه‌ای که در آن افراد با حقوق برابر و به شکل داوطلبانه در راه پیشرفت منافع عمومی، جمعی می‌کوشند می‌تواند يك جامعه وافعاً انسانی باشد.

روش اصالت جمع سوسیالیستی، مبتنی بر مالکیت اجتماعی وسایل تولید است. بدون ایجاد يك مالکیت اجتماعی و يك جامعه سوسیالیستی شرایط واقعی برای تربیت همگانی جامعه با روح جمعی به وجود نمی‌آید و روابط همکاری و تعاون جانشین روابط استثمار ستگری نمی‌شود.

سوسیالیسم می‌تواند آنچنان شرایطی بوجود آورد که در آن هماهنگی واقعی بین منافع فرد و جمع پدید آید و لازمه برآورده شدن خواست‌های فرد، چنانکه در سرمایه‌داری دیده می‌شود، سرکوب منافع جمع نباشد.

از این پایه فلسفی (اصالت فرد و اصالت جمع) دو نوع روحیه و دو نوع طرز تفکر ناشی می‌شود؛ از اصالت فرد روحیه خود پسندانه و طرز تفکر ذهنی که تمایلات خود را مقدم بر واقعیت می‌سازد، و از اصالت جمع روحیه انقلابی، همبستگی و تعاون و طرز تفکر اصولی و عینی که واقعیت عینی، مصالح تکامل جامعه را بر تمایلات و خواست‌های ذهنی مقدم می‌شمارد.

رخنه روحیه و طرز تفکر شیوه عمل اندیویدوآلیستی در حزب طبقه کارگر در جامعه‌های عقب مانده موجب تبدیل مبارزات خلاق اصولی به مبارزات گروهی و مذهبی می‌گردد. باید با این شیوه تفکر و طرز عمل پیوسته و به موقع مبارزه شود.

انترناسیونال اول، دوم و سوم

واژه انترناسیونال به معنای بین‌الملل به آن سازمان‌های جهانی کارگری اطلاق گشت که از اواخر قرن گذشته تا اواسط قرن حاضر در دوره‌های مختلف تکامل جامعه تشکیل شد. الهام‌بخش تشکیل آن آموزش

مارکسیسم و اساسش همبستگی بین المللی کارگران و زحمت کشان کشورهای مختلف گیتی بود .

نخستین جامعه بین المللی کارگران که بعداً به انترناسیونال اول معروف شد در سال ۱۸۶۴ توسط کارل مارکس آموزگار بزرگ پرولتاریا پایه گذاری شد . مدت ها بود که مارکس و انگلس برای ایجاد حزب انقلابی طبقه کارگر مبارزه می کردند و تأسیس انترناسیونال به مثابه سازمان بین المللی پرولتاریا ثمره این مبارزه و پیروزی تعالیم مارکسیستی در جنبش کارگری يك قرن پیش بود . بر اثر رشد سرمایه داری در نیمه دوم قرن نوزدهم و اعتلای نهضت کارگری و دموکراتیک در اغلب کشورهای پیش افتاده و لزوم همبستگی و کمک متقابل این نهضت ها در مقیاس جهانی ، تشکیل سازمان بین المللی کارگران به يك ضرورت تاریخی مبدل شده بود . انترناسیونال اول ۲۸ سپتامبر سال ۱۸۶۴ در لندن تأسیس شد . اعلامیه تشکیل آن را مارکس نوشته است . این سند به برنامه پرولتاریای انقلابی در قرن نوزدهم مبدل شد ، و در آن وظیفه پرولتاریا : سرنگون ساختن قدرت سرمایه و استقرار حکومت کارگران از طریق مبارزه سیاسی تعریف شده بود . احزاب کارگری در آن زمان به شکل شعب این سازمان بین المللی در کشورهای مختلف تأسیس یافتند . در کمتر از دو سال ۲۵ سازمان از این قبیل ، در تقریباً تمام کشورهای اروپا و در سایر قاره ها ، تشکیل شد . مارکس در تمام مدت موجودیت انترناسیونال اول ، عضو شورای عمومی آن بسود ، و همراه با انگلس و سایر طرفداران سوسیالیسم علمی علیه عقاید خرده بورژوازی در جنبش کارگری به شدت مبارزه کرد . چاپ کتاب سرمایه (کاپیتال) در سال ۱۸۶۷ وسیله بسیار مهم ترتیب سازمان های کارگری در روح مارکسیسم و پیروزی سوسیالیسم علمی بود . مهمترین کنگره های انترناسیونال اول در این مرحله از سال ۱۸۶۶ ، هر سال یکبار ، به ترتیب در شهر ژنو ، لوزان و بروکسل و بازل تشکیل شد . در مرحله بعدی ، مبارزه داخلی انترناسیونال اول علیه آنارشیزم جریان یافت که در اسپانیا و ایتالیا طرفدارانی داشت .

مارکس و طرفدارانش ماهیت ضدپرولتری و فعالیت‌های سازمان‌شکنا نه آنارشیسم را فاش کرده و پیروزی سوسیالیسم علمی را تأمین نمودند.

به هنگام اعلام کمون پاریس، انترناسیونال اول فعالیت درخشانی انجام داد و از مبارزه قهرمانانه کارگران پاریس پشتیبانی کرده و پس از شکست آن، فعالیت‌های پرمناهنه‌ای را علیه ترور خونین بورژوازی فرانسه سازمان داد. پس از شکست کمون پاریس در همه کشورهای فشار و تضييق عليه انترناسیونال اول شدت بی‌سابقه‌ای یافت. عناصر مردد و متزلزل‌کناره‌گیری کردند و به تدریج ادامه فعالیت مرکز کار انترناسیونال اول در اروپا غیرممکن شد. به این جهت درکنگره لاهه در سال ۱۸۷۲ تصمیم گرفته شد این مرکز به نیویورک منتقل شود. انترناسیونال چهار سال بعد طی کنفرانس فیلادلفیا رسماً منحل گشت.

انترناسیونال دوم به‌مثابه جامعه بین‌المللی احزاب سوسیالیست در سال ۱۸۸۹ طی کنگره‌ای منعقد در پاریس تأسیس شد و در آن احزاب کارگری تقریباً همه کشورهای اروپایی و ایالات متحده آمریکا و آرژانتین شرکت جستند. مدت شش سال فعالیت این سازمان توسط فردریک انگلس رهبری می‌شد و برشالوده‌تعالیم مارکسیستی قرار داشت. در این مدت انترناسیونال دوم به پخش اندیشه‌های سوسیالیسم علمی و تحکیم احزاب کارگری کمک شایسته‌ای کرد و این احزاب به تدریج به نیروی سیاسی مهمی در اغلب کشورهای اروپایی مبدل شدند. پس از درگذشت انگلس به تدریج رهبری انترناسیونال دوم به دست اپورتونیست‌ها افتاد و آنها باعث نفوذ اندیشه‌ها و اسلوب بورژوایی در داخل جنبش کارگری شدند. رشد کمی انترناسیونال دوم همسطح بارشد کیفی آن نبود و از میزان آگاهی سیاسی و روش انقلابی آن به تدریج کاسته شد. ولی در داخل آن برخی احزاب یا شعباتی از احزاب نظیر حزب بلشویک‌های روسیه به‌تعالیم انقلابی مارکسیسم وفادار ماندند و به شدت علیه روش تسلیم طلبانه و تجدید نظر طلبانه و رفورمیستی رهبران اپورتونیست این سازمان مبارزه کردند. این مبارزه يك

جناح چپ انقلابی در داخل انترناسیونال دوم ایجاد نمود. اکثر رهبران انترناسیونال دوم پس از شروع جنگ اول جهانی در سال ۱۹۱۴ آشکارا به سرانجام مواضع بورژوازی کشورهای خود در غلطیدند، اصول همبستگی پرولتری و انترناسیونالیسم کارگری را به کلی ترك کردند. از آن موقع در داخل انترناسیونال دوم سه جریان ایجاد گشت. يك جناح راست یا سوسیال-شونیست‌ها، دیگری جناح میانه‌رو و سومی انترناسیونالیست‌ها یا جناح چپ این جناح انقلابی بلشویک‌های روسیه به رهبری لنین، انقلابیون آلمان به رهبری کارل لیبکنشت و حزب سوسیالیست چپ بلغارستان و غیره را در بر می‌گرفت. جنگ اول جهانی و خیانت رهبران انترناسیونال دوم و لیدرهای رفورمیست که تصمیمات صریح‌کننده‌های این سازمان را علناً زیر پا گذاشتند به تدریج در داخل احزاب کارگری موجب شدت مبارزه و تشکل گروه‌های انقلابی و مارکسیستی واقعی شد. در سال ۱۹۱۵ در تسمیرا والد در سویس اتحادیه سوسیالیست‌های انترناسیونالیست تشکیل شد که رهبری جناح چپ آنرا ولادیمیر ایلیچ لنین به عهده داشت. انقلاب سوسیالیستی اکتبر در سال ۱۹۱۷ پیروزی بزرگ سوسیالیسم علمی و مارکسیسم - لنینیسم و گام مهمی در راه ایجاد احزاب انقلابی کارگری گشت که طبق سنت زمان مارکس و برای نشان دادن جدایی کامل از انترناسیونال رفرمیستی دوم، این احزاب، احزاب کمونیست نام گرفتند.

انترناسیونال کمونیستی یا انترناسیونال سوم که به کمینترن نیز معروف است از این احزاب انقلاب تشکیل شد و از سال ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۴۳ به فعالیت خود که نقطه تحول و چرخشی در تاریخ جنبش کارگری ایجاد نمود ادامه داد. انترناسیونال کمونیستی، سازمان انقلابی بین‌المللی و مرکز رهبری جنبش کارگری جهانی بود. نخستین کنفرانس آن در ماه مارس سال ۱۹۱۹ با شرکت احزاب و گروه‌های کمونیستی ۳۰ کشور جهان تشکیل شد و برای اولین بار در آن، احزاب انقلابی کشورهای آسیایی نیز شرکت جستند. قبل از آن، جلسه مشاوره‌ای به رهبری لنین در ماه ژانویه همان

سال با شرکت ۸ حزب تشکیل شده بود و همه احزاب و سازمان‌های کمونیستی و سوسیالیستی را به شرکت در کنگره انترناسیونال کمونیستی دعوت کرده بود. کنگره در پیام خود به پرولتاریای سراسر جهان، طبقه کارگر را به مبارزه جدی و به دست گرفتن قدرت حکومتی فراخواند. نهضت انقلابی مارکسیستی به سرعت در اروپا و آسیا و آمریکا ریشه دوآیندو وسعت یافت. احزاب جدید کمونیست در بسیاری از کشورها تأسیس یافت. در این مرحله نهضت کارگری را، هم‌جریان میان‌روگد تحت این عنوان مدافع اپورتونیزم بود تهدید می‌کرد، و هم بیماری چپ روی و سکتاریسم که در احزاب جوان و بدون تجربه زمینه پیدا کرده بود. کنگره دوم انترناسیونال کمونیستی در سال ۱۹۲۰ با شرکت ۴۱ حزب تشکیل شد و نقش مهمی در مبارزه علیه به اصطلاح چپ‌روها که با شرکت کمونیست‌ها در پارلمان و درسندیکا‌های تحت‌رهبری فرمیست‌ها مخالفت کرده و در عمل وسایل مختلف مبارزه انقلابی حزب کمونیست را از وی می‌گرفتند ایفاء نمود. انتشار کتاب معروف لنین «بیماری کودکانه چپ روی در کمونیزم» درآماده کردن این کنگره و موفقیت آن نقش درجه اول را داشت. کنگره پیرامون نقش دهقانان و خلق‌های کشورهای مستعمره و اسیر، روش کمونیست‌ها را روشن کرد. در زمان تشکیل کنگره هفتم کمیترون که توجه خاص به مبارزه علیه فاشیسم نمود در جهان ۷۶ حزب کمونیست وجود داشت که فقط ۲۲ حزب از آن علنی بودند و بقیه ۵۴ حزب در شرایط غیرعلنی فعالیت می‌کردند. پس از شروع جنگ دوم جهانی تمام احزاب کمونیست فعالیت عظیمی را علیه فاشیسم سازمان داده و قهرمانانه در کشورهای اشغال شده نهضت‌های نیرومند مقاومت را رهبری نمودند. در این زمان وظایف احزاب کمونیست بیش از پیش غامض و پیچیده و شرایط پیکار گوناگون و متفاوت گشت. احزاب کمونیست رشد و تحکیم یافته بودند و با آبدیدگی و مهارت مبارزه زحمت‌کشان کشور خود را رهبری می‌کردند. در این شرایط باقی‌ماندن یک مرکز واحد رهبری با رشد نهضت کمونیستی مغایر بود و دخالت‌های سازمانی در امور سایر احزاب نتایج منفی و مضری

به بار می‌آورد. در سال ۱۹۴۳ تصمیم انحلال انترناسیونال کمونیستی به تصویب اکثریت مطلق احزاب کمونیست رسید. نقش تاریخی کمیترن تقویت و تحکیم رابطه و همبستگی بین زحمت‌گشان، آبدیده کردن و لنینی کردن این احزاب و تعیین اصول عمومی تئوریک و تبلیغاتی کمونیست بود.

این بود تاریخچه‌ای از تشکیل و فعالیت انترناسیونال. هم‌اکنون اجرای اصول انترناسیونالیسم پرولتری و همبستگی بین‌المللی زحمت‌گشان از مهمترین اصول روابط بین احزاب کمونیست و کارگری است که هر یک مستقلاً و با شناخت جامعه خود تعالیم عمومی مارکسیسم-لنینیسم را در کشورهای خود به کار می‌بندند و ضمناً از اشکال مختلف نظیر تماس‌های مشاوره‌های دوجانبه و چند جانبه، کنگره‌های احزاب مختلف، همکاری‌های مشخص، ارگان مطبوعاتی و اطلاعاتی و تئوریک مشترک، و تشکیل کنفرانس‌های منطقه‌ای و بالاخره تشکیل جلسات مشاوره جهانی استفاده کرده به تبادل نظر پرداخته، پیرامون تعیین مشی عمومی به بحث و بررسی می‌پردازند.

در سند اصلی کنفرانس بین‌المللی احزاب برادر (۱۹۶۹) گفته

می‌شود:

«بنیاد مناسبات متقابل بین احزاب برادر عبارت است از اصول انترناسیونالیسم پرولتری، همبستگی و کمک متقابل، احترام به استقلال و برابری و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر. رعایت دقیق این اصول شرط ضرور برای رشد همکاری رفیقانه احزاب برادر و تحکیم وحدت جنبش کمونیستی است. تمام احزاب دارای حقوق برابرند. در حال حاضر که یک مرکز رهبری در جنبش کمونیستی وجود ندارد اهمیت تلفیق داوطلبانه عمل آنها به خاطر اجرای موفقیت‌آمیز وظایف آنها به ویژه افزایش می‌یابد.»

این اصول و آن اشکال همکاری، امکانات لازم را برای یگانگی کوشش-های احزاب کمونیست و کارگری در راه آماج‌های مشترک آنها فراهم

می‌سازد .

واژه‌انتر ناسیونال دارای مفهوم دیگری نیز هست و آن نام سرود انقلابی کارگران و همهٔ کمونیست‌های جهان است سرایندهٔ اشعار آن اوژن پوتیه (Eugene Potier) و سازندهٔ آهنگ پوپر دگی تر (Pierre Degeyter) هستند . اوژن پوتیه کارگری شاعر بود و در کمون پاریس شرکت داشت . اشعار او همیشه زبانزد محافل انقلابی بود . پس از شکست کمون پاریس (۱۸۷۱) وی در سخت‌ترین شرایط پیکرد، باخوش‌بینی انقلابی شگفت‌انگیزی شعر جدید خود را با مطلع « برخیز ای داغ نfert خورده » و با عنوان «انتر ناسیونال» سرود . (ترجمهٔ فارسی از ابوالقاسم لاهوتی است) . پوتیه خود عضوانتر ناسیونال اول بود . طی سال‌های دشوار تبعید او نتوانست اشعار خود را به چاپ برساند . مدت‌ها بعد که جزوهٔ اشعار او چاپ شد یک کارگر موسیقی‌دان موسوم به پوپر دگی تر آهنگی برای این شعر ساخت . پس از آن در همهٔ نبردها و تظاهرات کارگری «انتر ناسیونال» به‌مثابه یکی از محبوب‌ترین ترانه‌های انقلابی به زحمت‌کشان رزمنده شور و الهام می‌بخشید . از آن زمان این سرود مارش پیروزمندانهٔ خود رانختست در بلژیک و فرانسه و سپس در سراسر جهان آغاز کرد . خود پوپر دگی تر در سنین سالخوردگی توانست طی مراسم یازدهمین سالگرد انقلاب کبیرا کتبر در میدان سرخ مسکو ظنین مهیج و ظفرنمون «انتر ناسیونال» را بشنود . سرودی که در جشن و سرور، در میدان اعدام و در صحنهٔ نبرد، در شور و التهاب تظاهرات خلقی، ایمان کمونیست‌ها را به پیروزی جهان‌نو و کمونیسم بیان می‌دارد .

انتر ناسیونالیسم پرولتری

(Internationalisme Proletarion)

عبارت است از سیاست و ایدئولوژی همبستگی بین‌المللی کارگران و همهٔ زحمت‌کشان . از نظر تاریخی اندیشهٔ انتر ناسیونالیسم پرولتری برای نخستین بار توسط کارل مارکس و فردریک انگلس رهبران بزرگ طبقهٔ کارگر

بیش از یک صد سال قبل بیان و پایه‌ریزی شد. شعار مشهوری که آنها در اثر مشهور خود مانیفست «زب کمونیست با عبارت «پرولتاریای سراسر جهان متحد شوید!» نوشتند بیان سیاسی این اندیشه بود. پایهٔ تئوریک این اندیشهٔ مارکسیستی آن است که کارگران و زحمتکشان هر کشوری عایه بورژوازی بهره‌کشی و برای دفاع از منافع حیاتی زحمتکشان، استقرار دموکراسی و سوسیالیسم بیکارمی‌کنند. در عین حال کارگران و زحمتکشان همهٔ کشورهای جهان دارای منافع حیاتی همانندی هستند و دشمن طبقاتی واحدی دارند که بورژوازی سراسر دنیا است. از همین جا لزوم اتحاد و همبستگی و پشتیبانی متقابل کارگران و زحمتکشان همهٔ ملیت‌ها و همهٔ کشورها در مبارزه برای امر مشترک سرنگونی سرمایه‌داری و بنای جامعهٔ سوسیالیستی ناشی می‌گردد. سرمایه در مقیاس جهانی متحد است، لذا کار نیز باید در مقیاس جهانی علیه آن متحد شود.

محتوی و مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری طی یکصد سال اخیر بر اثر تکامل جامعهٔ بشری و سیرتاریخ مرتباً غنی‌تر شده است. تا قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر مفاهیم آن عبارت بود از همبستگی بین‌المللی زحمتکشان تمام کشور در مبارزه برای برانداختن سرمایه‌داری و به حکومت رساندن طبقهٔ کارگر. پس از انقلاب اکثر سوسیالیستی و پی‌ایش نخستین حکومت سوسیالیستی جهان محتوی و اشکال بروز انترناسیونالیسم پرولتری غنی‌تر می‌شود و مفهوم آن فقط به همان محتوی قدیمی ختم نشده بلکه عناصر مهم جدیدی را نیز در برمی‌گیرد. این عناصر عبارتند از:

- ۱- پشتیبانی جنبش جهانی کارگری از نخستین حکومت پرولتری و دفاع و حمایت از این دولت سوسیالیستی؛
- ۲- کمک و پشتیبانی حکومت شوروی و زحمتکشان شوروی نسبت به جنبش جهانی کارگری؛
- ۳- تعمیم مفهوم انترناسیونالیسم در مناسبات با ملل متحدیده و جنبش آزادی‌بخش ملی.

انگلس فرمول مشهوری دارد که در آن گفته می‌شود «ماتی که بر ملل دیگر متم روا دارد نمی‌تواند آزاد باشد». لنین این گفته را اصل اساسی انترناسیونالیسم نامیده است. تجسم کامل این اصل را در میامت لنینی حکومت جوان شوروی در قبال مختلف و اقلیت‌های ملی ساکن روسیه به روشنی می‌توان دید.

در عمل شعار معروف «پرولترهای تمام کشورها متحد شوید» با شعار «پرولترهای تمام کشورها و ملل متحد شوید» تکمیل گردید. پس از خاتمه جنگ دوم جهانی و ایجاد یک عده کشورهای جدید سوسیالیستی و پیدایش سیستم جهانی اردوگاه سوسیالیستی، اصل انترناسیونالیسم پرولتری اساس و پایه مناسبات بین کشورهای عضو این اردوگاه گشت و مفهوم روابط برادرانه و کمک متقابل بین این دول را نیز در بر گرفت. مارکسیسم-لنینیسم و هدایت خلل‌ناپذیر منافع ملی و بین‌المللی زحمتکشان جهان را که به خاطر سوسیالیسم پیکار می‌کنند ثابت می‌کند، زیرا این مبارزه علیه سرمایه‌داری و امپریالیسم خصالت بین‌المللی دارد، اگر چه راه مشخص پیروزی آن و ساختمان سوسیالیسم وابسته به شرایط مشخص تاریخی و تناسب نیروها و عوامل دیگر در کشور است.

انترناسیونالیسم پرولتری (سوسیالیستی) اساس مناسبات بین دول سوسیالیستی است. در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) گفته می‌شود:

«استقرار مناسبات بین‌المللی طراز نوین، تکامل اتحاد برادرانه کشور های سوسیالیستی پروسه تاریخی بفرنجی است. تکامل موفقیت‌آمیز این پروسه، رعایت دقیق اصول انترناسیونالیسم پرولتری، کمک و پشتیبانی متقابل، برابری حقوق، حق هاکمیت، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر را ایجاب می‌نماید. در سرشت سوسیالیسم تضادهایی نظیر تضادهای فطری سرمایه‌داری وجود ندارد. هرگاه بین کشورهای سوسیالیستی

اختلافاتی از تفاوت سطح رشد اقتصادی و ساختمان اجتماعی و وضع بین‌المللی آنها و در پیوند با ویژگی‌های ملی آنها بروز کند، چنین اختلافاتی می‌تواند و باید بر مبنای انتر ناسیونالیسم پرولتری، از طریق بحث و مذاکره رفیقانه و همکاری داوطلبانه و برادرانه، به نحوی موفقیت‌آمیز حل گردد. این اختلافات نمی‌بایست به جبهه واحد کشور های سوسیالیستی علیه امپریالیسم خلی وارد سازد .

کمونیست‌ها دشواری های رشد سیستم جهانی سوسیالیسم را می‌بینند. ولی سیستم سوسیالیستی بر پایه همگونی نظام اجتماعی- اقتصادی و انطباق مصالح بنیادی و هدف‌های کشورهای وارد در آن استوار است . این وجه مشترك ضامن رفع دشواری های موجود و تحکیم آتی وحدت سیستم سوسیالیسم بر مبنای اصول مارکسیسم - لنینیسم و انتر ناسیونالیسم پرولتری است.

آنها که انتر ناسیونالیسم پرولتری و وجوه مختلف آن را زیر پا گذاشته و علیه تعالیم لنین کبیر و اصول مارکسیسم- لنینیسم و انتر ناسیونالیسم پرولتری اقدام می‌کنند نه فقط به منجلا ب ناسیونالیسم کوتاه نظرانه می‌غلطند بلکه در عمل مغایر با منافع ملی و کارگران و زحمتکشان کشور خود عمل می‌کنند . فعالیت انشعاب گرانه چپ‌نماها ، اخلال در همبستگی بین‌المللی زحمتکشان و ملل متمدیده، اتهام به احزاب کمونیست و اخلال در مبارزه مشترك علیه دشمن مشترك - امپریالیسم - نقض آشکار اصول انتر ناسیونالیسم پرولتری است.

برخی اختلافات که بین احزاب کمونیست پدید می‌گردد در جریان حوادث مرتفع خواهد شد و یا در پرتو رشد حوادث که ماهیت مسایل مورد بحث را روشن خواهد کرد محو خواهد گردید. برخی دیگر ممکن است مدت بیشتری دوام یابند، ولی اصل آن است که مسایل مورد بحث می‌تواند و باید از طریق همکاری احزاب کمونیست در تمام جبهه‌ها، از راه گسترش

روابط این احزاب، تبادل متقابل تجارب و بحث و مشورت رفیقانه، از راه وحدت عمل در عرصه جهانی به درستی حل گردند. وظیفه انترناسیونالیستی هر حزب کمک همه جانبه به تحکیم مناسبات و تکامل اعتماد متقابل بین احزاب و کوشش‌های نوین جهت تحکیم وحدت جنبش بین‌المللی کمونیستی است.

انترناسیونالیسم پرولتری با منافع ملی مطابقت دارد، زیرا که پیکار واقعی به خاطر منافع میهنی و آزادی و استقلال جز از راه مبارزه مشترک علیه امپریالیسم و همکاری برادرانه با همه کشورهای سوسیالیستی و همه خلق‌هایی که در این طریق پیکار می‌کنند امکان پذیر نیست. از این جهت است که می‌گوییم میهن پرستی واقعی جنبه انترناسیونالیستی دارد و انترناسیونالیسم عمیقاً میهن پرستانه است. مسئولیت ملی و بین‌المللی هر حزب کمونیست کارگری و کمونیستی تفکیک ناپذیر است. هر حزب کمونیست مسئول فعالیت خویش در برابر طبقه کارگر و خلق کشور خویش و در عین حال در برابر طبقه کارگر جهانی می‌باشد. مارکسیست - لنینیست‌ها هم تنگ - نظری ناسیونالیستی و هم نفی مصالح ملی یا کم بهادادن به آن را هم گرایش به سوی هژمونیسم (سیطره جویی بردیگران) را مطرود می‌دانند.

بزرگترین خدمت به امر سوسیالیسم و انترناسیونالیسم پرولتری از جانب احزاب کمونیستی که در کشورهای سرمایه‌داری می‌رزمند عبارت است از تصرف قدرت حاکمه توسط طبقه کارگر و متحدین وی.

کوناگونی شرایط فعالیت احزاب برادر، در نظر گرفتن شرایط مشخص ملی بر اساس تعالیم مارکسیسم - لنینیسم، تدوین سیاست و روش هر حزب با استقلال کامل، تعیین مستقلانه شیوه و اشکال کار و مبارزه، تفاوت روش در اجراء وظایف مشخص و حتی اختلاف نظر آنان در مورد این یا آن مسئله نمی‌بایستی بر سر راه تلفیق موضع‌گیری احزاب کمونیست در عرصه جهانی و به ویژه در مورد مسایل بنیادی مبارزه ضد امپریالیستی باشد.

انترناسیونالیسم پرولتری وحدت ملی و بین‌المللی طبقه کارگر و همه

زحمتکشان و جنبش‌های آزادی‌بخش را علیه دشمن مشترک رعایت می‌کنند و اجرای آن شرط ضروری و اساسی پیروزی مبارزه در راه سوسیالیسم و صلح و آزادی و استقلال است .

انضباط حزبی و دموکراسی حزبی (Discipline et democratie)

دموکراسی داخل حزبی - یعنی اجرای دقیق و پیگیر اصول مرکزیت دموکراتیک در احزاب کمونیست و کارگری. دموکراسی داخلی حزب یعنی انتخابی بودن کلیه ارگان‌های رهبری حزب از پایین تا بالا، کار جمعی در کلیه این ارگان‌ها، وظیفه ارگان‌های حزبی به دادن گزارش در مقابل سازمان‌های حزبی پیرامون فعالیت خود، استفاده از شیوه انتقاد و انتقاد از خود در داخل حزب، حق هر فرد حزب به شرکت در بحث آزاد و خلاق و سازنده در مجامع و جراید حزبی پیرامون مسایل مختلف سیاست حزب و شرکت در تدوین این سیاست. دموکراسی حزبی شرط تشدید فعالیت خلاق و مبتکرانه اعضای حزب، وسیله تحکیم وحدت اصولی و انضباط آگاهانه حزبی است. طرز اجرای دموکراسی حزبی طبق موازینی که در اساسنامه حزب قید می‌شود تصریح می‌گردد.

انضباط حزبی - یعنی اجرای دقیق و پیگیر موازینی که در اساسنامه حزبی تعیین شده و انجام وظایفی که متوجه هر فرد و سازمان حزبی یعنی اجرای برنامه و اساسنامه و سیاست حزب، کوشش برای تحقق بخشیدن به تصمیمات حزب و مبارزه برای رسیدن به هدف‌ها و آرمان‌های آن.

انضباط حزبی شرط استحکام حزب، وحدت اراده و عمل آن و تأمین رهبری توده‌های زحمتکش است. وجود وحدت اراده و عمل شرط اساسی حفظ قدرت پیکار جویانه حزب است. حزب تنها یک انضباط برای تمام افراد خود از صدر تا ذیل دارد. همه کمونیست‌ها صرف نظر از شغل یا سابقه یا خدمات خود تابع یک انضباط واحد هستند. خدشه وارد کردن به انضباط حزبی زیان فراوان به حزب می‌رساند و با باقیماندن در صفوف آن مغایر است. انضباط حزبی تبعیت اقلیت از اکثریت، ارگان‌های پایین‌تر نسبت به ارگان‌های بالاتر، کلیه اعضا و سازمان‌ها را نسبت به تصمیمات

کنگره و دیگر ارگان‌های ذیصلاحیت حزبی ایجاب می‌کند. این انضباطی است آگاهانه و داوطلبانه به منظور تحکیم وحدت حزب و رسیدن به آرمان‌های کمونیسم. انضباط حزبی وجه مشترکی با اطاعت کورکورانه که «ازمان را به سربازخانه مبدل کند، فکر خلاق و شرکت مبتکرانه افراد را در تدوین و اجرای سیاست حزب خورد کند، ندارد. قبل از اتخاذ تصمیم بحث و مشاوره آزادانه در مسایل لازم است. پس از اتخاذ تصمیم همه باید مانند تنی واحد تصمیم متخذه را اجرا کنند.

انقلاب (Revolution)

مدتی است که در ایران به يك رشته اقداماتی که رژیم بدان دست زده نام انقلاب نهاده و با سفسطه و خلط مبحث به کلی مفهوم این مقوله اجتماعی را دگرگون جلوه گر می‌کنند. چپ و راست از «انقلاب سفید» «انقلاب از بالا»، «انقلاب شاه و مردم» صحبت می‌کنند، می‌کوشند تا ارج و اهمیت این لغت و مفهوم عمیق آن را پامال نمایند.

انقلاب چیست؟

انقلاب يك تحول کیفی و بنیادی، يك چرخش عظیم و اساسی در حیات جامعه است. معنای انقلاب در علم جامعه‌شناسی عبارت است از سرنگونی يك نظام اجتماعی کهنه و فرسوده و جایگزین کردن آن با نظام اجتماعی نو و مترقی. مثال بزنییم: انقلاب کبیر فرانسه که نزدیک به دوست سال قبل روی داد يك انقلاب بورژوایی بود. زیرا نظام فئودالی فرسوده و مظهر آن سلطنت بوربون‌ها را از بین برد و نظام سرمایه‌داری را که در آن زمان نو و مترقی بود جایگزین آن ساخت. انقلاب مشروطه ایران يك انقلاب بورژوایی بود، زیرا اگرچه ناتمام ماند و به پیروزی کامل نرسید، ولی به بساط فعال مایشایی و امتدادی سلطنت، به اساس خانجانی و فئودالی پوسیده ضربات جدی زد و راه را برای رشد جامعه و شرکت توده مردم در تعیین سرنوشت مملکت باز کرد. انقلاب کبیر اکتبر يك انقلاب عظیم اجتماعی بود، زیرا

که نظام کهنه و فرسوده فئودالی و سرمایه‌داری را ریشه‌کن ساخت و جامعه نوین سوسیالیستی را که بزرگترین چرخش در تاریخ بشری است بنانهاد.

انقلاب مهمترین مرحله در تکامل حیات جامعه است. جهان‌بینی مارکسیسم-لنینیسم، انقلاب را نتیجه ضروری و اجتناب‌ناپذیر تکامل جوامع منقسم به طبقات آشتی‌ناپذیر می‌داند. در همه جوامعی که در آن طبقات با منافع متناقض وجود دارند تکامل اقتصادی و اجتماعی و تحولات حاصله به تدریج و مرحله به مرحله شرایط و عوامل دگرگونی عمیق و بنیادی را به حد بلوغ می‌رساند، پخته می‌کند و سرانجام تغییر بنیادی نظام اجتماعی را ممکن و میسر و ضرور می‌نماید. بیان علمی این مطلب به گفته کارل مارکس چنین است:

«نیروهای تولیدی جامعه در مرحله معینی از رشد خود با مناسبات تولیدی موجود یا بیان قضایی آن یعنی با مناسبات مالکیت که در بطن آن رشد یافته‌اند در تضاد واقع می‌شوند. این مناسبات تولیدی به مانع و سدی در راه رشد نیروهای تولیدی مبدل می‌گردند و در این هنگام است که مرحله انقلاب اجتماعی آغاز می‌شود.»

انقلاب آن تضاد موجود را که نام بردیم حل می‌کند، آن مناسبات کهنه تولیدی را از بین می‌برد و با استقرار مناسبات نوین زمینه را برای رشد سریع نیروهای تولیدی فراهم می‌سازد. چنین است پایه اقتصادی و عینی انقلاب.

انقلاب يك طبقه حاکم را سرنگون می‌کند و طبقه دیگری را که معرف مناسبات تولیدی پیشروتری است به قدرت می‌رساند. می‌توان گفت که انقلاب نوع جدید و مترقی‌تر دولت را جانشین نوع قبلی دولت می‌کند. مسئله اساسی در هر انقلاب عبارت از مسئله قدرت سیاسی دولتی است. گذار قدرت از دست طبقه حاکمه پوسیده به دست طبقه یا طبقات پیشرو و مترقی، مضمون

اساسی هر انقلاب است. انقلاب مظهر عالی ترین شکل بروز مبارزه طبقاتی است و طبقات مترقی از طریق انقلاب و کوتاه کردن دست طبقه حاکمه مرتجع و فاسد راه تکامل جامعه خویش را بازمی کنند. انقلاب اجتماعی عمیق ترین و اساسی ترین تغییرات را در جامعه سیاسی و اقتصادی وایدئولوژیک جامعه وارد می سازد و از بیخ و بن سیمای آن را تغییر می دهد. کاملاً روشن است که برخی تغییرات یا اصلاحات یا اقدامات در چهار چوب یک نظام اجتماعی معین با همان قدرت سیاسی دولتی با همان طبقات حاکمه رانمی توان انقلاب نامید، اگر چه تبلیغ و سروصدا درباره آن گوشها را کر کند.

از توضیحاتی که دادیم معلوم می شود بنا بر مرحله تکامل اقتصادی و اجتماعی و طبقات در حال مبارزه، چند نوع انقلاب اجتماعی می توان تشخیص داد. مثلاً انقلاب بورژوازی، انقلاب بورژوا-دموکراتیک، انقلاب سوسیالیستی و غیره. باید دید هر انقلاب چه تضادهایی را حل می کند، چه وظایف اجتماعی را انجام می دهد، چه طبقه ای را از قدرت ساقط می سازد و چه طبقه ای در رأس انقلاب قرار دارد تا نوع آن انقلاب اجتماعی را تعیین کرد. مثلاً انقلاب کبیر اکثر یک انقلاب سوسیالیستی، انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب مشروطیت ایران یک انقلاب بورژوایی بود. انقلاب مشروطه در مراحل عالی گسترش آن تاحدی از چار چوب انقلاب بورژوایی صرف فراتر رفت، زیرا در این نمونه مربوط به میهن ما توده های مردم باشعارها و خواست های ویژه خود در آن شرکت نمودند و مهر خویش را بر چهره آن نهادند و جنبه ضد استعماری و ضد امپریالیستی آن را تقویت بخشیدند.

یک مطلب دیگر را هم تصریح کنیم که گذار قدرت دولتی از دست هر طبقه ای به دست طبقه دیگر انقلاب نیست، زیرا همانطور که گفتیم مفهوم انقلاب، گرفتن حکومت از جانب طبقه مترقی و پیشروتر را ایجاب می کند به نحوی که راه تکامل جامعه را بگشاید و گرنه اگر طبقه ای منحط و ارتجاعی بتواند طبقه مترقی را منکوب کند و به حکومت برسد این عمل ضد انقلاب است نه انقلاب. انقلاب بانیر و باشرکت توده های مردم انجام می گیرد،

دارای هیچ وجه مشترکی با کودتا و « انقلاب درباری » و اینگونه اقدامات که در تاریخ نمونه‌های فراوان دارد نیست. چنین اعمالی، سران حکومتی، اشخاص و دسته‌های متعلق به همان طبقات حاکم و وابسته به همان نظام اقتصادی و اجتماعی را عوض می‌کند، تغییر و تبدیل می‌دهد و قیافه ظاهری را تحول می‌بخشد، در حالی که انقلاب سران نظام اجتماعی - اقتصادی را عوض می‌کند و طبقه جدید مترقی را به قدرت می‌رساند. برای تحقق هر انقلابی شرایط عینی (وضع انقلابی) و شرایط ذهنی (وجود سازمان انقلابی) ضرور است.

در سند تحلیلی از وضع کشور ما که توسط حزب توده ایران تهیه شده (۱۳۴۸) گفته می‌شود:

« انقلاب که عبارت از قیام توده‌های مردم به منظور تغییر بنیادی نظام اجتماعی موجود است از قهرمانی این یا آن فرد معین، این گروه یا آن حزب سیاسی مشخص ناشی نمی‌شود. انقلاب یک کشور در مرحله اول زاینده شرایط عینی حیات اجتماعی است. ولی با اینکه ایجاد شرایط عینی تحول جامعه از اختیار عامل ذهنی جنبش خارج است، معذالک اقدامات مثبت عامل مزبور و سازمان رهبری کننده جنبش می‌تواند نقش مؤثری در تسریع و مشر ساختن شرایط عینی ایفاء نماید. هیچ حکومتی سر قدر در میان بحران ورشکستی دست و پا زند به خودی خود از قدرت دست نمی‌کشد و ساقط نمی‌شود و تا عامل ذهنی یعنی اراده، توانایی و لیاقت طبقه یا طبقات انقلابی برای سازمان دادن اقدامات قطعی و جازم به عوامل عینی ضمیمه نشود حتی وجود کلیه شرایط عینی لازم به تنهایی برای تحقق انقلاب کافی نیست.

تضادهایی که طبقه کارگر، سایر زحمتکشان د، و شور و اکثریت تام مردم ایران را در برابر انحصارهای خارجی، بورژوازی بزرگ، زمینداران عمده و رژیم حامی منافع آنان قرار می‌دهد و وحدت بیشتری کسب می‌کند و مبانی عینی اشتراک منافع

کلیه طبقات، قشرها و خلق‌هایی که سیاست ضد ملی و ضد دموکراتیک به منافع آنها لطمه می‌زند، توسعه می‌یابد. به همین سبب امکان تجمع آنان به دور شعارهای دموکراتیک طبقه کارگر بیشتر می‌شود و طبقه کارگر رشد یابنده کشور مای تواند در صورت اتحاد و تشکل و پیش گرفتن سیاست صحیح، اصولی و مبتنی بر واقعیات، دور از ماجراجویی و سکتاریسم رسالت تاریخی خود را در سرگردگی (هرژونوی) انقلاب با موفقیت اتمام نماید.

انقلاب فرهنگی (Révolution culturelle)

انقلاب فرهنگی بخشی است از انقلاب سوسیالیستی و مفهوم آن جریان خلق و ایجاد فرهنگی نو و عالی یعنی فرهنگ سوسیالیستی و درک و فهم این ایدئولوژی و فرهنگ سوسیالیستی از جانب توده زحمتکشان است. در جریان انقلاب سوسیالیستی قدرت زحمتکشان استقرار می‌یابد، نحوه تولید سوسیالیستی، مناسبات تولیدی کاملاً نو و دولت سوسیالیستی ایجاد می‌شود. بر این شالوده است که انقلاب فرهنگی صورت پذیر می‌شود، فرهنگ نو و سوسیالیستی مستقر می‌شود. بدین ترتیب انقلاب فرهنگی که شامل ارتقاء سریع و همه جانبه سطح فرهنگی توده‌های مردم است جزء مشکله و بخشی از ساختمان سوسیالیسم و مبارزه علیه دشمن طبقاتی و ایدئولوژی وی به شمار می‌رود. در این مفهوم عمیق مارکسیستی انقلاب فرهنگی يك مرحله کامل از تحولی ژرف و بنیادی در زمینه گسترش فرهنگ توده‌ها را در برمی‌گیرد. این تحول بر پایه امکانات جدید اقتصادی و اجتماعی و ایجاد شرایط جدید مادی و سیاسی امکان پذیر می‌شود. انقلاب فرهنگی دارای جنبه‌های عديده‌ای است:

نخست کار عظیم و بی سابقه در زمینه آموزش و پرورش. در این زمینه از بین بردن کامل بی سوادی و سپس به تدریج عمومی کردن

تحصیلات ابتدایی مجانی و اجباری و سپس تحصیلات با درجه بالاتر و تخصصی و تحصیلات متوسطه عمومی برای همگان، مدارج مختلف این جنبه از انقلاب فرهنگی است. موفقیت‌های کشورهای سوسیالیستی در این زمینه به قدری آشکار است که نیازی به توضیح ندارد. در اینجا باید از کار سازمانی و اقتصادی عظیم برای حل این مسئله و همچنین از ساختمان مدارس و مؤسسات تعلیم و تربیتی که پایه مادی آن‌را تشکیل می‌دهند یاد کرد.

۵۰۴

کار وسیع و پیگیر برای تربیت سیاسی توده‌ها، اشاعه جهان بینی علمی و بالا بردن سطح آگاهی سیاسی همه زحمتکشان، پرورش روحیه نوین کار و کوشش و صفات عالیّه انسانی و اصول برجسته اخلاقی. در این زمینه کار مداوم و پیگیر فارغ از هر نوع برخورد قشری و جامد و در عین حال عمیقاً علمی و آشتی ناپذیر برای غلبه بر بازمانده‌های طرز تفکر سرمایه‌داری و کهنه و پوسیده و در شعور و رفتار افراد و بر نظریات ارتجاعی و ضد خلقی صورت می‌گیرد.

۵۰۵

کار پردامنه و عظیم برای ایجاد روشنفکران نو که با تمام وجود خویش به سوسیالیسم وابسته‌اند. این خود یکی از هدف‌های اساسی انقلاب فرهنگی به شمار می‌رود و برای آن باز هم احتیاج به ایجاد شرایط مادی بی‌سابقه است که ایجاد توسعه مؤسسات تعلیمات عالیّه و دانشگاه‌ها، مؤسسات پژوهشی، مدارس فنی و تأسیسات مختلف دیگر از جمله آنها است. توجه به دانش و جدیدترین دست‌آوردهای آن، ترقی سریع تکنیک و استفاده از آن در کار و تولید، آموزش دانشجویان در عالی‌ترین سطح ممکنه علمی و تأمین بهترین و خلاق‌ترین محیط مادی و معنوی برای پژوهش دانشجویان و محققین و برای خالقین آثار هنری و ادبی مسایلی است که در ایجاد روشنفکران جدید سوسیالیستی به مثابه بخش مهمی از انقلاب

فرهنگی باید مورد نظر قرار گیرد. در این زمینه هم موفقیت‌های کشورهای سوسیالیستی عیان است. دست آوردهای علم و فن در این کشورها به ویژه در اتحاد شوروی که در بسیاری از رشته‌های مهم و درجه اول این کشور را در ردیف اول دانش معاصر حیات‌ی قرار می‌دهد، تعداد عظیم دانشجویان و فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها و مهندسين و پزشکان و سایر کارشناسان که مورد غبطه کلیه کشورهای دیگر بلا استثناء می‌باشد، نمودار هائیی از این واقعیت است.

چهارم

کار دایمی و وسیع برای بالا بردن سطح آگاهی و فرهنگ عمومی توده‌های مردم به ترتیبی که کلیه دست‌آوردهای علمی و هنری و ادبی و کلیه نعم فرهنگی در دسترس زحمتکشان باشد و سطح دانش عمومی توده مردم بالا رود. در این زمینه انواع اقدامات و ابتکارات به کار می‌رود که تأسیس شبکه بسیار وسیع کتابخانه‌ها، قرائت‌خانه‌ها و موزه‌ها، تئاترها و سینماها، سالن‌های کنسرت، نمایشگاه‌ها و گالری‌ها و استفاده از رادیو و تلویزیون و کنفرانس‌ها، تأسیس باشگاه‌ها و خانه‌های فرهنگی در محلات شهر و دهات، چاپ وسیع و بی سابقه کتاب‌ها با تیراژهای عظیم برای اقشار مختلف، چاپ روزنامه‌ها و مجلات، ایجاد محافل هنری و دسته‌های آماتور هنری از آن جمله است. فرهنگ علم و هنر و ادب از همه این طرق و بامتنوع‌ترین اشکال و به راحتی در دسترس همگان قرار می‌گیرد و به ایجاد سطح عالی فرهنگ عمومی در توده‌های مردم که از وظایف انقلاب فرهنگی مورد بحث ما است کمک می‌کند.

پنجم

از بین بردن حالت عقب‌ماندگی فرهنگی برخی از نواحی يك کشور نسبت به نواحی دیگر، یا قشری از اجتماع نسبت به سایر اقشار از جمله وظایف مهم انقلاب فرهنگی است. در نظام سرمایه‌داری برخی از نواحی و استان‌های يك کشور به هملل مختلف، یا برخی

از اقبال و باحتی مانی دريك کشور كثيرالملل، با اقلیت های ملی
از نظر فرهنگی نیز علاوه بر موارد دیگر در عقب ماندگی نگه داشته
می شوند. انقلاب فرهنگی در نظام سوسیالیستی شکفتگی فرهنگی
همه این نواحی و این اقبال یا ملیت ها را تأمین می کند و سر امر
جامعه را بدون استثناء به سطح عالی فرهنگی می رساند و همه
امکانات و مقدرات را یکسان در دسترس افراد جامعه قرار
می دهد .

ششم

یکی از وظایف دیگر انقلاب فرهنگی جذب و به ثمر رساندن موارث
فرهنگی گذشته است. در هیچ جامعه ای مثل جامعه سوسیالیستی
آثار هنری و ادبی و فرهنگی پیشینیان در دسترس خلق قرار نمی گیرد.
بهترین دست آوردهای، فرهنگی قرون گذشته، چه در فرهنگ ملی
و چه در فرهنگ جهانی، به وسعت ترین شکل واقعاً در تعلق
توده مردم قرار می گیرد. انقلاب فرهنگی و ایجاد فرهنگ سوسیالیستی
به هیچ وجه به معنای محو و نابودی میراث گذشته نیست. فرهنگ
مجموعه ارزش های مادی و معنوی است که بشر در طول تاریخ
اجتماعی خلق کرده است و دست آوردهای مترقی و انسانی آن در
زمینه مادی و علم و هنر و سازمان اجتماع و نحوه زندگی مردم و
پایه تکامل آتی آن است فرهنگ سوسیالیستی مرحله نوین و ماهیتاً
عالی تر تکامل فرهنگ بشری و دربر گیرنده بزرگترین موفقیت های
فرهنگ گذشته است. چنین است به طور خلاصه جوانبی از انقلاب
فرهنگی در مفهوم مارکسیست-لنینیستی آن، انقلابی که جزئی
از انقلاب سوسیالیستی و ایجاد جامعه نوین است. انقلاب فرهنگی
موجب اعتلای فرهنگ توده وسیع است، زحمتکشان را از بردگی
معنوی و جهل می سازد و آنها را بادیست آوردهای فرهنگی که
جامعه بشری اندوخته مجهز می نماید؛ جهش واقعی به سوی تامل
علم و فرهنگ و هنر انجام می دهد و توده ها را برای شرکت هر چه

بیشتر و روز افزون در رهبری امور اجتماع و سیاست و فرهنگ و اقتصاد آماده می‌کند و نقش بسزایی در ایجاد انسان نوین و شاہسته جامعه کمونیستی ایفاء می‌نماید .

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر

عبارتست از نخستین انقلاب پیروزمند پرولتری که تحولی بنیادی در تاریخ جامعه انسانی بوجود آورد و طومار جهان کهن سرمایه‌داری را در نوردید و جهان نوین سوسیالیستی را بنیاد نهاد . انقلاب اکبر برای اولین بار در تاریخ، قدرت استثمارگران را سرنگون کرد و شالوده ایجاد جامعه فارغ از استثمار و ستم را پی‌ریزی کرد . بر اثر تحقق انقلاب اجتماعی است که در مرحله معینی از تکامل جامعه، يك دوران کهنه و روبه زوال جای خود را به دوران نو و بالنده می‌دهد و شیوه جدید تولید جانشین شیوه‌ای که آفتاب عمرش به لب بازم رسیده می‌شود. تا قرن گذشته این انقلابات اگرچه نقش متری در رشد جامعه داشتند و مناسبات تولیدی متری‌تری را نسبت به گذشته ایجاد می‌کردند ولی در هر حال يك دوران اجتماعی متکی بر استثمار را جانشین دوران دیگر متکی بر استثمار می‌نمودند . نشودالیم جای بردگی را می‌گرفت و سرمایه‌داری جای نشودالیم را، ولی در همین حال اساس استثمار به جای خود باقی می‌ماند و بهره‌کشی و ستم ریشه کن نمی‌شد. تنها گذار جامعه به سوسیالیسم بود که می‌توانست کاملترین شرایط را برای رشد و دوام نیروهای تولیدی فراهم سازد، به آرمان‌های دیرینه برابری، آزادی و عدالت جامعه عمل‌پوشاند، بهره‌کشی انسان را از انسان لغو کند و زمینه نامحدود شکوفایی شخصیت انسانی، فرهنگ و علم و هنر را ایجاد نماید. این مرحله‌ای ماهیتاً نو و کیفیتاً بی‌سابقه در تاریخ بشریت است. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکبر سرآغاز این مرحله است. اهمیت جهان شمول آن در این نکته است. این انقلاب شکل جدیدی از استثمار را جانشین شکل دیگر نکرد، بلکه ناقوس نابودی هرگونه بهره‌کشی را به صدا درآورد. انقلاب اکبر

سرآغاز دورانی است که مضمون عمده‌اش گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم است. دوران مبارزهٔ دو سیستم اجتماعی متضاد، دوران انقلاب‌های سوسیالیستی و انقلاب‌های نجات بخش ملی، دوران از میان رفتن سرمایه‌داری و برافتادن سیستم مستعمراتی، دوران پیوستن خلیج‌های جدید به راه سوسیالیسم، دوران پیروزی سوسیالیسم و کمونیسم در مقیاس جهانی. از اینرو است که جشن انقلاب اکتبر جشن همهٔ کارگران و زحمتکشان جهان، جشن همهٔ بشریت مترقی است.

فقط آنهایی که لنینیسم را به مثابه مرحلهٔ نوین تکامل مارکسیسم و آموزشی جهان شمول نمی‌کنند و آنرا پدیده‌ای صرفاً روسی و خاص جامعه نیم‌قرن قبل رومیه می‌شمارند، اهمیت انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر را نیز فقط به رومیه محدود می‌کنند و منکر نقش عظیم تاریخی و جهانی آن می‌شوند. واضح است که انقلاب کبیر اکتبر آفرینندهٔ همهٔ پیروزی‌های سوسیالیسم در اتحاد شوروی است. در نتیجهٔ این انقلاب دولت طراز نوین سوسیالیستی و دموکراسی طراز نوین برای زحمتکشان پدید آمد و حکومت کارگران و دهقانان، آن کشور از فلاکت ملی نجات داد، صلح برای کشور، زمین برای دهقانان، آزادی برای زحمتکشان، مساوات برای زنان، رهایی از ستم ملی برای خلق‌ها، نجات از بند و امتیازات طبقاتی و ستم اجتماعی را برای همگان به ارمغان آورد. انقلاب اکتبر بنیاد اقتصادی نظام استثمار و بی‌عدالتی اجتماعی را در هم شکست. حکومت شوروی صنایع، راه‌های آهن و سایر وسایل حمل و نقل، بانک‌ها و زمین را ملی کرد یعنی به تملک تمام خلق درآورد.

انقلاب اکتبر سوسیالیستی تحت رهبری حزب کمونیست شوروی که در رأس طبقهٔ کارگر و نزدیک‌ترین متحدش - دهقانان زحمتکش - قرارداد است تدارک و انجام شد.

ولادیمیر ایلیچ لنین آموزگار داهی زحمتکشان جهان رهبر و بنیادگذار حزب کمونیست و دولت شوروی از نظر تئوریک با تعمیم قوانین تکامل جامعهٔ سرمایه‌داری در مرحلهٔ امپریالیستی، امکان پیروزی سوسیالیسم را تنها

در يك کشور به ثبوت رسانید و از نظر علمی نیز تمام توده‌های زحمتکش را مستقیماً رهبری کرد.

طبقه کارگر و زحمتکشان روسیه تجربه عظیمی از مبارزات خود علیه سلطنت تزارها و تسلط سرمایه‌داران، از انقلاب‌های ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۱۷ اندوخته بودند. پس از انقلاب فوریه و سرنگونی تزاریسیم در کشور در کنار دولت موقت يك قدرت دیگر به صورت «شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان» بوجود آمده بود. حزب کمونیست (که در آن زمان حزب بلشویک‌ها نامیده می‌شد) تحت رهبری لنین فعالیت عظیمی را برای نشان دادن مساهمت ضد انقلابی دولت موقت و سیاست تسلیم طلبانه منشویک‌ها سازمان داد. تزارهای لنین معروف به تزارهای آوریل نقشه پیکار برای گذار از انقلاب بورژوا-دموکراتیک فوریه به انقلاب سوسیالیستی بود. پس از تظاهرات ماه‌های آوریل تا ژوئیه به علت روش خشن ضد انقلابی دولت موقت، حزب کمونیست مجبور به کار غیر علنی شد و در خفا تدارک قیام مسلح را آغاز کرد. کنگره ششم حزب که مخفیانه در پتر و گراد (لنینگراد امروز) تشکیل شد این مشی را تصویب کرد. در وضع انقلابی ویژه‌ای که بوجود آمده بود در حالی که توده‌ها به مشی بلشویک‌ها می‌پیوستند و صحت سیاست و شعارهای آنها را با تجربه خود درک کرده بودند لنین از اواسط ماه سپتامبر موقع را برای قیام مسلحانه مناسب تشخیص داد. هفتم اکتبر لنین مخفیانه وارد پایتخت شد تا رهبری قیام را مستقیماً به دست گیرد. دهم اکتبر جلسه تاریخی کمیته مرکزی حزب قطعنامه مربوط به قیام را تصویب کرد. دوازدهم اکتبر کمیته نظامی انقلاب به ریاست لنین تشکیل شد که به متاد قیام مبدل شد. صبح روز ۲۴ اکتبر حمله دولت موقت به مراکز بلشویک‌ها شروع شد. کاردهای سرخ و سربازان انقلابی و کارگران مسلح حمله را دفع کردند. قیام مسلح شروع شد. روز ۲۵ اکتبر تمام ایستگاه‌های راه آهن و پست و تلگراف و ادارات دولتی و وزارتخانه‌ها و بانک‌ها و سایر نقاط مهم پایتخت به تصرف انقلابیون درآمد. در شب آن روز کاخ زمستانی مقر حکومت موقت به دست نیروهای انقلاب افتاد. بیست و پنجم اکتبر شب هنگام کنگره دوم عمومی شوراهای روسیه افتتاح شد و حکومت شوراهای

اعلام کرد (مطابق تقویم جدید روز ۲۵ اکتبر مطابق با هفتم نوامبر است). نخستین دولت شوروی به نام شوراهای کمیسرهای خلق به ریاست لنین تشکیل شد. تصویرنامه‌های تاریخی در بارهٔ صنغ و دربارهٔ زمین در همین نخستین جلسه تصویب شد.

پس از پیروزی انقلاب در پتروگراد، پس از نبردهای شدید علیه گارد سفید و قوای ضد انقلابی طی هفته بعد از آن در مسکو نیز قدرت شوراهای مستقر شد و تا ماه فوریه سال بعد در سراسر کشور گسترش یافت.

انقلاب اکتبر مائین کهنه دولتی استشارگر را درهم شکست و دولت طراز نوین ایجاد کرد. بلافاصله دهقانان مجاناً زمین گرفتند و مالکیت بزرگ اربابی برافتاد. کلیهٔ قروض و اقساط دهقانان ملغی گشت. انقلاب حق ملل را در تعیین سرنوشت خویش تا سرحد جدایی اعلام و تأمین کرد.

انقلاب کبیر اکتبر سوسیالیستی دارای اهمیت بزرگ جهانی-تاریخی است. این انقلاب تمام بنای سرمایه‌داری دنیا را از بنیاد به لرزه انداخت. جهانی را که یکپارچه تحت انقیاد امپریالیسم بود به دو نیم کرد و در یکی از بزرگترین کشورهای جهان دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساخت. تلاشی سیستم مستعمراتی امپریالیسم و اوج نهضت کارگری و جنبش آزادی‌بخش ملی را موجب گشت. انقلاب بنای سیستم نوین سوسیالیستی را آغاز نهاد.

انکیزیسیون (Inquisition)

این واژه را تفتیش عقاید نیز ترجمه کرده‌اند و عبارت بوده از دادگاه‌های ویژهٔ کلیسای کاتولیک که به دستور پاپ اعظم ترتیب می‌یافت و هدفش سرکوب همهٔ مخالفین پاپ و سیطرهٔ ایدئولوژیک و سیاسی او بود. در این دادگاه‌ها هر آزاد اندیش ترقیخواهی را به نام ملحد و بی‌دین محکوم می‌کردند، به زندان می‌انداختند، شکنجه می‌کردند، می‌کشتند، زنده زنده

می‌سوزانند. این محاکم ظلمت‌بار - هر به دستگاه جبر و اختناق - از قرن سیزدهم میلادی تشکیل شد و در تمام دوران قرون وسطی و سیه جابرا نند و مدتهی در دست کلیسای کاتولیک علیه همه مخالفین دگم‌های فرموده کلیسا و نظام فئودالی بود. قرن‌های متوالی عده‌ای از بزرگترین دانشمندان، ادبا، متفکرین، نویسندگان، پزشکان، هنرمندان، روشنفکران عصر، درخشان‌ترین سیماهای آن دوران، مبارزان راه آزادی، محرمان و ستم دیدگان و همچنین عده گئیری از مردم ساده و عادی که مورد بی‌مهری و غضب عمال کلیسا قرار می‌گرفتند قربانی انکیزیسیون شدند. «الحاد» اتهام اساسی در تمام این محاکمه‌ها بود. انکیزیتورها یعنی دادستان‌ها و قضات این دادگاه‌های تفتیش عقاید از به کار بردن وحشیانه‌ترین اسلوب‌های شکنجه که هنوز هم شهرت خود را حفظ کرده ابایی نداشتند. انکیزیسیون در عین حال وسیله‌ای برای جمع‌آوری ثروت در دست ستمگران، غارت اموال محکومین و اعمال فشار و ایجاد وحشت و رعب در بین مردم بود. هنوز هم در داخل کلیسای کاتولیک بنیای این شیوه مثلاً به صورت تهیه فهرست کهنه ممنوعه و سازمان مبارزه علیه اندیشه‌های ترقیخواهانۀ انقلابی وجود دارد.

اگر چه از آخرین زنده سوزانندگان دستگاه انکیزیسیون نزدیک به یک قرن و نیم می‌گذرد ولی روش انکیزیسیون - محاکم فرمایشی و احکام جابرا نه - هم‌چنان به بیداد خود علیه بهترین فرزندان خلق زحمتکش، علیه آزادی‌خواهان ادامه می‌دهند. در میهن ما به حق دستگاه دادرسی ارتش را محاکم تفتیش عقاید می‌نامند و دادگاه‌های در بسته نظامی و سازمان امنیت را به انکیزیسیون تشبیه می‌کنند. سازمان امنیت و دادگاه‌های نظامی با نقض تمام اصول قانون اساسی ایران و قواعد دادگستری، با نقض منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر همه کسانی را که با استبداد و شیوه‌های نواستعماری مخالفند به اتهاماتی نظیر اقدام علیه امنیت کشور، توطئه علیه سلطنت مشروطه و غیره - هم‌چون اتهام الحاد در قرون وسطی - دستگیر می‌کنند، شکنجه می‌دهند، به پای چوبه اعدام می‌فرستند، زندانی و تبعید می‌کنند.

اومانيسم (Humanisme)

اومانيسم يعنى سيستم عقايدى كه وجه مشخصه آن رواج انسان - دوستى و علاقه به سعادت و نيك بختى بشر و احترام به شخصيت و مناعت انساني است. از نظر تاريخى چنين سيستم تفكرى در قرون ۱۴ و ۱۶ ميلادى به مثابه يك نهضت اجتماعى و ادبى ظاهر شده كه در عمل عليه ايدئولوژى فئودالى و قشريون مذهبي بود. اين سيستم تفكر در آن زمان متعلق به گروه محدودى از روشنفكران بود كه منعكس كننده مبارزه بورژوازى رشد يابنده بودند و مى خواستند زنجيرهاى اجتماعى و معنوى فئوداليسم را پاره كنند. روشنفكران و ماترياليستهاى فرانسه در قرن هيچدهم برجسته ترين نمونه هاى طرز تفكر اومانيستى را عرضه داشتند. آنها بودند كه شعار «آزادى، برابرى و برادرى» را اعلام كردند، ولى اين شعارها در عمل و همزمان با تحول سرمايه دارى در چارچوب منافع بورژوازى محدود شد تا جايى كه به آزادى استثمار منحصر گرديد و بالاخره هم فاشيسم و ميليتاريسم همچگونه اثرى از آنها باقى نگذاشت.

مفهوم اومانيسم در آثار سوسياليستهاى تخيلى نظير من سيمون، فوريه و اوئن محتوى اجتماعى جديدى يافت. اين محتوى شامل الفاي استثمار و ستم و تكامل شخصيت فرد مى شد، ولى اينها نيز به شناسايى قوانين عيني جامعه و نقش مبارزه طبقاتى توجهى نداشتند؛ اومانيسم آنها غير فعال و آرزو مانند بود. ماركسيسم عالى ترين نوع اومانيسم، انسان دوستى واقعى مبارزه و فعال را عرضه داشت. هدف اومانيسم سوسياليستى آزادى كامل زحمتكشان از زنجير استثمار، از هرگونه ستم و عدم تساوى اجتماعى، كسب وسيع ترين آزادى هاى واقعى براى انسان، ايجاد گسترده ترين عرصه ها براى رشد و بارور شدن قرايح و استعدادهاى افراد و بهترين شرايط رشد همه جانبه شخصيت انسان است. اين اومانيسم برشالوده مستحكم اقتصادى و سياستى و اجتماعى سوسياليسم، مالكيت اجتماعى بر وسايل توليد و الفاي استثمار فرد از فرد قرار دارد.

ایدئولوژی (Ideologie)

ایدئولوژی عبارت است از سیستم نظریات و اندیشه‌های سیاسی، حقوق، هنری، مذهبی، فلسفی و نظریات در زمینه اخلاق. ایدئولوژی بخشی است از روبنا و دارای خصلت طبقاتی است و بنابراین در آخرین تحلیل منعکس کننده مناسبات اقتصادی - زیربنای جامعه است. در جامعه‌ای که به طبقات متخاصم تقسیم شده یکی از اشکال مبارزه طبقاتی، پیکار ایدئولوژیک است. منافع طبقات ارتجاعی و در حال نابودی حکم می‌کند که واقعیت نفی شود و حقیقت زیر پا گذاشته شود و به همین جهت ایدئولوژی این طبقات غیر حقیقی است، منعکس کننده واقعی حقایق نیست، علمی نیست. برعکس منافع طبقات مترقی انقلابی به ایجاد ایدئولوژی منعکس کننده واقعیت و علمی کمک می‌کند. مارکسیسم-لنینیسم آن ایدئولوژی علمی و حقیقی است که بیانگر منافع طبقه کارگر و اکثریت عظیم توده زحمتکش و بشریت خواستار صلح، ترقی و آزادی است. در این اواخر فلاسفه بورژوا شایع می‌کنند که داشتن ایدئولوژی مغایر با برخورد علمی به مسایل و واقعیت است. آنها ایدئولوژی را امری ذهنی خالص. بدون پایه عینی و نتیجه اندیشه مجرد گروه‌ها یا دسته‌های حزبی خاص دانسته و ادعا می‌کنند که باید فلسفه و علوم را از وجود هر نوع ایدئولوژی پاک کرد (آنچه که ایدئولوژی زدایی یا **desideologisation** نام گرفته است). نتیجه چنین روشی جز آن نیست که به طور مصنوعی، علم و فلسفه از مبارزه طبقاتی و از واقعیات اجتماعی جدا شود. هدف اصلی از این دعوی نفی ضرورت ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم یعنی تنها ایدئولوژی واقعاً علمی است.

تکامل ایدئولوژی، اگرچه وابسته به مناسبات اقتصادی است، ولی در عین حال دارای استقلال نسبی نیز هست. نمونه این استقلال نسبی را در این امر به ویژه می‌بینیم که محتوی ایدئولوژی را نمی‌توان بسی واسطه و مستقیماً با علل اقتصادی توضیح داد. به علاوه رشد عامل اقتصادی و

ایدئولوژی هم زمان و موازی نیست. استقلال نسبی ایدئولوژی، به این جهت نیز هست که بر تکامل ایدئولوژی، بر تحولات این سیستم نظریات و اندیشه‌ها، یکدسته از عوامل که دارای ماهیت غیراقتصادی هستند نیز تأثیر می‌گذارند. از این قبیل است تأثیر اشکال مختلف ایدئولوژی یکی بردگری، و نقش شخصی این یا آن ایدئولوگ و غیره.

بایکوت (Boycottage)

این واژه را می‌توان «تحریم» ترجمه کرد و مقصود از آن يك اسلوب مبارزهٔ سیاسی یا اقتصادی است که عبارتست از قطع رابطه با يك شخص، يك سازمان یا يك دولت. مثلاً وقتی می‌گویند «امالی کالاهای خارجی را بایکوت کردند» یعنی از خرید آنها خودداری می‌کنند، یا مثلاً بایکوت کردن دولت افریقای جنوبی یعنی تحریم روابط با آن. یا مثلاً در يك محله وقتی امالی بی می‌برند که فلان شخص مأمور مغفنی پلیس است او را بایکوت می‌کنند یعنی از تماس و صحبت و هرگونه رابطه‌ای با او احتراز می‌جویند.

واضح است که بایکوت کردن می‌تواند متری یا ارتجاعی باشد و این وابسته بدانست که این شکل مبارزه علیه چه کسی و به چه منظوری صورت می‌گیرد و به منافع چه کسی خدمت می‌کند. مثال‌هایی که ذکر نمودیم نمونه‌ای از بایکوت متری، يك مبارزهٔ سیاسی یا اقتصادی مثبت به سود مردم و زحمتکشان است، ولی دول امپریالیستی و نیز کارفرمایان مؤسسات سرمایه‌داری با توصل به این شیوه علیه دول سوسیالیستی یا زحمتکشان اقدام می‌کنند.

این واژه در اصل نام‌افسری بوده است که در اختلافات بین انگلستان و ایرلند بر سر استقلال ملی ایرلند از راه تحریم کالاها و افراد در مبارزهٔ ملی شرکت جست و مبتکر شیوه‌ای شد که بعدها به نام او معروف گشت.

برابری

مساوات یا برابری افراد همیشه از آرمان‌ها و هدف‌های بشری بوده است. تا قبل از پیدایش مارکسیسم و هم اکنون نظریات گوناگون خرده - بورژوازی برابری را به معنای فقط مساوات سوری همه افراد در مقابل قانون می‌دانند و به اساس مسئله یعنی عدم تساوی طبقاتی که زاینده همه نابرابری‌ها و بیدادگری‌هاست توجه نمی‌کنند. مارکسیسم - لنینیسم تأمین برابری واقعی را جز از راه الغای طبقات امکان‌پذیر نمی‌داند. تا وقتی تضاد طبقاتی، اختلاف طبقات و اصولاً طبقات موجود باشد هر قدر هم قوانین همه جانبه تدوین شوند و افراد در مقابل آن مساوی اعلام گردند برابری واقعی به دست نخواهد آمد. تساوی‌گری (یا هموارطلبی) خرده‌بورژوازی به معنای آنکه تمام مردم از نظر مالکیت شخصی مساوی باشند نیز اساس مسئله را حل نمی‌کند، زیرا مسئله از ببق بردن مالکیت خصوصی و اجتماعی کردن وسایل تولید است که زمینه را برای از بین بردن طبقات در جامعه عالی کمونیستی آماده می‌کند.

در مرحله سوسیالیسم با از بین رفتن استثمار و طبقات استثمارگر - برابری حاصله به معنای رهایی همه زحمتکشان به طور مساوی از بهره‌کشی و حق مساوی همه افراد برای استفاده از نعم مادی و معنوی موجود در هر مرحله معین تکامل جامعه، بر طبق کار انجام شده می‌باشد این برابری شامل حق مساوی کلیه افراد به کار، استراحت، آموزش و پرورش، فرهنگ، بیمه‌های اجتماعی، تأمین مادی مال‌خوردگی، تساوی افراد از نظر ملیت و جنس و نژاد و مذهب و . . . می‌باشد. اما در این مرحله سوسیالیسم به همان علت وجود طبقات - هر چند طبقات دوست و غیر متخاصم هستند - ولی به علت سطح عمومی رشد و درجه هنوز ناکافی تأمین پایه مادی و فنی کمونیسم و درجه معین آگاهی و معرفت نوین، همچنان یک رشته نابرابری‌های عملی از نظر تأمین مادی اقشار و افراد متفاوت و میزان مختلف

این تأمین باقی می‌ماند.

گذار به مرحله دوم جامعه کمونیستی، الغای طبقات، تأمین آن پایه‌های فنی و مادی و مقدمات معنوی و معرفتی لازم، به معنای ازین بردن این آخرین بقایای نابرابری نیز خواهد بود. در کمونیسم در مقابل وظیفه مساوی همه افراد به کار و طبق استعداد، حق مساوی بهره‌برداری طبق نیاز برای همه کس تأمین می‌شود.

برده‌داری (Esclavagisme)

برده‌داری نخستین صورت‌بندی اجتماعی- اقتصادی پرشالوده‌استثمار فرد از فرد است. برده‌داری در مرحله تلاشی کمون اولیه و پرشالوده ازدیاد عدم تساوی اقتصادی که خود ثمره پیدایش مالکیت فردی بود نضج گرفت. بردگی نضجت در مصر باستان، در بابل، در آشور و در چین و هندوستان پدید گشت. ولی در یونان و روم باستان به شکل کلاسیک خود تکامل حاصل کرد. در شرق و از آن جمله در میهن ما بردگی بیشتر خصلت پدشاهی و خانوادگی داشت.

دو طبقه اصلی این صورت‌بندی اجتماعی- اقتصادی بردگان و برده-داران بودند. طبقات میانه نظیر مالکین کوچک و پیشه‌وران و عناصر و ازده و بدون طبقه که از مالکین کوچک و رشکست شده ولی غیر برده تشکیل می‌شدند نیز وجود داشتند.

شالوده مناسبات تولیدی در این دوران عبارت است از مالکیت برده‌دار بر وسایل تولید و بر برده. برده به عنوان شیئی قابل خرید و فروش بود. برده‌دار صاحب جان برده نیز بود. خود برده‌داران به اقسام مختلف نظیر مالکان بزرگ زمین، صاحبان کارگاه‌ها و سوداگران تقسیم می‌شدند. در شرایط کار عده عظیم بردگان و ارزانی بی‌نهایت آنها، علیرغم وسایل هنوز بسیار ابتدایی، اضافه محصولی به دست می‌آمد که خود امکان نسبتاً بیشتری (نسبت به کمون اولیه) برای رشد وسایل تولید و پیدایش علوم و

هنر فراهم می‌ساخت. ولی پس از رشد معین که خود قرن‌ها به طول انجامید نیروهای تولیدی دیگر در چارچوب روابط تولیدی بردگی نمی‌توانست تکامل یابد. بر اثر تشدید تضادهای طبقاتی که قیام‌های بزرگ بردگان نمونه آن است شالوده برده‌داری متزلزل شد. به جای دوران برده‌داری صورت‌بندی اجتماعی اقتصادی دیگر که آنهم بر شالوده استثمار و استعمار بود- دوران فئودالیسم- مستقر شد که به نوبه خود و به نسبت دوران قبل متریقی‌تر بود و میدان وسیع‌تری برای رشد نیروهای تولیدی پدیدار شد. اگر چه صورت‌بندی اجتماعی- اقتصادی بردگی به مثابه یک مرحله تاریخی تکامل اجتماعی از بین رفت ولی وجود برده به شکل‌های مختلف در دوران فئودالیسم حتی تا زمان مانیز باقی ماند؛ مثلاً تا یکصد سال پیش در ایالات متحده آمریکا، ویا در برخی سرزمین‌های مستعمره و نیم مستعمره تا هم اکنون.

بلانکیسم (Blankisme)

بلانکیسم نام جریانی است در نهضت سوسیالیستی که در قرن نوزدهم در فرانسه پدید شد و وابسته به نام و فعالیت او گوست بلانکی انقلابی مشهور است. وی منجمده معتقد بود که استثمار سرمایه‌داری را می‌توان با یک توطئه و اقدام دسته‌ای کوچک از انقلابیون مصمم و فداکار و بدون شرکت و پشتیبانی توده‌های وسیع نابود کرد و با استقرار آن دسته کوچک در حکومت به سوسیالیسم رسید. اکنون مفهوم عمومی بلانکیسم عبارت است از تاکتیک توطئه‌گری و اقدام دسته‌ای کوچک با افکار افراطی و نحوه عمل و تئوری مربوطه، عدم اعتماد به توده‌ها و به لزوم مبارزه متشکل و اصولی آنها. بلانکیست‌ها توجهی به تناسب نیروها و نقش توده‌ها و وضع انقلابی مشخص و شرایط لازم برای پیروزی و کار مستمر و با موصله و سیاستی اصولی ندارند، به نقش طبقه کارگر و حزب و اهمیت رابطه با توده‌ها باور ندارند.

این مفهوم عمومی امروز بلانکیسم است. البته باید توضیح داد که

لویی اوگوست بلانکی (۱۸۸۱-۱۸۰۵) از انقلابیون برجسته فرانسوی است که خاطره فداکاری‌ها و مبارزات پیگیر او در تاریخ جنبش کارگری فرانسه و جهان ثبت است. او پیش از شصت سال از عمر خود را در رأس چندین سازمان و گروه مخفی و در مبارزه دائمی گذراند، دو بار تدارک کودتایید، دو بار محکوم به مرگ شد، هر دو بار حکم به حبس ابد مبدل شد، بیش از چهل سال از زندگی او در زندان گذشت. در سال ۱۸۷۱ بلانکی غیباً در کمون پاریس - هنگامی که نخستین یورش کارگری علیه سرمایه‌داری موقتاً به‌روز شده بود - به عضویت کمون انتخاب شد. وی دو سال قبل از مرگ چون باز غیباً به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود از زندان آزاد شد. مارکس و انگلس با آنکه برای شخصیت انقلابی لویی بلانکی ارزش قایل بودند، ولی شیوه او را برای تحول جامعه رد می‌کردند، امروز نظریات چپ‌روها را که به مسئله نضج جامعه برای انقلاب، به مسئله وجود شرایط عینی و ذهنی انقلاب، به مسئله ضرورت مبارزات مطالباتی و سیاسی تاکتیکی برای هموار کردن جاده پیروزی هدف استراتژیک، کم بها می‌دهند می‌توان مظاهر تازه‌ای از بلانکیسم (نئوبلانکیسم) نامید، زیرا در این نظریات نیز، صرف‌نظر از آنکه با چه کلمات و استدلالاتی استتار شود، این اندیشه غلط پنهان است که جمعی قهرمان و جانبازی می‌تواند با هنر‌نمایی‌های انقلابی جامعه را در گون سازند و توده‌ها را به انقلاب برانگیزند.

بورژوازی (Bourgeoisie)

درفرماسیون اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری دو طبقه اساسی وجود دارد: پرولتاریا و بورژوازی. بورژوازی عبارت است از طبقه سرمایه‌داران یعنی کسانی که دارای وسایل اساسی تولید مثل کارخانه‌ها و فابریک‌ها و بانک‌ها و وسایل حمل و نقل و توزیع و غیره هستند و از استثمار کار دیگران زندگی می‌کنند. از نظر لغوی این واژه از کلمه «بورگ» به معنای شهر مشتق است و شهرنشین مرفه را بورژوا می‌گفتند. از نظر تاریخی بورژوازی در بطن جامعه فئودالی در جریان تلاشی تولید خرده‌کالایی بوجود آمده و رشد کرد،

در مراحل تراکم اولیه سرمایه و سلب مالکیت تولیدکنندگان کوچک و تبدیل آنان به کارگران مزدگیر بعدها به عنوان طبقه ظاهر شده، و سپس در طی چندین قرن مبارزه توانسته است حاکمیت سیاسی و اقتصادی خود را مستقر کند. انقلاب بورژوازی آن انقلابی است که سلطه فئودالیسم را در هم می‌شکند، بورژوازی رعب آن است و در نتیجه آن قدرت خود را در جامعه مستقر می‌کند. اینگونه انقلابات در قرون هفدهم تا نوزدهم میلادی روی داد، در آن دوران بورژوازی طبقه‌ای مرفه بود، زیرا که خواستار پیشرفت جامعه، از بین بردن فئودالیسم بود و ممانعت رشد نیروهای مولده را اقتضا می‌کرد؛ ولی با تکامل جامعه سرمایه‌داری، بورژوازی به طبقه‌ای ارتجاعی مبدل می‌شود.

در مرحله امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری خصیلت ارتجاعی و انگلی بورژوازی بیش از هر وقت دیگر ظاهر می‌شود. منافع بورژوازی کاملاً مغایر با منافع طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان است. تضاد بین بورژوازی و پروولتاریا تضادی است آشتی ناپذیر. این تضاد ریشه مبارزه طبقاتی است که بالاخره منجر به انقلاب سوسیالیستی، انحلال بورژوازی به مثابه طبقه و استقرار مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید می‌گردد.

بورژوازی با طبقه سرمایه دار بر حسب اینکه سرمایه خود را در کدام رشته به کار انداخته باشد به بورژوازی صنعتی (کارفرمایان)، بورژوازی بازرگانی (تجار بزرگ)، بورژوازی بانکی (بانکداران) و بورژوازی روستایی (کولاکها) تقسیم می‌شود. منبع درآمد همه آنها ارزش اضافی است که از کار زحمتکشان حاصل می‌شود. علاوه بر سود کارفرمایان مؤسسات صنعتی که شکل مستقیم تصاحب ارزش اضافی است، نفع بازرگانی و ربح بانکها و بهره مالکانه زمینداران همه اشکال مختلف اجزاء اضافی هستند یعنی از استثمار زحمتکشان حاصل می‌گردد.

یک طبقه‌بندی دیگر بورژوازی از نظر قدرت مالی و نفوذ اقتصادی و سیاسی آن است. از این نظر در جوامع سرمایه‌داری بورژوازی بزرگ،

بورژوازی متوسط و بورژوازی کوچک را تشخیص می‌دهیم، از نظر کمیت بورژوازی متوسط و کوچک اکثریت دارند، ولی اهرم‌های اقتصادی و اجتماعی در دست بورژوازی بزرگ است که اگر چه عده‌اش کمتر است ولی اکثر منابع تولیدی و مالی و قدرت سیاسی را در دست دارد. بورژوازی متوسط و کوچک همواره در خطر ورشکست هستند و اغلب در تضاد منافع با بورژوازی بزرگ قرار می‌گیرند.

خرده بورژوازی اصطلاحاً به آن تولید کنندگان کوچک کالامی گویند که از طرفی صاحب وسایل تولید هستند ولی از طرف دیگر اغلب خودشان کار تولیدی انجام می‌دهند و معمولاً از کار دیگری بهره‌کشی نمی‌کنند. بسیاری از پیشه‌وران، صاحبان حرف و دهقانان صاحب زمین از این دسته‌اند. تجار کوچک و کسبه و برخی اقشار متوسط دیگر جامعه نیز در این دسته وارد می‌شوند. خرده بورژوازی قشر واسطه‌ای بین بورژوازی و پرولتاریا است که عده کمی از آن در جریان تکامل سرمایه‌داری مبدل به سرمایه‌داران می‌شوند و قسمت اعظم آن به تدریج به کارگر و یا در روستاها با از دست دادن زمین به کارگر کشاورزی مبدل می‌شوند. این وضع مبین خصصت دوگانه این قشر است، زیرا که خرده بورژوازی چون از تکامل سرمایه‌داران و رقابت آنان متضرر می‌شود دچار ورشکست و خانه خرابی می‌گردد. از آنجاکه خود زحمت می‌کشد لذا به سوی پرولتاریا تمایل دارد و متحد وی در مبارزه علیه بورژوازی است و از جانب دیگر چون خود دارای وسایل تولید است به سوی بورژوازی تمایل دارد. این وضع موجب می‌شود که در مبارزه طبقاتی وضع پیگیر نداشته و قادر به اجرای یک سیاست مستقل طبقاتی نباشد. طبقه کارگر و حزب وی می‌تواند و باید این متحد بالقوه را به سوی خود جلب کند. اتحاد کارگر و دهقان و تأمین رهبری پرولتاریا، اتحادی که همه طبقات و اقشار زحمتکش شهر و ده را در برگیرد، و وثیقه پیروزی بر سرمایه‌داری و ظفرمندی انقلاب سوسیالیستی است.

یک طبقه‌بندی دیگر بورژوازی مربوط است به نقش اقشار مختلف این طبقه در جوامع مستعمره و وابسته. از این نظر بین بورژوازی ملی و

بورژوازی کمپرادور تفاوت قایل می‌شویم.

در شرایط تسلط امپریالیست‌ها بر این گونه جوامع و وجود مسایل عدیده ملی و وابستگی‌های انحصاری، بورژوازی ملی که بر تولید داخلی متکی است منافعتش با انحصارات بیگانه‌اغلب در تضاد است و به همین جهت حاضر است تا مرحله معینی در نهضت آزادیبخش ملی شرکت جوید و نقش مثبتی ایفاء می‌کند. عناصر میهن‌پرست این قشر در کشورهای مختلف در جبهه‌های واحد ملی علیه سلطه امپریالیسم و به خاطر کوتاه کردن دست انحصارات بیگانه از منابع منی، به خاطر کسب استقلال سیاسی و اقتصادی مبارزه می‌کنند.

بورژوازی کمپرادور یعنی قشر عالی و ثروتمند در اینگونه جوامع که دارای روابط محکم با انحصارات بیگانه است و سرمایه‌هایشان با سرمایه‌های امپریالیستی در هم آمیخته و منافعتشان حفظ و تحکیم سیادت سرمایه‌های بیگانه را ایجاب می‌کند. واژه کمپرادور از زبان اسپانیایی گرفته شده و به معنای خریدار است. اغلب بازرگانان بزرگ وارد کننده و صاحبان کارگاه‌های مونتاژ که شعبه صنایع امپریالیستی هستند. بانکداران با سرمایه مشترک و مختلط و نظیر این‌ها در این دسته جای دارند. بورژوازی کمپرادور و آلت و عامل سیاست امپریالیستی، دشمن استقلال ملی، دشمن نهضت‌های آزادیبخش است. بورژوازی کمپرادور واسطه غارت و استثمار اقتصادی و سلطه سیاسی امپریالیست‌ها بود و خود از آن نفع برده و حامل ارتجاعی‌ترین و ضد ملی‌ترین سیاست‌ها است. تشدید و نفوذ نواستعماری و گسترده‌تر شدن سرمایه‌گذاری‌ها و چپاول انحصارات امریکایی به ویژه موجب تقویت قشر بورژوازی کمپرادور شده است. این قشر کشور مربوطه را به بازار فروش کالاها و عرصه سرمایه‌گذاری‌های انحصارات امپریالیستی و منبع کسب مواد خام ارزان بدل می‌کند. نهضت آزادیبخش ملی نه فقط علیه امپریالیست‌های خارجی بلکه علیه این قشر عامل و واسطه امپریالیست‌ها نیز متوجه است. در نشریات حزبی ما همچنین به عبارت «سرمایه‌داران

بورگرات» برمی‌خوریم. در سند تحلیلی از وضع کشور ما که کمیته مرکزی حزب توده ایران تهیه نموده (۱۳۳۸) در این باره چنین توضیح داده شده است :

«از آنجا که بخش مهمی از گردانندگان رژیم، از اعضاء خاندان سلطنت گرفته تا برخی از کارمندان عالیرتبه کشوری و لشگری نیز در عرصه‌های مختلف صنعتی، بازرگانی، مالی، ساختمانی و کشاورزی سرمایه گذاری می‌کنند، میزان قابل توجهی از سرمایه گذاری خصوصی به این دسته از سرمایه‌داران تعلق دارد. ما این قشر از سرمایه‌داران داخلی را به مناسبت مقامی که در دستگاه دولتی احراز نموده و قدرت اعمال نفوذی که در سایه حکومت استبدادی به دست آورده اند قشر سرمایه‌دار بورگرات می‌نامیم. نفوذ قشر اخیر دائماً رو به افزایش است. امروز کمتر مؤسسه بزرگ تولیدی یا بازرگانی و ساختمانی، حمل و نقل و کشاورزی در کشور ما وجود دارد که نماینده‌ای از این قشر چه مستقیماً و چه به صورت سهامدار در آن شرکت نداشته باشد.»

بوروکراسی (Bureaucracy)

اصطلاحاً بر قشر اداری هر سازمانی که نیازمند مدیریت وسیع است. به خصوص در سازمان‌های دولتی، اطلاق می‌شود و گاه نیز مراد از آن حاکمیت این قشر به عنوان طبقه است.

گسترش وظایف دولت در قرن بیستم در بسیاری از زمینه‌های تولید و خدمات اجتماعی و نیز ظهور دولت‌های توتالیتر با مازمان بسیار پیچیده و وسیع که تقریباً بر همه فعالیت‌های اجتماعی نظارت می‌کنند. توجه خاص متفکران سیاسی و جامعه‌شناسان را به این پدیده جدید جلب کرده است. مهمترین مطالعات در باره جامعه‌شناسی و ساختمان و کانیزم بوروکراسی

از آن ماکس وبر (Max Weber)، جامعه‌شناس آلمانی است. اما آنچه که توجه متفکران سیاسی را به خود جلب کرده است مسئله سلطه سیاسی و اقتصادی این قشر در جامعه است که دائماً افزون می‌شود و بسیاری آن را نوعی حاکمیت طبقه‌ای جدید، که گسترده‌تر و خطرناک‌تر از تسلط طبقات قبلی است، به شمار می‌آوردند.

مارکسیزم در تحلیل طبقاتی خود بوروکراسی را طبقه نمی‌شمارد، بلکه آن را آلت طبقات حاکمه می‌شمارد و از این جهت در جامعه‌شناسی کمونیستی نیز پس از برافزاندن سرمایه‌داری امکان ظهور طبقه جدید مطرح نیست، اما بعضی از جامعه‌شناسان و متفکران سیاسی غیر کمونیست از ظهور طبقه جدیدی دم می‌زنند که با حذف مالکیت خصوصی وسایل تولید، مالکیت اجتماعی خود را جانشین آن می‌کند، کاپیتالیزم خصوصی را به «کاپیتالیزم دولتی» بدل می‌کند و خود طبقه حاکم استثمارکننده می‌شود.

بولشویزم (Bolshevism)

این اصطلاح را و. ای. لنین در ۱۹۰۹ برگزید و پیش از آن بعضی نویسنده‌گان گاهگاه آن را استعمال می‌کردند. بولشویک، به‌طور کلی، عنوان گروهی در «حزب سوسیال دموکرات کارگران روسیه» بود که در پایان دومین کنگره حزب در ۱۹۰۳ اکثریت حزبی با آنها بود (در مقابل منشویک‌ها که «اقلیت» بودند) و این عنوان برای آنها و نظریاتشان علم شد.

مختصات بولشویزم، از نظر خود بولشویک‌ها، هواداری از مارکسیزم ارتودوکس در مقابل تجدید نظرطلبی (ریویژونیسم) و سازمان متمرکز حزبی با سلسله مراتب منظم، و هسته‌ای از انقلابی‌های حرفه‌ای به‌عنوان عنصر رهبری کننده، در مقابل احزاب وسیع با سازمان نامتشکلی، و تاکتیک‌های انقلابی، در مقابل رفورمیسم احزاب دیگر، است.

از ۱۹۱۷ که بولشویک‌ها در روسیه قدرت را به دست گرفتند، شماره

خواهان و دوستان و نیز مخالفانشان در دنیا افزون شد و جنبش بین‌المللی کارگری به دوپاره شد و هواداران بولشویک‌ها در خارج از روسیه نیز گاهی به‌همین نام نامیده شدند. عنوان «بولشویک‌ها» از ۱۹۱۲ تا ۱۹۵۲ یکی از عنوان‌های رسمی حزب کمونیست روسیه بود.

لنین دو تعریف از بولشویزم کرده است: (الف) مارکسیزم انقلابی در روسیه؛ (ب) انطباق مارکسیزم انقلابی با اوضاع خاص عصر. لنین بولشویزم را «گرایش در تفکر سیاسی و یک حزب سیاسی» می‌دانست. استالین بولشویزم را «لنینیسم یکی می‌دانست و آن را دو نام برای چیز می‌شمرد. «دایرةالمعارف بزرگ شوروی» در چاپ ۱۹۵۰ خود بولشویزم را «تئوری و تاکتیک‌های لنینیسم» می‌شمارد که «در یک حزب طراز نوین مجسم شده است، حزب بولشویک‌ها...» و آن را «تنها گرایش انقلابی مارکسیستی پایدار در جنبش بین‌المللی کارگری» معرفی می‌کند.

نویسندگان غربی در سال‌های ۱۹۲۰ - ۴۰ بولشویزم را در خارج از روسیه تندروترین نهضت مترقی چپ به شمار می‌آوردند، ولی بعد از آن، آن را در شمار اشکال توتالیتریسم جدید آوردند. این عنوان در فارسی به صورت‌های بالشویسم، بلشویسم نیز ضبط شده است.

پارلمان و مبارزه پارلمانی

پارلمان یعنی مجمع نمایندگان که وظیفه قانونگزاری را به‌عهده دارند. در ایران و ترکیه آن را مجلس، در ایالات متحده و برخی کشورهای آمریکای لاتین آن را کنگره می‌نامند. در برخی کشورها پارلمان مرکب از دو مجمع است مثل شورا و سنا، مجلس اعیان یا لردها و مجلس عوام یا نمایندگان. قاعدتاً اعضای پارلمان انتخابی هستند یعنی از طرف مردم و با رأی آنها برای تشکیل توه مقننه و تدوین قوانین برگزیده می‌شوند. در برخی موارد آنها را انتصاب می‌کنند مثل نیمی از اعضای سنای ایران، یا عضویت را به وراثت می‌برند. در کشورهای سرمایه‌داری از نظر ماهیت، میزان قدرت و

رابطه با دولت دونوع پارلمان تشخیص می‌دهیم:

در کشورهای جمهوری پارلمانی (ایتالیا، ترکیه و هند ...) یا در ممالک مشروطه سلطنتی (انگلستان، سوئد و دانمارک) اصل بر این است که پارلمان بر کلیه اعمال دولت نظارت دارد و در حقیقت مرجع عالی مملکتی شمرده می‌شود. در کشورهای دیگری که رئیس جمهور از اختیارات وسیع برخوردار است (ایالات متحده امریکا، فرانسه و عده‌ای از کشورهای امریکای لاتین) پارلمان فقط از نظر قانونگزاری نقشی ایفاء می‌کند و چه بسا که هیئت دولت حتی به طرز صوری هم در مقابل پارلمان پاسخگو نیست. در هردو دسته کشورها، پارلمان با اختیاراتی وسیع یا محدود به طرز کم و بیش صوری یا عملی، و تا حدودی مستقل فعالیت می‌کند.

حساب کشورهای دیکتاتوری، اگرچه به ظاهر دارای مجلس باشند، جداست. در این دسته از کشورها پارلمان فاقد هرگونه محتوی بوده سران رژیم، سلاطین، خونت‌های نظامی، دیکتاتورهای دست‌نشانده باصحنه‌سازی انتخباتی مجنول و فرمایشی در حقیقت عده‌ای را به شغل نمایندگی مجلس منصوب می‌کنند تا روپوش و نقابی برای نظام استبدادی باشد. ایران و ویتنام جنوبی نمونه‌های اینگونه ممالک‌اند.

در کلیه ممالک سرمایه‌داری به عناوین و با اشکال مختلف در آراء مردم دخل و تصرف می‌شود. افکار عمومی منحرف می‌گردد، محدودیت‌ها ایجاد می‌شود تا پارلمان واقعاً مجمع نمایندگان مردم و بیانگر خواست‌ها و عقاید آنها نباشد، و هرچه ممکن باشد عده نمایندگان اصیل زحمتکش‌شان کمتر گردد. این تدابیر طیف بسیار وسیعی را در بر می‌گیرد. از محدودیت‌سن و سواد و نژاد و جنس و دارایی گرفته تا تعبیه سیستم‌های ضدحلقی انتخباتی، محروم کردن نیروهای دموکراتیک از تأثیر بر افکار عمومی و استفاده مساوی از وسایل تبلیغاتی و بالاخره تقلب و تعویض آراء و هرکردن صندوق‌ها و غیره. مبارزه پارلمانی - یکی از اشکال مبارزه طبقاتی در نوع سیاسی آن است. طبقه کارگر و حزب ری ضمن سایر اشکال مبارزه وظیفه دارد از این مبارزه

نیز در صورت وجود شرایط استفاده کند، مردم را بسیج کند، سیاست‌های
خدمتی و ضمنی کارزار انتخاباتی فاش کند، سعی کند عده هرچه بیشتری از
نمایندگان واقعی مردم را به پارلمان بفرستد، در پارلمان از تریبون رسمی
برای بیان خواست‌ها و پیشبرد برنامه انقلابی خود استفاده کند. نفی مبارزه
پارلمانی به همان اندازه غلط و مضر به حال جنبش است که مطلق کردن آن.
اولی انحراف چپ و عدم استفاده از یک سلاح نبرد است، دیگری انحراف
راست و انحصار مبارزه فقط به یک شکل و محروم کردن توده‌ها از سلاح‌های
دیگر نبرد علیه سرمایه‌داری. احزاب کمونیست کارگری و سازمان‌های
مترقی از مبارزه پارلمانی برای دفاع از منافع زحمتکشان و استقلال کشور
برای جلوگیری از تبدیل پارلمان به یک زاینده هیئت حاکمه و برای افشای
سیاست ضد خلقی استفاده می‌کنند. خارج کردن پارلمان از صورت زاینده
بلااراده حکومت تأمین شرکت آزاد در انتخابات، معرفی کاندیدها و
ریختن آزاد رأی به صندوق‌ها از جنبه‌های مهم مسئله عمده دفاع از
دموکراسی است. مبارزه برای آزادی انتخابات یکی از اشکال مبارزه به‌خاطر
دموکراسی است.

در شرایط کنونی، طبقه کارگر برخی از کشورهای سرمایه‌داری امکان
آن را دارند که بابت‌گیری از دست آوردهای مبارزات خود، اکثریت مردم
را به دور خود گرد آورده و برای احراز اکثریت قاطع در پارلمان و تبدیل
پارلمان از آلت مقاصد طبقاتی بورژوازی وسیله خدمت به مردم زحمتکش
کوشش نمایند و ضمن آن مبارزه توده‌ای دامنه‌داری را در خارج پارلمان
گسترش داده و مقاومت نیروهای ارتجاعی را در هم شکنند. این یکی از
اشکال انجام مسالمت‌آمیز انقلاب است که خود تنها از راه بسط پیگیر
مبارزه طبقاتی توده‌های کارگر و دهقان و جلب طبقات متوسط علیه سرمایه
بزرگ انحصاری، علیه ارتجاع، به خاطر اصلاحات عمیق اجتماعی، صلح
و مومالیسم میسر تواند بود. در هر صورت پرولتاریا و حزب وی باید هر
کلیه شکل‌های مبارزه غیر مسالمت‌آمیز و مسالمت‌آمیز، پارلمانی و

غیر پارلمانی احاطه داشته و آماده هر گونه تعویض سریع و غیر منتظره یک شکل مبارزه به دیگری باشد.

پاسیفیسم (Pacifisma)

پاسیفیسم از واژه لاتینی به معنای صلح و آرامش مشتق است و به معنای طرفداری از صلح و آرامش استعمال می شود. پاسیفیسم یک جریان لیبرال منشانه است که نمایندگان آن علیه هر گونه جنگی هستند و معتقدند که با تبلیغ و موعظه می توان آشتی عمومی ایجاد کرد. اگرچه در زمان ما باتشدید خطر جنگ افروزی محافل امپریالیستی پاسیفیست ها نیز فعالانه در اقدامات مختلف صلح جویانه شرکت می کنند و سهمی اغلب شایسته در بیان خواست مردم علیه نقشه های جنگ طلبانه ایفاء می کنند، ولی در عین حال پاسیفیسم در اصل وسیله ای برای تخدیر و منحرف کردن توده ها از مبارزه فعال علیه جنگ های امپریالیستی بوده و در گذشته بارها از آن برای فریب توده ها و پنهان کردن ریشه و علل جنگ و تدارکات نظامی امپریالیستی استفاده شده است.

طرفداری از صلح می بایست فعال و مبارز باشد. ریشه و علل را در نظام سرمایه اری و سرشت امپریالیستی بیابد. کمونیست ها همیشه طرفدار فعال صلح بوده اند و علیه جنگ های غیر عادلانه استثمارگران و غاصبانان برد کرده اند و در عین حال از جنگ های انقلابی توده ها جنگ های دفاعی و جنگ های آزادی بخش دفاع کرده اند. پاسیفیسم تفاوت اساسی بین جنگ عادلانه و جنگ غیر عادلانه را نادیده می انگارد و وسایل غیر فعال نظیر موعظه را کافی برای منظور می شمارد. تفاوت جنبش نیرومند هواداران صلح مرکب از نیروهای مختلف و در رأس آنها کمونیست ها با پاسیفیست ها منجمله در مبارزه فعال علیه خطر جنگ و علیه امپریالیسم است که زاینده این خطر می باشد. به عنوان نمونه مبارزه آنها علیه جنگ ویتنام به معنای حمایت کامل از خلق ویتنام و جنگ عادلانه وی به خاطر آزادی و استقلال تاسرحد پیروزی این

خلق و به معنای نبرد علیه امپریالیسم امریکا و نوکران محلی آنهاست که نقشه‌های استعمارگرانه و تسلط طلبانه آنها موجب بروز و ادامه این جنگ شده است. در عصر ما پاسیفیست‌های صادق روز بروز بیشتر دوش به دوش طرفداران فعال صلح با کمونیست‌ها دست به عمل مشترک می‌زنند و اقدامات متحدی را سازمان می‌دهند. ضرورت مبارزه متحد علیه امپریالیسم جلب هرچه بیشتر و فعال‌تر این نیرو را ضرور می‌کند.

پایه و روپنا (یا زیربنا و روپنا)

پایه - جهان‌بینی مارکسیستی در میان انبوه مناسبات اجتماعی موجود در هر جامعه‌ای مناسبات مادی و تولیدی را به مثابه مناسبات اساسی و تعیین‌کننده می‌داند. پایه یا زیربنای جامعه عبارت است از مجموعه این مناسبات تولیدی که ساختمان اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد. مقصود از مجموعه مناسبات تولیدی عبارت است از اشکال مالکیت و مناسبات میان انسان‌ها که از این اشکال مالکیت ناشی می‌شود و بالاخره اشکال توزیع نعم مادی.

هر جامعه دارای پایه یا زیربناست. وضع زیربنا به مثابه مجموعه مناسبات تولیدی بستگی با وضع نیروهای تولیدی دارد و در هر جامعه مطابق با درجه معین نیروهای تولیدی آن دوران است.

پایه نقش عظیمی در زندگی اجتماع بازی می‌کند و امکان می‌دهد که تولید و توزیع نعم مادی سازمان داده شود. انسان‌ها بدون برقراری مناسبات تولیدی نمی‌توانند به کار تولیدی بپردازند و در نتیجه وسایل زندگی را توزیع کنند. تبدیل یک دوران اجتماعی به دوران دیگر یعنی تبدیل پایه، یعنی ایجاد مناسبات تولیدی، جدید.

روپنا - عبارت است از نظریات سیاسی، حقوقی، فلسفی، اخلاقی، هنری و مذهبی جامعه و نهادها و مؤسسات و سازمان‌های مربوط به آنها و اشکال مربوطه آگاهی اجتماعی. اگر بخواهیم پایه را به ریشه یا استخوان بندی

تشبیه کنیم، می‌توانیم روینا را شاخ و برگ یا گوشت و پوست و خلاصه سیحای جامعه بنامیم. البته این تشبیه ساده‌است و روابط دیالکتیکی عمیقی که پایه و روینا را یکدیگر پیوند می‌دهد نشان نمی‌دهد.

پایه، شالودهٔ رویناست. هر فرمایشون اجتماعی - اقتصادی دارای زیربنای مخصوص به خود می‌باشد. روینا برپایهٔ این مجموعهٔ مناسبات تولیدی ناشی از نحوه و شکل مالکیت بوجود می‌آید. روینا خود نیز در تکامل اجتماع نقش بزرگی دارد و پس از آنکه براساس زیربنای اقتصادی معینی پدید آمد برپایه تأثیر متقابل می‌گذارد، به رشد و تحکیم آن کمک می‌کند و با عمل خود رشد اجتماع را تسریع یا کند می‌کند. روینا توسط پایه بر تکامل نیروهای مولده تأثیر می‌گذارد.

نقش تعیین‌کنندهٔ زیربنای نسبت به روینا در رابطهٔ دیالکتیکی موجود بین پایه و روینا، پایه جهت قاطع و تعیین‌کننده را تشکیل می‌دهد. زیربنای جامعه‌ای که در آن طبقات متخاصم وجود دارد. دارای خصالت متضاد است. پایه که بیانگر رابطهٔ مختلف انسان‌ها با وسایل تولید است (مناسبات تولیدی و نحوهٔ مالکیت)، نشان‌دهنده تضاد منافع طبقاتی و نشان‌دهنده تناقض میان بهره‌کشان و بهره‌دهان است. روینای چنین جامعه‌ای از آنجاکه انعکاس تضادهای موجود در پایه است خود نیز دارای خصالت متضاد است. روینا افکار و عقاید و مؤسسات و سازمان‌های طبقات و گروه‌های مختلف را دربر می‌گیرد. طبعاً افکار و مؤسسات طبقه‌ای که از لحاظ اقتصادی مسلط است در روینا نیز افکار و مؤسسات حاکم را تشکیل می‌دهد به عبارت دیگر آن طبقه‌ای که نیروی مادی مسلط جامعه را در دست داد در عین حال نیروی معنوی مسلط جامعه نیز هست.

نقش تعیین‌کنندهٔ پایه نسبت به روینا فقط در این نسبت که روینا زاید است، زیربنای است، بلکه در این نیز هست که تغییرات ماهوی در نظام اقتصادی به ناچار به تغییرات روینا می‌انجامد. مثل تکامل زیربنای جامعهٔ سرمایه‌داری و ورودش به مرحلهٔ پوسیدگی که در روینا به صورت پیدایش و تحکیم

اشکال ارتجاعی و فاشیستی حکومت، انحطاط هنر بورژوازی، تباہ‌ترین اشکال فلسفه ایدئالیستی و فرهنگ کاذب و غیره منعکس می‌گردد.

هنگامی که بر اثر انقلاب اجتماعی يك زیربنای اقتصادی به جای زیربنای قبلی می‌نشیند در روبنا تغییرات عمیق روی می‌دهد، سلطه سیاسی طبقه جدید مستقر می‌گردد، افکار و عقاید و نهادهای جدید، دولت جدید و سیستم سیاسی و حقوقی جدید بوجود می‌آید، روبنای کهنه برمی‌افتد و روبنای نوین مستقر می‌شود.

استقلال نسبی و نقش فعال روبنا - روبنا که زائیده زیربنا است دارای استقلال نسبی است. یکی از مظاهر مهم این استقلال آن است که تحول در روبنا همگام استمرار پایه نوین به معنای از بین رفتن خود به خود تمام پدیده‌های روبنای کهنه نیست. با مجموعه زیربنای کهنه موجودیت روبنای کهنه به مثابه يك مجموعه واحد به مثابه سیستم نظریات و مؤسسات جامعه کهنه پایان می‌پذیرد. ولی عناصر جداگانه‌ای در آن باقی می‌ماند و در زمره عناصر روبنای جامعه جدید جای می‌گیرد. بدیهی است روبنای جدید فقط آن عناصری از روبنای کهنه را می‌گیرد که می‌تواند در خدمت طبقات جدید حاکم در جامعه قرار گیرند، آن عناصری را که متناسب با منافع طبقات حاکم جدید است.

چنان که هر جامعه جدیدی که در آن استثمار برقرار شد از روبنای جامعه پیشین خود، آن افکاری را نگاه می‌دارد که استثمار را مجاز می‌شمردند و مدافع مؤسسات سیاسی و حقوقی استثمارگران می‌باشند.

در روبنای هر جامعه عناصر ثابت وجود دارد که برای تمام بشریت دارای مقام و مرتبت است از آن جمله اند موازین اخلاقی انسانی و بهترین دستاوردهای ادبی و هنری.

بدین ترتیب روبنای هر جامعه معین پدیده فرهنگی است که هم افکار و نهادهایی از جامعه کهنه را در بر می‌گیرد و هم افکار و مؤسساتی که بر اساس زیربنای اقتصادی جدید پدید آمده‌اند.

استقلال نسبی روپنا در این امر نیز تظاهر می کند که روپنا نقش فعالی در تکامل پایه ای که او را بوجود آورده بازی می کند. افکار و مؤسسات مسلط حاکم در جامعه ای که به طبقات متخاصم تقسیم شده به حفظ و تحکیم زیربنای این جامعه کمک می کند. این افکار و مؤسسات به خاطر مبارزه طبقه حاکم با طبقات دیگر چنین جامعه ای به ویژه با طبقات زحمتکش به خاطر سازمان دادن این مبارزه است. این افکار و مؤسسات مبارزه زحمتکش را به خاطر رهایی از استثمار و استعمار سرکوب می کند. مثلاً سرمایه داری معاصر دوران زندگی خود را پیموده ولی هنوز بر جای است، برجاست در درجه اول برای آنکه دولت بورژوازی، حقوق بورژوازی و تمام وسایل نفوذایدئولوژی بورژوازی که نقش آنها در دفاع از سرمایه داری فوق العاده بزرگ است همه در حفظ و حراست منافع بورژوازی به کار می روند.

پرولتاریا یا (Proletariat)

به طبقه کارگر مزد بگیر یعنی کسانی که فاقد وسایل تولید هستند و مجبورند نیروی کار خود را به صاحب وسایل تولید یعنی سرمایه داران بفروشند پرولتاریای صنعتی با مطلق پرولتاریای گویند. بنابراین مفهوم خاص و دقیق این واژه مربوط به جامعه سرمایه داری است اگر چه در برخی اصطلاحات، پرولتاریا به معنای اعم طبقه کارگر استعمال می شود. اصولاً این اصطلاح در جامعه کهن رومی به فقرا و رنجبران اطلاق می شده است. پرولتاریا که همراه با سایر اقشار زحمتکش مولد همه نعم مادی است در جریان تولید علاوه بر ارزش نیروی کار خود ارزش اضافی نیز تولید می کند که از طرف کارفرما به شکل سود تصاحب می شود.

پرولتاریا پیگیرترین طبقه انقلابی در جامعه سرمایه داری است، زیرا که پرولتاریا با مترقی ترین و رشد یافته ترین شکل تولید یعنی صنایع ماشینی و تولید بزرگ صنعتی در ارتباط است و پیوسته رشد و تکامل می یابد. خصالت تولید سرمایه داری خود برای اتحاد و تشکل و آموزش پرولتاریا

شرایط مساعد را فراهم می‌کند. امکان وی برای سازمان دادن اقدامات آگاهانه توده‌ای از هر طبقه دیگر بیشتر و آگاهی طبقاتی وی بالاتر است. مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی قانون تکامل جامعه سرمایه‌داری است. پرولتاریا در مبارزه برای رهایی خود می‌تواند و باید تمام توده‌های زحمتکش و در درجه اول دهقانان را به سوی خویش جلب کند و نبرد علیه سرمایه‌داری را رهبری کند. و به همین جهت هم پرولتاریا - طبقه کارگر - می‌تواند رسالت تاریخی نابود کردن بورژوازی و ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی را به انجام رساند. از نظر تاریخی طبقه پرولترهای صنعتی همزمان بازایش شیوه تولید سرمایه‌داری یعنی در مرحله تلاشی نفوذالیم پدید می‌گردد. خانه خرابی و ورشکستگی دهقانان که زمین‌های خود را از دست می‌دادند نخستین منبع ایجاد پرولترها بود. بعدها نیز ورشکست خرده بورژوازی در شهر و ده، با تکامل سرمایه‌داری، به تقویت صفوف پرولتاریا منجر می‌شود. پرولتاریا یکی از دو طبقه اساسی فرامسیون اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری است، و طبقه دیگر اساسی این صورت‌بندی بورژوازی است. استثمار پرولتاریا از جانب بورژوازی موجب تضاد آشفتنی ناپذیر منافع طبقاتی آنها و مبارزه طبقاتی آنها است. در جریان این مبارزه رفته رفته پرولتاریا به منافع اساسی طبقاتی خود آگاهی می‌یابد، درک اجتماعی‌اش غنی‌تر می‌شود، به تدریج از اشکال مبارزه و درجات عالی‌تر تشکل استفاده می‌کند و بالاخره این مبارزه علیه سیستم سرمایه‌داری و به خاطر استقرار سوسیالیسم متوجه می‌گردد. پرولتاریا سازمان‌های طبقاتی صنفی و سیاسی خود را ایجاد می‌کند که عالی‌ترین شکل آن احزاب کمونیست و کارگری هستند، احزابی که تعالیم مارکسیسم - لنینیسم را رهنمای خویش قرار داده‌اند و آن خود تعمیم تجربیات نهضت انقلابی بین‌المللی پرولتاریاست و مرتباً تکامل می‌یابد. آموزش مارکسیسم - لنینیسم سلاح قاطع آگاهانه نبرد پیگیر پرولتاریا است.

پس از انقلاب سوسیالیستی و نابودی استثمار، پرولتاریا به - طبقه‌ای جدید - طبقه کارگری که سیستم سرمایه‌داری را از بین برده و

مالکیت موسیالیستی بر وسایل تولید را مستقر ساخته و خود سر نوشت خویش را در دست دارد بدل می گردد.

پروپاگاندا و آژیتاسیون (Propagande et agitation)

آژیتاسیون یعنی وسیله تأثیر سیاسی در توده‌ها از طریق گفتگو، سخنرانی، نطق و میتینگ، جراید، کتب و رسالت، اوراق، رادیو، سینما، تلویزیون و غیره. در برخی موارد آن را فعالیت تبلیغی یا تئوری برای تفهیم عقاید و نظریات سیاسی خود در توده‌ها نامیده‌اند برای آژیتاسیون یا تبلیغ نظریات البته از وسایل متنوع و مهمی نظیر مباحثه و نطق و تشکیل جلسات و میتینگ‌ها و همچنین وسایل سمعی و بصری و مطبوعات و غیره که نام بردیم استفاده می‌شود تا صحت نظریات سیاسی و مرام و روش خویش را ثابت کنیم و مردم را برای مبارزه در راه آن جلب نماییم. وجه مشخصه آژیتاسیون خصلت توده‌ای آن است، یعنی یک عمل سیاسی- تبلیغی است که برای توده مردم وسیعاً صورت می‌گیرد و معمولاً حیظه کوچکتري از افکار و وسایل حادثر یا مشخص تری را در بر می‌گیرد، ولی هدف، بخش و تبلیغ آن در بین عده هرچه بیشتری است. واضح است که آژیتاسیون همیشه وابسته به وظایف مبرم سیاسی حزب است و استفاده از اشکال گوناگون آن تابع شرایط موجود و این وظایف است. در آژیتاسیون به شیوه‌های تهییجی و احساسی برای توضیح و اقناع نیز توجه جدی می‌شود.

پروپاگاندا که آن را در فارسی می‌توان ترویج ترجمه کرد معنای توضیح و اشاعه اندیشه‌های سیاسی و فلسفی و مفاهیم عمیق تری را در بر می‌گیرد و هدف، ترویج آنها در بین عده کثرتی است، بنابراین وسایل آنهم با آژیتاسیون فرق می‌کند. در اینجا از جلسات، مذاکرات، کتب، رسالت علمی و تحقیقی، و مجلات استفاده می‌شود تا اگر چه در بین عده کثرتی ولی عمیق تر و با جزئیات بیشتر و همه جانبه تر مسایل برنامه عقیدتی و مرامی توضیح داده شود و درک گردد. شیوه پروپاگاندا بیشتر شیوه تحلیلی

و تعلق است. واضح است که از آژیتاسیون و پروپاگاندا همه احزاب و دسته‌های سیاسی استفاده می‌کنند و وسایل مختلف آنرا در خدمت می‌گیرند. با وجود اهمیت این وسایل و طرز استفاده از آنها، مهم در درجه نخست آنست که چه مرام و ایدئولوژی و اندیشه‌ای مورد ترویج و تبلیغ قرار می‌گیرد و ماهیت این اندیشه‌ها و نظریات چیست؟ اندیشه‌های سوسیالیستی و میهنی و دمکراتیک از آنجا که دارای ماهیت حیات بخش و انسانی است و با قوانین تکامل اجتماعی تطبیق می‌کند و مبین منافع توده‌های مردم است به کوشش مروجین و مبلغین توده‌ای به میزان غیر قابل قیاسی بیش از اندیشه‌های ارتجاعی ضد ملی و ضد دمکراتیک در بین توده‌ها رسوخ می‌کند، اگرچه در جوامع سرمایه‌داری تقریباً کلیه وسایل تبلیغ و ترویج در دست زمامداران و طبقه حاکمه متمرکز است و در نظام‌های استبدادی طبقه کارگر و توده‌های مردم زحمتکش و احزاب مترقی از این وسایل به کلی محروم هستند. مبارزه در راه دمکراسی منجمله متضمن مبارزه برای داشتن وسایل بیشتر پروپاگاندا و آژیتاسیون، آزادی بیان و عقیده، اجتماعات و مطبوعات نیز هست تا بدین وسیله هر چه بیشتر عمیق‌تر و وسیع‌تر اندیشه، مسلک و مرام و برنامه ملی و مترقی در بین مردم ترویج و تبلیغ گردد.

تحت‌الحمايه (Protectorat)

یکی از اشکال استعمار است. از نظر لغوی به معنای حمایت و پشتیبانی يك دولت بزرگ و نیرومند از يك دولت كوچك و ضعيف است. در حقیقت دول امپریالیستی به زور، به نیروی ارتش خود، با قدرت اقتصادی خود نظام تحت‌الحمايه (پروتکتور) را بر کشور كوچك تحمیل می‌کنند، آن را زیر سیطره خود می‌گیرند و در عمل مبدل به مستعمره می‌کنند. در خلیج فارس نمونه‌های بسیاری از این سرزمین‌هاست که امپریالیسم انگلستان بنام تحت‌الحمايه سلطه کامل خود را در آنجا برقرار نموده، عمال دست نشانده خود را بر سریر حکومت نشانده و با يك سلسله قراردادهای نابرابر و تحمیلی زنجیر اسارت

را محکم کرده است. تحت‌الحمایگی اغلب با اشغال نظامی و با داشتن پایگاه‌های نظامی دریایی یا هوایی همراه است و چه با مرحله‌ای بوده است قبل از تبدیل کامل سرزمین مربوطه به مستعمره نظیر تحت‌الحمایگی کره از جانب ژاپن در آغاز قرن کنونی و سپس تبدیل آن به مستعمره. در عصر ما جنبش پرتوان آزادیبخش خلق‌ها اساس بساطت تحت‌الحمایگی را همزمان با تلاشی عمومی سیستم استعماری درهم ریخته است.

تئوری (Théorie)

عبارت است از تعمیم تجربه و پراتیک اجتماعی. تئوری مجموعه‌ای است از اندیشه‌های راهنما در این یا آن زمینه دانستی‌های بشری، عبارت است از توجیه و توضیح علمی قوانین تکامل در طبیعت یا در جامعه. تئوری که خود بر شالوده پراتیک و عمل پدید می‌گردد نقش فعالی در حیات جامعه در زمینه سایر شناسایی‌های علمی بشری ایفاء می‌کند و به انسان‌ها دورنمای دقیقی در فعالیت‌های عملی خود می‌دهد و پراتیک را به جلو می‌راند.

مارکسیسم-لنینیسم می‌آموزد که وثیقه اجرای موفقیت‌آمیز وظایفی که در مقابل جامعه قرار دارد وحدت بین تئوری و پراتیک، بین اندیشه و عمل است. یک تئوری اگر با عدل انقلابی و با پراتیک تحول‌بخش و تغییر-دهنده همراه نباشد فاقد مضمون خواهد بود. پراتیک و عمل نیز اگر با چراغ راهنمای تئوری انقلابی روشن نگردد کور و بی‌ثمر خواهد بود. احزاب مارکسیست - لنینیست پایه فعالیت خود را وحدت بین تئوری و عمل قرار می‌دهند. تئوری مارکسیسم - لنینیسم مجموعه اندیشه‌های راهنمای این دانش، قطب‌نمای علمی روشن و دقیق فعالیت‌ها و عمل احزاب کارگری است نقش سازمان‌دهنده و تحول‌بخش تئوری مارکسیستی-لنینیستی در همین جا است که به احزاب کمونیستی و کارگری امکان می‌دهد در هر وضع و موقعیتی راه خود را بشناسند، جریان وقایع را پیش‌بینی کنند، فعالیت را خود بر اساس

مشی علمی استوار سازند. مارکسیسم - لنینیسم آن چنان تئوری ای است که اجرای خلاق را ایجاب می کند. فراگرفتن دکماتیک و کتابی، به خاطر سپردن احکام و فرمول ها و تکرار کورکورانه آنها به کلی بامارکسیسم - لنینیسم بیگانه است و کمترین نتیجه ای به بار نمی آورد. فراگرفتن و به کار بستن خلاق تئوری مارکسیستی یعنی فراگرفتن مساهیت آن، به کار بردن آن به مثابه راهنمای عمل، استفاده از آن در اقدامات پراتیک و برای حل مسایلی که در مقابل حزب و نهضت در شرایط مختلف و متغیر ظاهر می شود؛ چنین برداشتی یا چنین فراگرفتن علمی، خود به تکامل تئوری می انجامد، آن را با احکام و استنتاجات جدید غنی می کند، تزه های نوین بر اساس وضع تغییر یافته تاریخی و شرایط جدید پراتیک اجتماعی بوجود می آورد.

تکنوکراسی (Technocracy)

حکومت داندگان تکنیک؛ نوع حکومتی که، به نظر هواداران آن متناسب با عصر پیشرفت های فنی و علمی است و در این عصر دولت و منابع اقتصادی و مجموع جامعه را باید کارشناسان و دانشمندان اداره کنند. تکنوکرات ها دسته ای بودند که بعد از جنگ جهانی اول برای مطالعه در تأثیرهای تکنیک بر جامعه در ایالات متحده امریکا پدید آمدند. تکنوکرات ها معتقد بودند که پیشرفت های فنی، دست کم در امریکای شمالی، سیستم اقتصادی موجود را که اساسش بر مکانیزم قیمت ها است، منسوخ کرده است، زیرا با سیستم قیمت ها جامعه بیشتر و بیشتر در قرض فرومی رود و در نتیجه قدرت خرید از پیشرفت های فنی عقب می ماند و این عقب ماندگی نتایج مصیبت بار بر روی قیمت ها و ثبات اجتماعی می گذارد. تکنوکرات ها پیشهاد می کردند که معیار جدیدی - انرژی تولید - واحد سنجش باشد و این واحد با قوانین فیزیکی تغییرناپذیر سنجیده شود و در این صورت دولت به دست کاردانان فنی خواهد افتاد.

توتالیتر (و توتالیتریزم) (Totaliterisme).

در لغت به معنای «جامع» و «فراگیر» است و به عنوان صفت بسر رژیم‌های سیاسی ای اطلاق می‌شود که دارای این مشخصات باشند: نظارت دولت بر کلیه شئون فعالیت اقتصادی و اجتماعی و انحصار قدرت سیاسی در دست يك حزب حاکم و حذف کلیه اشکال نظارت دموکراتیک جامعه (و غالباً در داخل خود حزب نیز) و توسل به ترور برای سرکوبی هر نوع مخالفت و تسلط يك فرد در رأس حزب و دولت و تلاش برای شکل دادن به جامعه بر اساس ایدئولوژی حزبی و تجهیز مجموع قوای جامعه در راه هدف‌های حزب و دولت و از میان بردن استقلال فرد. در دولت توتالیتر حدود قانونی ای برای مداخلات دولت در حیات جامعه موجود نیست و دولت بایکسان کردن تعلیم و تربیت (و حتی نظارت بر فعالیت‌های ادبی و هنری) و در دست گرفتن تمام وسایل ارتباط عمومی و تبلیغ، مجموع قوای جامعه را در خدمت می‌گیرد و هدایت می‌کند. دولت توتالیتر وجود گروه‌ها یا افرادی را که بخواهند از حوزه قضاوت و نظارت آن خارج باشند یا در جهت هدف‌هایش وظیفه معینی نداشته باشند، تحمل نمی‌کند. البته حدود نظارت دولت نمی‌تواند مطلق باشد و توتالیتریزم اساساً مفهومی نسبی است.

دولت‌های توتالیتر را غالباً جنبش‌های اجتماعی ضد دموکراتیکی به وجود می‌آورند که در ابتدا به صورت حزب در داخل يك سیستم دموکراتیک متشکل می‌شوند و پس از به قدرت رسیدن دموکراسی را برمی‌اندازند. بارزترین نمونه این نوع جنبش اجتماعی و حزبی حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان به رهبری هیتلر بود که پس از به قدرت رسیدن از راه دموکراسی، آن را برانداخت.

ایتالیای فاشیست و آلمان نازی مهمترین نمونه‌های حکومت توتالیتر هستند. غالباً اتحاد شوروی و کشورهای کمونیست را نیز در این شمار می‌آورند. اما تفاوت‌های اساسی میان این دو سیستم موجود است و آن اینکه

اگر چه در شوروی، به خصوص در دوره استالین، روش‌های تروریستی و حکومت مطلقه فردی به شدت وجود داشت، ولی کمونیزم از نظر بنیاد ایدئولوژیک اساساً دموکراتیک است و ضدیت آن با دموکراسی بورژوازی از جهت محدودیت دامنه آن به حقوق سیاسی است، ولی نازیزم و فاشیسم از نظر بنیاد ایدئولوژیک اساساً ضد دموکراسی و هوادار حکومت «الیت» هستند و بنابراین مداومت سلطه پلیسی جزء ذاتی حکومت‌های فاشیستی است و در حکومت‌های کمونیست می‌توان آن را عرضی دانست.

جمهوری (Republic)

نوعی حکومت که در آن جانشینی رئیس کشور موروثی نیست و مدت ریاست غالباً محدود است و انتخاب بارای مستقیم یا غیرمستقیم مردم انجام می‌شود. جمهوری از نظر مفهوم کلمه غالباً متضمن درجاتی از دموکراسی نیز هست، اما در عین حال بر بسیاری از دیکتاتورهای غیر سلطنتی نیز اطلاق می‌شود و در این وجه صرفاً به معنای «غیر سلطنتی» است.

در سنت سیاسی غرب، قبل از انقلاب آمریکا و فرانسه، جمهوری بر هر حکومتی اطلاق می‌شد که منافع و رفاه کلی مردم را در نظر داشت و در این معنی حکومت‌های سلطنتی و آریستوکراسی رانیز در برمی گرفت و حتی دولت‌هایی را که در آنها آزادی سیاسی محدود بود اما حکومت رفاه مردم را در نظر داشت. از اینرو، ژان بودن J. Bodin، مؤثرترین تفکر سیاسی قرن شانزدهم، در کتاب «جمهوری» از سلطنت، آریستوکراسی، و دولت مردم بحث می‌کند. از زمان انقلاب آمریکا و فرانسه جمهوری «معنای دولت آزاد قانونی که در آن حقوق مدنی و آزادی‌های تضمین شده فردی وجود داشته باشد، گرفت و «جمهوریخواهی» مفهوم احساساتی ضد استبداد سلطنتی داشت و رادیکال‌های افراطی، مانند ژاکوبین‌ها، آن را به کار می‌بردند. اما پس از استقرار دموکراسی در بسیاری از حکومت‌های سلطنتی، جمهوریخواهی معنای

رادیکال خود را از دست داد، زیرا حکومت‌های سلطنتی امروز نیز نظراً
منشاء قدرت خود را اراده مردم می‌دانند، نه اراده الهی.

بعضی از محافظه‌کاران امریکایی جمهوری را به معنای حکومت
مشروطه، حکومت قانون و قانونی بودن حکومت به کار می‌برند، در مقابل
دموکراسی به معنای حکومت غوغا (mob) و پنجاه و یک درصد آراء. از
جمله بعضی تأکید می‌کنند که رژیم ایالات متحده امریکا یک جمهوری است
نه یک دموکراسی.

جمهوری‌های جدید را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱-
جمهوری‌های دموکراتیک غربی که ریشه‌های تاریخی‌شان به انقلاب‌های
قرن هیجدهم و نوزدهم می‌رسد (فرانسه و ایالات متحده) یا کشورهایی که این
منت را بعداً کسب کرده‌اند (ایتالیا، آلمانی غربی). در این کشورها جمهوری
با دموکراسی همراه است. درجه دموکراسی در این کشورها با کشورهای
سلطنتی مشروطه اروپای غربی مانند کشورهای اسکاندیناوی، انگلستان،
و هلند اساساً فرقی ندارد ۲- دولت‌هایی که رسماً جمهوری هستند اما عملاً
رژیم‌های نظامی و پلیسی بر آنها حکومت می‌کنند؛ مانند اکثر کشورهای
امریکای مرکزی و جنوبی و پرتغال و اسپانیا ۳- جمهوری‌های دموکراتیک
توده‌ای که در اروپا و آسیای شرقی حاکم هستند. در این کشورها عنوان
رسمی حکومت «دیکتاتوری پروتاریا» است.

جنبش آزادبخش ملی و همزیستی مسالمت‌آمیز

استراتژی احزاب کمونیست و کارگری در مورد جنگ آن است که
حتی در دوران کنونی یعنی با وجود آنکه امپریالیسم هنوز ازین نرفته و
هنوز نیرومند است جامعه بشری را از بلیه یک جنگ جهانی جدید برهانند و
به عبارت دیگر اجازه ندهند که حل تضادها و اختلافات از طریق توسل به
جنگ جهانی صورت گیرد یا به دیگر سخن اصول همزیستی مسالمت‌آمیز
را به کشورهای سرمایه‌داری تحمیل نمایند. از جانب دیگر خلق‌هایی هستند

که هنوز استقلال میامی خود را به دست نیاورده‌اند و بسیار دیگر خلق‌ها هستند که از استقلال اقتصادی نصیبی ندارند و مسئله اصلی جامعه آنها ریشه کن کردن نفوذ امپریالیسم و سلطه انحصارات بیگانه و سرنگون کردن حکام دست نشانده و دنباله روی امپریالیست‌هاست. در تمام این کشورهاست که جنبش عظیم و جوشان آزادیبخش ملی - یکی از سه جریان عمده ضد امپریالیستی دوران معاصر - در کار پیکار است. در مورد رابطه این جنبش با سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز در سالیان اخیر سفسطه‌های چپ‌نمایانه بسیار صورت می‌گیرد. انقلابی نمایان ظاهر الصلاحی پیدا شده‌اند که ادعای کنند چه از نظر تئوریک و چه از نظر علمی بین سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز و جنبش‌رهایی بخش ملی تضاد موجود است؛ ادعا می‌کنند که مخالفین يك جنگ جهانی گویا با مبارزه ملل در راه استقلال و آزادی مخالفند. آنها مبارزه در راه همزیستی مسالمت‌آمیز را عملی غیرانقلابی و حتی همدمتی با سرمایه‌داری به قلم می‌دهند. این يك سفسطه عامیانه و مودبیانه است که با درک تضادهای واقعی جهان امروز و تشخیص نیروهای ضد - امپریالیستی و شیوه و سیاست امپریالیست‌ها بی‌پایگی آن به آسانی معلوم می‌شود.

همزیستی مسالمت‌آمیز مربوط است به نحوه مناسبات بین کشورهای که دول آنها دارای سیستم‌های اجتماعی و سیاسی مختلف هستند؛ به معنای آن است که اسلحه تجاوز و توسل به جنگ از جنگ امپریالیست‌ها بدرآورده شود و نقشه‌های استراتژیک آنها عقیم گذاشته شود. برخلاف ادعای مدعیان چپ‌نما مبارزه در راه همزیستی مسالمت‌آمیز از همان آغاز تشکیل نخستین دولت سوسیالیستی شروع شد و نخستین منشوری که نین به نام حکومت شوراهای امضاء کرد منشور معروف صلح بود که حاوی اصول سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز است. یادآوری این نکته مهم تاریخی بی‌فایده نیست که در مقابل سیاست‌لنینی استقرار مناسبات عادی صلح‌آمیز بین دول دارای سیستم‌های اجتماعی مختلف، در آن هنگام، دول امپریالیستی سیاست مداخله و لشکر کشی

ضد انقلابی را به کار بردند و این تنها پس از شکست مداخله دول ۱۴ گانه امپریالیستی بود که آنها مجبور شدند به نوعی همزیستی مسالمت آمیز تن در دهند و دولت شوروی را به رسمیت بشناسند و با آن رابطه برقرار کنند و قراردادهای مختلف امضاء نمایند. این یک پیروزی سوسیالیسم بود. و امروز هم تحمیل این سیاست به امپریالیسم که هرگز ماهیت جنگ طلبانه و تجاوز کارانه خود را از دست نداده چیزی جز یک پیروزی نیروهای مترقی و ضد امپریالیستی در نتیجه مبارزه ای مداوم و پیگیر نیست. به عبارت دیگر همزیستی مسالمت آمیز تنها و تنها ثمره مبارزه طبقاتی در مقیاس بین المللی علیه امپریالیسم و در زمینه روابط بین دول است. کمونیست ها همیشه این مفهوم همزیستی مسالمت آمیز را خاطر نشان می سازند و این مبارزه، مبارزه برای تحمیل اصول همزیستی مسالمت آمیز، هرگز با پیکار خلاق ها به خاطر استقلال و آزادی مغایر نیست؛ بلکه برعکس دست در دست آن، علیه امپریالیسم متوجه است و جز اینهم نمی تواند مفهومی داشته باشد. همزیستی مسالمت آمیز امکانات مناسبی را هم برای توسعه مبارزه طبقاتی در کشورهای امپریالیستی و هم برای نهضت آزادیبخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته ایجاد می نماید و به نوبه خود موفقیت ها و پیروزی های مبارزه آزادیبخش ملی به تحکیم اصل همزیستی مسالمت آمیز کمک می کند. اینست رابطه دیالکتیکی بین نهضت آزادیبخش ملی و سیاست همزیستی مسالمت آمیز. احترام به اصول اساسی همزیستی مسالمت آمیز، برای کشورهای نوحاسته ملی، به معنای احترام کامل به حق حاکمیت آنها است. استعمار و ستم ملی به هر شکلی که باشد با اصول همزیستی مسالمت آمیز مابینت دارد و به معنای تجاوز و تعرض مستمر به حقوق ملل است. بنابراین مبارزه ملتی که برای آزادی خود قیام کرده است مبارزه ای عادلانه بوده و در این مبارزه از هر وسیله ای که این ملت صلاح بداند می تواند استفاده کند. جنگ عادلانه خلق ویتنام اکنون به همه جهانیان نشان می دهد که اجرای سیاست لنینی همزیستی مسالمت آمیز از طرف کشورهای سوسیالیستی به هیچ وجه مانع آن نیست که این کشورها با

تمام قوا و به همه اشکال از خلق ویتنام دفاع کنند و به وی کمک همه جانبه نمایند. سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز مغایر با جنبش آزادی‌بخش ملی نیست، برعکس همبستگی و عمل مشترک کشورهای سوسیالیستی و جنبش‌های انقلابی ملی و نهضت‌کارگری کشورهای سرمایه‌داری (سه نیروی عمده انقلابی عصر ما) برای جلوگیری از یک جنگ جهانی که بهترین شرایط را برای لگام‌زدن بر امپریالیست‌ها و موفقیت نهضت‌های استقلال طلبانه و آزادی‌جویانه ملی فراهم می‌سازد. آیا باید این نکته را هم تکرار کرد که یک جنگ جهانی که مسلمان‌جنگی هسته‌ای خواهد بود زیان‌های عظیم و پیش‌بینی‌ناپذیری به تمدن انسانی وارد خواهد ساخت که برای جبران آن زمان‌های طولانی ضرور است. همزیستی مسالمت‌آمیز به معنای حفظ وضع سیاسی موجود و حفظ مناسبات اجتماعی موجود در کشورهای سرمایه‌داری، به معنای حفظ استعمار و نو-استعمار و یاهر نوع عقب‌نشینی و گذشت ایدئولوژیک و طبقاتی نیست، برعکس کمک‌کننده است به گسترش مبارزه طبقاتی در مقیاس ملی و بین‌المللی، مانعی است بر سر راه کوشش امپریالیسم به رفع تضادهای درونی خویش از طریق تشدید وخامت و ایجاد کانون‌های خطر جنگ؛ در یک کلمه در زمینه مبارزه طبقاتی در جوامع سرمایه‌داری و در زمینه مبارزه ایدئولوژیک همزیستی وجود ندارد و ممکن نیست.

همزیستی مسالمت‌آمیز یعنی رعایت اصول حق‌حاکمیت، برابری حقوق، مصونیت و تمامیت ارضی هر کشور بزرگ یا کوچک، عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها، احترام به حق کلیه خلق‌ها در انتخاب آزاد نظام اجتماعی - اقتصادی و سیاسی خویش، حل و فصل مسایل بین‌المللی حل نشده از طریق سیاسی و به وسیله مذاکرات. سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز با حق خلق‌ها در انتخاب راه مبارزه‌ای که برای رهایی خویش لازم می‌شمرند اعم از اینکه مسلحانه یا غیر مسلحانه باشد تباین ندارد و نیز ابداً به معنای پشتیبانی از رژیم‌های ارتجاعی نیست. همزیستی مسالمت‌آمیز مبارزه‌ای است عظیم که در آن هر سه نیروی عمده ضد امپریالیستی جهان معاصر

جنگ

جنگ یعنی مبارزه‌ای مسلحانه بین کشورها یا بین طبقات که به خاطر اجرای هدف‌های سیاسی و اقتصادی صورت می‌گیرد. جنگ يك هدیة اجتماعی تاویخی است، یعنی در جامعه بشری در مرحله معینی از تکامل تاریخ بوجود آمد و وابسته به شرایط گذرای حیات اجتماعی بوده و در مرحله معینی از تکامل تاریخ، از حیات بشری حذف می‌گردد. از نظر تاریخی لزوم ایجاد نخستین دسته‌های مسلح یا ارتش همزمان با پیدایش مالکیت فردی و پیدایش طبقات و دولت پدید گشت و از آن هنگام در جوامع منقسم به طبقات، جنگ به طور عمده به وسیله‌ای برای تحکیم تسلط طبقات استثمار و اشغال سرزمین‌های غیر و سیطره جویی بر سایر خلق‌ها بدل شد.

در عصر کنونی سرچشمه اساسی جنگ‌ها نظام سرمایه‌داری و تضادهای آن است که در مرحله امپریالیسم به منتهای حدت خود می‌رسند. لنین بر اساس تجزیه و تحلیل تاریخ جنگ‌ها و به ویژه جنگ‌های دوران امپریالیسم، جنگ‌ها را به طور علمی طبقه‌بندی کرده و انواع آن را تعیین کرد. تئوری مارکسیستی-لنینیستی درباره جنگ نشان می‌دهد که دو نوع اساسی جنگ وجود دارد: جنگ عادلانه و جنگ غیر عادلانه.

جنگ عادلانه جنگی است که به خاطر اشغال سرزمین‌های دیگران و تسلط بر ملل دیگر صورت نمی‌گیرد، بلکه جنگی است آزادیبخش به خاطر دفاع از میهن و دست آوردهای زحمتکشانش، علیه استثمارگران و استیلاگران، علیه اشغالگران و متجاوزان خارجی، علیه بندگی استعماری یا یوغ طبقات بهره‌کش.

جنگ غیر عادلانه جنگی است تجاوزکارانه برای برده کردن سایر خلق‌های ملل، برای سرکوب زحمتکشانش، برای توسعه طلبی. به عنوان مثال هم‌اکنون در ویتنام جنگی عظیم جریان دارد. در این جنگ يك سوا امپریالیست‌های

امریکایی و نوکران محلی آنها قرار دارند و در سوی دیگر خلق ویتنام . جنگی که امریکا انجام می دهد جنگی است تجاوزکارانه و اسارت آور. جنگی که خلق ویتنام با آن همه قهرمانی انجام می دهد جنگی است عادلانه به خاطر کسب استقلال و آزادی و وحدت ملی. اخیراً این جنگ به جنگ عادلانه تمام خلق های هند و چین بدل شده است . به همین جهت است که هر فرد شرافتمند با تجاوز امریکا که با وحشیگری های بی سابقه می خواهد نظم استعماری و آزادی کش خود را مستقر سازد مخالف است و در مقابل از جان و دل با ملت قهرمان ویتنام که می خواهد در میهن خود آزاد و مستقل زندگی کند ابراز همبستگی می کند. مارکسیسم - لنینیسم مخالف جنگ غیر عادلانه تجاوزکارانه و مدافع جنگ عادلانه و توده ای است.

یکی از انواع جنگ های عادلانه جنگ های پارتیزانی خلقی است که عبارتست از جنگ دستجات مسلح نامنظم خلقی در پشت جبهه دشمن، در قلب نواحی تحت اشغال - جنگی است که توده های مردم با استفاده از اشکال مختلف مبارزه انجام می دهند. البته این شکل تازگی ندارد. جنگ پارتیزانی خلق اسپانیا علیه اشغالگران فرانسوی در زمان ناپلئون در ۱۶ سال پیش، جنگ مردم روسیه در زمان حمله ناپلئون در همان موقع، جنگ میهن پرستان ایتالیایی به فرماندهی گاریبالدی در ۱۲۰ سال پیش، جنگ فرانسویان علیه اشغالگران آلمانی در ۹۰ سال پیش از نمونه های جنگ پارتیزانی به شمار می رود. همچنین است مبارزه مسلحانه دستجات پارتیزانی هنگام جنگ داخلی و جنگ دوم جهانی در اتحاد شوروی و طی همین جنگ جهانگیر دوم در فرانسه و ایتالیا و یوگوسلاوی و لهستان و بلغارستان و چکسلواکی و یونان و چین و کره و ویتنام و فیلیپین و غیره از این قبیل است.

هم اکنون جبهه ملی آزادیبخش ویتنام جنوبی از شکل جنگ پارتیزانی نیز در کنار واحدهای منظم ارتش آزادیبخش به طور وسیع و مؤثر استفاده می کند .

در این بحث پیرامون مسئله جنگ باید مطلب دیگری را نیز روشن

کرد و آن مبارزه برای صلح و جلوگیری از جنگ تجاوز کارانه امپریالیستی است. گفتیم که سرچشمه اساسی جنگ‌ها نظام سرمایه‌داری است؛ ولی این بدان معنا نیست که تا هنگامی که در تمام کشورها سوسیالیسم به پیروزی کامل و قطعی نرسیده بروز جنگ دارای خصالت ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر است و امکانی برای جلوگیری از آن وجود ندارد و بنابراین باید دست روی دست گذاشت و در مقابل خطر يك فاجعه جهانی اقدامی نکرد. اکنون آنچنان قوای اجتماعی و سیاسی پدید آمده که دارای چنان قدرت و وسایلی هستند که بتوانند جلو بروز جنگ را از جانب امپریالیست‌ها بگیرند. در اعلامیه ۸۱ حزب کمونیست و کارگری در سال ۱۹۶۰ گفته می‌شود:

زمانی فرارسیده است که می‌توان کوشش تجاوز کاران امپریالیستی را برای آغاز جنگ جهانی عقیم گذاشت.

در جلسه مشورتی استراتژی این احزاب در مورد جنگ چنین تعیین شده که جامعه بشری را حتی در دوران کنونی از کابوس يك جنگ جهانی جدید برهاند آن نیروهایی که می‌توانند این حکم را عملی سازند سه نیروی عمده اجتماعی کنونی: سیستم سوسیالیستی جهانی، جنبش ملی ضد امپریالیستی و جنبش کارگری انقلابی در کشورهای سرمایه‌داری هستند.

هم‌اکنون خصالت تجاوز کارانه امپریالیسم شکل خطرناک تازه‌ای به خود گرفته است و در این شرایط تعیین طرق و وسایل جلوگیری از جنگ تجاوز کارانه امپریالیستی با حدت بیشتری مطرح می‌شود. مبارزه با خطر جنگ سهل و ساده نیست. برخی‌ها می‌گویند بروز جنگ جهانی به يك امر کاملاً اجتناب‌ناپذیر مبدل شده و در مقابل سیر حوادث نمی‌توان کاری کرد. این طفره رفتن از مسئله است. کسانی نیز مدعی اند که به علت وجود سلاح‌های مدرن و بسیار خطرناک و «توازن وحشت» بروز جنگ غیر ممکن شده. این هم نظریه‌ای است غیر واقع بینانه و در عمل به خلع سلاح توده‌ها در مبارزه به خاطر صلح و تأیید عملی مسابقه تسلیحاتی منجر می‌شود. تأکید می‌کنیم که احزاب کمونیست در اسناد خود از امکان جلوگیری از جنگ جهانی سخن

گفته‌اند، ولی هرگز مدعی نشده‌اند که این کار به خودی خود انجام پذیر است. وظیفه کنونی عبارتست از یافتن شیوه‌هایی که به این امکان تحقق بخشد، آنهم درشرایطی که امپریالیسم می‌کوشد ضعف خود را با اقدامات تجاوزکارانه و ماحراجویانه جبران نماید.

اکنون یکی از شیوه‌های عمده امپریالیست‌ها ایجاد جنگ‌های موضعی و محلی است. هدف آنها وارد ساختن ضربه به مواضع سوسیالیسم و جنبش آزادیبخش ملی است. این شیوه، هم آشکار و هم بامانورهای ماهرانه، صورت می‌گیرد. این مانورگاهی شامل اقداماتی می‌شود که توسط دست نشانندگان امپریالیسم صورت می‌گیرد (مثل تجاوز اسرائیل) یا از طریق تسوخته و کودتا (مثل کودتای سرهنگ‌ها در یونان) و همچنین از طریق تحریکات آگاهانه علیه کشورهای سوسیالیستی (مثل حادثه کشتی جاسوسی امریکایی پوئولو علیه جمهوری توده‌ای کره). در این شرایط وظیفه مهم و عمده و تاریخی ما عبارتست از عقیم‌گذاردن نقشه‌های تجاوزکارانه پیش از آنکه کار به جنگ بیانجامد. این وظیفه می‌تواند فقط برپایه همکاری جمعی سه‌نیروی عمده ترقیخواه و ضد امپریالیستی دوران ما (یعنی میستم جهانی سوسیالیسم، جنبش آزادیبخش ملی و جنبش کارگری کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته) انجام گیرد. بنابراین از نظر مبارزه در راه صلح و علیه نقشه‌های جنگ‌طلبانه امپریالیستی نیز همکاری این سه نیرو و درک مسئولیت مشترک آنها مهمترین مسئله سیاست کنونی است.

پیروزی این استراتژی یعنی تحلیل اصول اساسی همزیستی مسالمت‌آمیز به کشورهای سرمایه‌داری که خود نوعی و شکلی از مبارزه طبقاتی است به سود هر سه این نیروهاست. به سود کشورهای سوسیالیستی است، زیرا که می‌تواند به رشد خود و اثبات برتری میستم سوسیالیستی و کمک به سایر ملل جهان ادامه دهد به سود جنبش آزادیبخش ملی است زیرا همزیستی مسالمت‌آمیز احترام به حق حاکمیت ملل را ایجاب می‌کند، با استعمار ملی بهر شکلی مبیانت دارد و مبارزه عادلانه ملل را برای استقلال و آزادی در برمی‌گیرد؛ به سود

زحمتکشان کشورهای سرمایه‌داری است زیرا این خلق‌ها فدای کار و هدفی که مربوط به آنها نیست نخواهند شد و دچار تضییقات مادی و معنوی ناشی از تدارکات جنگی نخواهند گشت.

این استراتژی و پیروزی صلح و جنگ، پیروزی همزیستی مسالمت‌آمیز بر تجاوز و ماجراجویی، پیروزی استقلال بر استعمار کاری است که تنها از طریق استفاده از تمام وسایل و امکانات تحت اختیار نیروهای ضدامپریالیستی می‌تواند انجام پذیرد. این پیروزی بر برکاغذی نیست، بردرنده‌مکاری است که دندان‌های تیز دارد و اگر به وی امکان داده شود می‌تواند زیان‌های سنگینی وارد سازد.

جنگ سرد

مقصود از این عبارت رایج، وضع بسیار وخیم بین‌المللی و تشدید این وخامت در روابط بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای سرمایه‌داری است. این اصطلاح پس از جنگ دوم جهانی به وجود آمد، هنگامی که بر اثر سیاست دول امپریالیستی موسوم به سیاست از موضع قدرت، روش تجاوز کارانه و خرابکارانه، جلوگیری از هر نوع مناسبات عادی و مسالمت‌آمیز بین دول، تحریک علیه کشورهای سوسیالیستی و مداخلات استعمارگرانه برای سرکوب نهضت‌های ملی آزادیبخش گسترش فراوان یافت. اصطلاح حالتی را در روابط بین‌المللی نشان می‌دهد که جنگ با اسلحه گرم و برخورد ارتش‌ها وجود ندارد، ولی وخامت اوضاع جهان زیاد می‌شود و روابط بین دول تیره می‌گردد و انواع حملات و تحریکات و اقدامات متغیر بار روابط عادی زمان صلح انجام می‌گیرد. محافل امپریالیستی برای مقاصد استعمارگران و تحکیم تسلط خود به جنگ سرد دامن می‌زنند و آن را به عبارت معروف خود تا حد بندبازی بر لب پرتگاه جنگ می‌کشانند. دکتربین «جنگ سرد» پس از جنگ دوم جهانی به وسیله وینستون چرچیل در فولتن بیان شد و امپریالیسم امریکای آن را سیاست رسمی

خود قرار داد. هدف سیاست همزیستی مسالمت آمیز که از طرف کشورهای سوسیالیستی تعقیب می شود خاتمه دادن به جنگ سرد است که مشکلات فراوان در سر راه تکامل خلق ها و رهایی آنها ایجاد می کند. سیاست جنگ سرد بیش از پیش دچار ناکامی می گردد و به انفراد امپریالیسم امریکامنجر شده است. شکست قطعی این سیاست پیروزی سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز حتمی است.

جهان بینی

عبارتست از سیستم نظریات، مفاهیم و تصورات در باره جهان. این واژه در معنای وسیع خود کلیه نظریات انسان را در باره جهانی که ما را احاطه کرده در بر می گیرد. از نظریات و عقاید فلسفی و اجتماعی و سیاسی گرفته تا اخلاقی و هنری و مسایل مربوط به علوم طبیعی و غیره مفهوم محدودتر واژه جهان بینی و هسته مرکزی آن عبارتست از نظریات و عقاید فلسفی. مسئله مهم جهان بینی همان مسئله اساسی فلسفه است و بنا بر پاسخی که به این مسئله داده شود به طور کلی انواع جهان بینی ها را می توان به دو دسته تقسیم کرد: ماتریالیستی و ایدئالیستی. جهان بینی انعکاسی است از هستی اجتماعی و وابسته است به سطح معرفت و آگاهی های بشر در هر مرحله معین تاریخی و همچنین وابسته است به نظام اجتماعی مربوطه.

در جامعه طبقاتی، جهان بینی ماهیتی طبقاتی دارد. قاعدتاً جهان بینی طبقه حاکم در هر جامعه ای، جهان بینی حاکم است. جهان بینی دارای اهمیت عظیم پراتیک است، زیرا که مناسبات انسان را با جهان و واقعیت موجود تعیین می کند و معیاری برای نحوه عمل و برخورد با این جهان است. جهان بینی علمی، از آنجا که قوانین عینی طبیعت و جامعه، کشف و به کار بستن آنها را شالوده خود قرار می دهد و از آنجا که بیانگر منافع نیروهای ترقیخواه است، به رشد و پیشرفت کمک می کند. جهان بینی غیر علمی و ارتجاعی در خدمت

طبقات و نیروهای میرنده قرار دارد، مانعی در راه تکامل جامعه است، از منافع طبقات استثمارگر دفاع می‌کند و زحمتکشان را از بیکار برای رهایی خود باز می‌دارد.

جهان‌بینی کمونیستی - مارکسیسم لنینیسم - به شکل پیگیر و جامعی يك جهان‌بینی علمی است. این جهان‌بینی علمی بیا بگر منافع پرتاریا و همه زحمتکشان است، با قوانین عینی رشد جامعه مطابقت دارد و در جامعه سوسیالیستی به جهان‌بینی همه خلاق بدل می‌گردد. حقیقت و علمیت جهان-بینی مارکسیستی - لنینیستی را تمام تاریخ پراتیک بشریت، زندگی، و کلیه دستاوردها و دانش انسانی ثابت می‌کند.

چند نوع از فعالیت‌ها و بیکارهای توده‌ای

اعتصاب - یعنی دست کشیدن از کار توسط زحمتکشان که می‌تواند کلی یا جزئی با مدت معین یا نامحدود باشد. اعتصاب یکی از وسایل مبارزه طبقه کارگر علیه سرمایه‌داران و کارفرمایان و دولت بورژوازی است به خاطر رسیدن به اهداف اقتصادی، صنفی و سیاسی صورت می‌گیرد.

اشکال مختلف اعتصاب عبارتست از نرفتن سرکار و ماندن در منزل، اجتماع در جلو کارخانه و کارگاه، تطع کار و اشغال کارخانه و راه ندادن کسی به آن، ماندن کارگر در سرکار و پشت ماشین خود ولی کار نکردن، کار آرام به نحوی که کلیه جریان تولید را به تعویق اندازد، اجرای کلیه جزییات و ظایف و دقائق امور که خود باعث تأخیر بسیار کار در برخی از رشته‌ها و مختل شدن جریان امور می‌شود (گمرك، ادارات...).

اعتصاب عمومی شکل عالی مبارزه اعتصابی طبقه کارگر و برای ارشاد خواست‌های سیاسی و اقتصادی است. در این شکل با توسل همه انواع اعتصاب، توده‌های عظیم زحمتکشان، به کلی چرخ اقتصاد کشور را فلج می‌کنند و قدرت اتحاد و مبارزه خود را نشان می‌دهند. در اعتصاب عمومی همه کارگران

متشکلا در کلیه کارخانه‌های يك رشته اقتصادی یا در همه مؤسسات يك استان یا در همه مؤسسات مراسم کشور به خاطر هدف‌های مشخص و شعارهای معینی دست از کار می‌کشند. اعتصاب عمومی يك وسیله عالی سازماندهی و تجهیز زحمتکشان در مبارزه علیه استثمار سرمایه‌داری است. اعتصاب عمومی سیاسی برای تکامل جنبش کارگری اهمیت ویژه‌ای دارد. موقعیت مناسب، شعارهای روشن و مهیج و اجرای نظم و تشکل آن اهمیت قاطعی دارد.

تظاهرات (دمونستراسیون) - يك شکل از اشکال توده‌ای و وسیع مبارزه زحمتکشان است. به وسیله تجمع و راه افتادن در خیابان‌ها و میدان‌ها و بیان خواست‌ها توسط شعارهای کتبی و شفاهی، زحمتکشان، یا علیه يك اقدام و تصمیم و سیاست هیئت حاکمه اعتراض می‌کنند و مخالفت خود را بیان می‌دارند و یا یکی از مطالبات اقتصادی و سیاسی خویش را بیان می‌دارند و عقیده و نظر خود را منعکس می‌کنند. حزب توده ایران و جنبش ملی در ایران بارها به شکل مؤثر از حربه تظاهرات سیاسی استفاده کرده است. میتینگ - يك لغت انگلیسی است به معنای ملاقات برای مذاکره پیرامون يك مسئله. میتینگ به معنای جلسه‌ای است کم و بیش وسیع برای بحث و اظهار نظر در يك مسئله یا يك حادثه سیاسی و یا به معنای اجتماع انبوه مردم در يك نقطه و استماع گفته‌های سخنرانان که پیرامون حادثه و مسئله‌ای صحبت می‌کند و بدین وسیله نشان دادن نظر و عقیده.

شعار - عبارتست از پیام یا عبارت کوتاه و موجز که باروشنی و اختصار هدف و مسئله مهمی را که يك حزب در مرحله یا يك لحظه معین تاریخی در مقابل دارد بیان نماید. شعار می‌تواند اقتصادی یا سیاسی، استراتژیک یا تاکتیکی باشد. شعارهایی که برای لحظه معین و مقصد مشخص فوری معینی به کار می‌رود شعار عمل نام دارد.

حزب

حزب عبارتست از يك سازمان سیاسی که در آن هم‌فکران و طرفداران

يك آرمان، داوطلبانه، گرد می‌آیند و علی‌القاعده آگاه‌ترین عناصر يك طبقه یا اقشار اجتماعی متحد المنافع را گرد می‌آورد، بیانگر منافع آن طبقه یا قشر بوده و آن را در مبارزات اجتماعی رهبری می‌نمایند.

در جریان تکامل سرمایه‌داری، سازمان‌های سیاسی پرتاریا و بورژوازی دو طبقه اساسی جامعه سرمایه‌داری - وجه بسا سازمان‌های سیاسی طبقات دیگر تشکیل می‌شود. علت اساسی تعدد احزاب بورژوازی در برخی از کشورهای سرمایه‌داری وجود گروه‌ها و اقشار مختلف در طبقه سرمایه‌دار و مبارزه داخلی آنها برای کسب قدرت حاکمه است. به علاوه بورژوازی از وجود چندین حزب با قیافه‌ها و نقاب‌های مختلف برای فریب و اغوای توده‌های مردم استفاده می‌کند تا آنها را از مبارزه صریح و روشن طبقاتی منحرف سازد. در مرحله امپریالیسم، انحصارگران و زمامداران در مقابل جنبش توده‌ها به دیکتاتوری و اختناق متوسل می‌شوند و احزاب فاشیستی بوجود می‌آورند. احزاب فاشیستی در حقیقت گروه‌های ضربتی سرمایه‌داری هستند.

بورژوازی همچنین با استفاده از اریستوکراسی کارگری سعی می‌کند سازمان‌های رفرمیستی برای فریب کارگران ترتیب دهد. حزب پرتری، حزب مارکسیستی - لنینیستی، سازمان سیاسی طبقه کارگر مدافع و بیانگر پیگیر منافع همه توده‌های زحمتکش است. حزب طبقه کارگر است که می‌تواند رهبری صحیح مبارزه طبقاتی زحمتکش‌ان را به دست گیرد، از همه انواع مبارزه استفاده کند و در آمیختگی صحیح تمام اشکال آن را تأمین نماید. در دوران امپریالیسم هنگامی که انقلاب سوسیالیستی به صورت وظیفه عملی بلاواسطه در می‌آید نقش حزب بسیار با اهمیت است.

احزاب پرتری در فعالیت خود آموزش مارکسیسم - لنینیسم، علم انقلابات اجتماعی و بنای جامعه نوین را رهنمای خود قرار می‌دهند و متقابلاً با تجربه خود آن را غنی می‌سازند. چنین احزاب - احزاب کمونیست از آنجا که پیشاهنگ و پرچم‌دار انقلابی‌ترین طبقه جامعه معاصر و رهبر همه زحمتکش‌ان

هستند. از آنجا که باتئوری انقلابی و عملی و موازین سازمانی مستحکمی
مجهز هستند احزاب طراز نوین را تشکیل می دهند که با احزاب طراز
کهن کارگری که در انترناسیونال دوم شرکت داشتند تفاوت کیفی دارند.
ایجاد کننده و آموزگار احزاب طراز نوین کمونیستی ولادیمیر ایلیچ
لنین است. نام او و تعالیم او عمیقاً با احزاب پرلتری به هم پیوسته است.
تعالیم او می آموزد:

۱- حزب مارکسیستی گردان مترقی انقلابی پرلتاریا و پیشاهنگ
پرلتاریا است. حزب مارکسیستی که عالی ترین شکل سازمانی پرلتاریا است
تمام سازمان های دیگر پرلتاریا (اتحادیه ها و کتوپراتیوها و غیره) را به هم
پیوند می دهد، آنها را از لحاظ سیاسی رهبری می کند و فعالیت آنها را در جهت
نیل به هدف واحد یعنی سرنگونی سرمایه داری و ایجاد جامعه سوسیالیستی
سوق می دهد. حزب کارگری پیشاهنگ پرلتاریا است، پیشاهنگی که قادر است
قدرت را در دست گیرد، تمام خلق را به سوی سوسیالیسم ببرد، امر ساختمان
زندگی اجتماعی بدون بورژوازی و علیه بورژوازی را رهبری کند، آموزگار
و رهبری و پیشوای تمام زحمتکشان و استثمار شونده گان باشد.

۲- حزب مارکسیستی از آن جهت می تواند نقش پیشاهنگ گردان
مترقی طبقه کارگر و رهبر تمام خلق را اجرا کند که مجهز به تئوری علمی
مارکسیستی به معرفت قوانین تکامل اجتماعی است و عملاً می تواند از این
قوانین به سود تحول انقلابی جامعه استفاده کند.

۳- حزب مارکسیستی که گردان مترقی و آگاه پرلتاریا است پیوسته
آگاهی سوسیالیستی را در توده های وسیع کارگر رشد و پرورش می دهد،
طبقه کارگر را از نفوذ ایدئولوژی فاسد بورژوائی مصون می دارد، با هر گونه
کوششی که در راه قلب و تحریف مارکسیسم به عمل آید به طور آشتی ناپذیر
مبارزه می کند و مارکسیسم را بر اساس نوترین دستاوردهای علم و فعالیت
اجتماعی رشد می دهد.

۴- حزب مارکسیستی فقط گردان مترقی و آگاه طبقه کارگر نیست،

بلکه گردان متشکل طبقه کارگر نیز هست. گردانی که افراد آن را خواست مشترك تحقق افکار انقلابی مارکسیسم-لنینیسم به هم پیوند می دهد. در حزب جایی برای فراکسیونیسیم و گروه بندی، جایی برای اپورتونیسم چپ و راست که می کوشند وحدت صفوف حزب را برهم زنند، آن را از درون متلاشی سازند و از این راه قدرت رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا را از آن سلب کنند، نیست.

۵- حزب مارکسیستی حزب واقعی خلق و محل تجمع بهترین نمایندگان خلق است و با هزاران رشته با توده های وسیع زحمتکشان رابطه دارد. از آنجایی که حزب مظهر خواست ها و تمایلات خلق و مدافع پیگیر منافع مردم اوست از اعتماد و پشتیبانی توده های مردم برخوردار است. نیروی غلبه ناپذیر حزب مارکسیستی در همین ارتباط با خلق و برخورداری از پشتیبانی و توجه خلق است. حزب طراز نوین با انواع تسمه های ارتباطی با توده های وسیع مردم باید ارتباط داشته باشد.

۶- موازین لنینی زندگی حزبی بر اساس سانترالیسم دموکراتیک قرار دارد. مراعات اکید این اصل لنینی قانون انکار ناپذیر فعالیت احزاب کمونیستی است. این موازین، حفظ وحدت حزب، تأمین استحکام ایدئولوژیک پرلتری، اجرای اصل دمکراسی حزبی و رهبری جمعی، کوشش در راه حفظ و تأمین ارتباط رهبری با اعضای حزب و حزب با توده های وسیع زحمتکشان، اجتناب از کیش پرستش شخصیت که سد راه تکامل فکر خلاق و ابتکار کمونیست هاست، انتقاد و انتقاد از خود در صفوف حزب را ایجاد می نماید.

۷- مبانی ایدئولوژیک و سازمانی حزب کمونیستی در مبارزه با رویزیونیسم و اپورتونیسم از یک سو و دکماتیسم و سکتاریسم از سوی دیگر تحکیم می یابد. انحراف نخست روح انقلابی مارکسیسم را قلب می کند، مروج ایدئولوژی بورژوایی در تئوری و عمل است، نیروی مبارزه علیه امپریالیسم و استثمار و امتداد و امتعمار را از کارگران و توده های زحمتکش سلب می نماید. انحراف دوم کمونیست ها را از شهرهای وسیع زحمتکشان

جدامی کند، کار را به عملیات چپ روانه و ماجراجویانه می‌کشد، احزاب انقلابی را از ساختن مارکسیسم-لنینیسم بر اساس تحلیل علمی و انطباق خلاق آن در شرایط مشخص محروم می‌سازد، مانع ارزیابی درست تجربیات نو و اوضاع و احوال متغیر می‌شود.

چند واژه مربوط به زندگی حزبی

زیراین عنوان چند واژه را توضیح می‌دهیم که وجه مشترك آنها این است که مربوط به ساختمان حزبی و حیات تشکیلاتی است.

مرامنامه - مرامنامه (یا برنامه) يك حزب عبارتست از سند اساسی که در آن هدفها و وظایف آن حزب قید گردیده است. مرامنامه يك حزب کارگری مارکسیستی-لنینیستی يك سند علمی است که بر پایه تحلیل عمیق مرحله انقلاب، مرحله تکامل مشخص اجتماعی و اقتصادی تدوین شده است و هدفهای حزب در آن مرحله وظایفی را که برای نیل به هدف متوجه حزب می‌شود در بر می‌گیرد. مثلاً در مرامنامه حزب توده ایران هدف غایی حزب ایجاد جامعه سوسیالیستی در همین ماتوصیف شده و بر شالوده تحلیل مرحله کنونی انقلاب ایران و تضادهای اساسی کنونی، هدف فعلی ایجاد نظامی ملی و دمکراتیک تعریف گشته است. احزاب کمونیست با تکیه بر تعالیم مارکسیسم-لنینیسم و شناخت راه اصولی عمومی خود برای هر مرحله از تکامل جامعه برنامه علمی جامعی تدوین می‌کنند که در حقیقت قانون اساسی حزب به شمار می‌رود و عضو حزب آن را قبول کرده برای تحقق بخشیدن به آن فعالیت و مبارزه می‌کند. در مرامنامه که اکنون واژه برنامه را بیشتر به جای آن به کار می‌برند راههای تحول انقلابی و شیوهها و وسایل نیل به هدف ذکر می‌شود و در خطوط عمده خود، به طور مشخص، جنبه‌های مختلف هدفی که باید به آن رسید در زمینه‌های مختلف مثلاً در صنایع کشاورزی و ساختمان دولتی و امور مربوط به مسئله ملی و امور اجتماعی و رفاه و ترقی و غیره تشریح

می‌گردد. در تاریخ جنبش کارگری نخستین مرامنامه یا برنامه همان‌مانیفست حزب کمونیست است. در بسیاری موارد مرامنامه یا برنامه شامل یک بخش تئوریک یا بیان اصول ایدئولوژیک ویا تحلیل پدیده‌های عمده دوران معاصر نیز هست. مثلاً در طرح برنامه حزب توده ایران مجتبی در این باره تحت عنوان مدخل وجود دارد. سپس در سه بخش هدف‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی درج است. در تزا و رهنمودهای حزب ماکه پس از تهیه این طرح انتشار یافته و در سایر مدارک و اسناد حزبی این طرح تکامل یافته است. علاوه بر مرامنامه اسناد دیگر برنامه‌ای حزب نیز تنظیم می‌شود که هدف‌های مبهم را برای دوران‌های تاکتیکی روشن می‌سازد.

اساسنامه به عبارتست از مجموعه موازین و مقررات و قواعد حاکم بر حیات داخل یک حزب یا یک سازمان که ترکیب و ساختمان آن و نحوه عمل آن و ترتیب کار و فعالیت آن را طبق هدف‌های برنامه‌ای حزب یا سازمان مربوطه تعیین می‌کند. بنابراین در اساسنامه حزب مجموعه مقررات و اصول سازمانی حزب درج می‌گردد.

در اساسنامه همچنین وسایل عمل پراتیک سازمان‌های حزب، نحوه تشکیل ارگان‌های آن و رهبری آن، کنگره‌ها و کنفرانس‌ها و جلسات و حوزه‌ها تشریح می‌شود. در طرح اساسنامه حزب توده ایران حزب ما به مثابه سازمان سیاسی طبقه کارگر در سراسر ایران و عالی‌ترین شکل سازمانی آن توصیف شده و گفته می‌شود:

« حزب توده ایران اتحاد داوطلبانه مبارزین پیشرو طبقات و قشرهای زحمتکش ایران، کارگران و دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران و افرادی است که برنامه‌اش رامی‌پذیرند و در راه تحقق آن گام برمی‌دارند.»

در اساسنامه، جهان‌بینی حزب مارکسیسم-لنینیسم و اصول تشکیلاتی آن ناشی از این جهان‌بینی تعریف شده است. غیر از اینها در اساسنامه حزبی شرایط عضویت در حزب، وظایف و حقوق اعضای حزب، ساختمان حزبی

بر اصل مرکزیت دموکراتیک، مقررات مربوط به حوزه‌ها و ارگان‌ها و کمیته‌ها و روابط حزب توضیح داده شده است.

کنگره حزبی - عالی‌ترین مقام ارگان رهبری حزب را کنگره می‌نامند و آن اجتماعی است از نمایندگان که اعضای حزب و سازمان‌های ایالتی معمولاً به نسبت تعداد عضو، انتخاب می‌کنند. در جلسات کنگره اولاً برنامه حزب و اساسنامه حزب تدوین و تصویب می‌شود و در صورت لزوم یعنی به هنگام تحول و قایع و ضرورت تطبیق اسناد اساسی حزب با اوضاع جهان و کشور و وضع داخلی حزب در مراسم و اساسنامه تجدید نظر لازم بعمل می‌آید. ثانیاً گزارش‌های رهبری حزب استماع می‌شود، نمایندگان فعالیت حزبی را ارزیابی کرده و بررسی می‌کنند و وظایف آینده، خط‌مشی حزب را در مسایل سیاسی و نقشه عمل را تا کنگره بعدی تعیین می‌کنند، ثالثاً ارگان‌های رهبری حزب، اعضاء کمیته مرکزی و مشاوران آن و اعضای کمیسیون تقشیر برگزیده می‌شوند. اهمیت ویژه کنگره در حیات حزب به خوبی از وظایف آن روشن می‌شود.

کمیته مرکزی - یک ارگان دائمی و منتخب است که در فاصله بین دو کنگره عالی‌ترین مقام حزبی بوده و فعالیت سیاسی و کار سازمانی حزب را اداره می‌کند و در مقابل کنگره مسئول و جوابگو است.

پلنوم - کمیته مرکزی یعنی جلسه‌ای که در آن اعضای اصلی کمیته مرکزی و مشاورین شرکت می‌کنند. در این جلسات مسایل حیاتی و وظایف حاد سیاسی در تناوب زمانی معین و در هر توی تصمیمات کنگره‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد. در برخی موارد عده‌ای از کادرها و مسئولین دیگر حزبی را برای شرکت در اینگونه جلسات دعوت می‌کنند و در این حالت آنرا پلنوم وسیع کمیته مرکزی می‌گویند. لغت پلنوم یعنی مجمع عمومی یک ارگان یا یک کمیته انتخاب شده توسط یک سازمان. مثلاً پلنوم کمیته استان، یا پلنوم کمیته شهر و غیره. در شرایط علنی تناوب زمانی این جلسات توسط اساسنامه تعیین شده و لازم الاجراست.

کنفرانس - کنفرانس یعنی مجمع نمایندگان يك سازمان اعم از سیاسی واجتماعی و علمی و هنری وغيره که برای بحث يك يا چند مسئله معین تشکیل می‌شود و یا مجمع نمایندگان سیاسی دولت‌ها یا احزاب کشورهای مختلف.

در مورد حیات داخلی حزب، کنفرانس حزبی استان و شهرستان و شهر و بخش مرکب از نمایندگان اعضای حزب در منطقه مربوطه بوده و عالی‌ترین ارگان‌های سازمانی در آن منطقه می‌باشد. کنفرانس، کمیته‌های حزبی را انتخاب نموده و قرارها و تصمیمات لازم را برای فعالیت آینده سازمان مربوطه، اتخاذ می‌کند و همچنین برای کنفرانس‌های بالاتر و یادرمورد کنفرانس استان برای کنگره حزبی نماینده تعیین می‌کند. فاصله زمانی کنفرانس‌ها در اساسنامه تعیین می‌شود. در موقعی که مسایل ویژه و مهمی بروز می‌کند کنفرانس حزبی سراسر کشور تشکیل می‌گردد.

واضح است که در شرایط کار مخفی هنگامی که پلیس و مأموران حکومت قانون شکن، امکان فعالیت آزاد و علنی را از يك حزب سیاسی سلب می‌کنند، موازین و قواعد اساسنامه‌ای و منجمله این اشکال سازمانی رهبری که نقش مهمی در اجرای سانترالیسم دموکراتیک دارند نمی‌تواند رعایت شود و می‌بایست شکل‌های مشخص بورژوازی برای کار سازمانی و فعالیت حزب پیدا نمود تا صفوف حزب را از دستبرد دشمن حفظ کرد و ضمناً به فعالیت‌های اساسی برای نیل به هدف‌های مرامی ادامه داد. در عین حال این اشکال ویژه نباید از اصول عمده سازمانی حزب طبقه کارگر منحرف شود.

انتقاد و انتقاد از خود - عبارتست از اسلوب اساسی پی بردن به اشتباهات و کمبودها در فعالیت حزب و از بین بردن آنها و جلوگیری از تکرار آنها. هدف از آن تعمیق وحدت حزب و تصحیح مداوم مشی و سیاست آن است. به وسیله این روش (نشان دادن نقایص و معایب و ریشه آنها و راه برطرف کردن آنها) موانعی که در راه پیشرفت حزب وجود دارد برداشته می‌شود، آنچه کهنه است و باید دور ریخته شود، نمایان می‌گردد، آنچه نو و بالنده

است و باید تقویت گردد تعیین می‌شود. انتقاد و انتقاد از خود وسیله مهمی برای شرکت اعضای حزب در تعیین سیاست و روش حزب و تأمین فعالیت ثمربخش و ابتکاری آنها است. احترام به این اصل و اجرای دقیق آن دلیل زنده بودن و تحرك سازمان‌ها و ثمره آن و تحکیم این سازمان‌ها است.

از نظر تعمیم تجربیات، غنی کردن ماركسیسم - لنینیسم در پرتو واقعیات مشخص و شرایط نوین نیز احترام به این اصل اهمیت خاص دارد، زیرا بدون تبادل آراء و مبارزه عقاید و انتقاد آزاد، چنین پیشرفتی امکان‌پذیر نیست.

اجرای این اصل مانع می‌شود تا اشتباهات و نواقص ادامه یابد، همه چیز به‌طور مصنوعی بی‌نقص جلوه گر شود، عینك خوش‌بینی زائد و فریبنده به چشم زده شود و مستی ناشی از موفقیت جایگزین هشیاری روشن بینانه و مبارز برای کسب دستاوردهای هرچه عالی‌تر گردد. در جوامع سوسیالیستی انتقاد و انتقاد از خود نیروی محرکه تکامل جامعه است و از این بابت نقش حیاتی و مهمی را ایفاء می‌کند.

رهبری - حزب به‌طور کلی مرکب از رهبری، هسته مرکزی یا کادرها و اعضای ساده حزب است. رهبری در حزب جمعی است ولی مسئولیت‌ها فردی است. رهبری جمعی یکی از مهمترین اصول حیات داخل حزبی، یکی از شرایط حفظ دموکراسی حزبی و یکی از محمل‌های پرهیز از سوئزکتیویسم (ذهنی‌گری) و ولونتاریسم (تمایل و اراده شخصی را اساس تحلیل و عمل قرار دادن و واقعیت را نادیده گرفتن) است. رهبری جمعی حزب را از کیش شخص پرستی که می‌تواند زیان‌های بسیار به حزب وارد سازد برحذر می‌دارد و اجرای رهبری را بر اساس علمی میسر می‌سازد. به‌طور خلاصه رهبری حزبی باید:

۱- فاکت‌های لازم را در هر مورد جمع‌آوری و دقیقاً

مطالعه کند،

۲- آنها را بر اساس آموزش ماركسیسم - لنینیسم

تحلیل نماید ،

۳- از این تحلیل ، شعارها و رهنمود های عمل را استخراج کند ،

۴- این رهنمودها و شعارها را اجرا کند و بر اجرای آنها نظارت نماید و اشتباهات را اصلاح نماید.

کادرها یا فعالین حزب، هسته مرکزی حزب را تشکیل می دهند که اداره کننده سازمان حزب اند و باید از میان فعال ترین و آگاه ترین افراد حزبی بر اساس انتخاب یا انتصاب معین گردند.

کادر- این واژه در زبان فارسی در عبارات کادر اداری، کادرفنی ، کادر حزبی و غیره مورد استعمال فراوان پیدا کرده است. کادر یعنی کارمند متخصص و وارد ، با مهارت و تجربه معین که در رشته های مختلف اداری ، سیاسی و نظامی و غیره به فعالیت دائم می پردازد. کادرها مجموعه اساسی کارمندان سازمان حزبی یا دستگاه دولتی یا سندیکایی و غیره را تشکیل می دهند .

کادر سیاسی برای فعالیت حزب و اجرای سیاست و تحقق برنامه آن اهمیت ویژه ای دارد. احزاب کمونیست توجه خاصی به تربیت و پرورش کادرها مبذول می دارند. روش آماده ساختن شرایط برای پیشرفت فعالین و آمیختن کار کادرهای جوان و کادرهای قدیمی و با تجربه ، تربیت مارکسیستی-لنینیستی آنان، تقویت حس مسئولیت و ابتکار و کارخلاق آنان و در نظر گرفتن ملاک سیاسی (درجه ایمان و قابل اعتماد بودن) و ملاک عملی (لیاقت برای انجام وظیفه معین) در برگزیدن مسئولین از مسایل اساسی سیاست کادرها در یک حزب کمونیست است. اصول این سیاست معمولاً در اساسنامه های حزبی قید می گردد. واضح است که برگزیدن کادرها و انتخاب مسئولین بر اساس دوستی شخصی، همسایگی، همشهری گری، علاقه فردی، خریشاوندی و غیره خاص نظام های ارتجاعی و احزاب فرمایشی ضد خلقی است و نباید در حزب طراز نوین جایی داشته باشد.

خودمختاری (Self - determination)

استقلال میامی ملت‌ها و بری بودن آن از تأثیر خارجی را « خود - مختاری» گویند. شناسایی اصل خود مختاری ملت‌ها و عمل به آن در حقوق و روابط بین‌المللی برپایه پذیرفته شدن نظریه «حق خودمختاری» ملت‌ها است. در زمان حاضر عمل سازمان ملل متحد برای استقلال دادن یا خود مختار کردن گروه‌های اقلیت و سرزمین‌های مستعمره و حمایت از دولت‌های ضعیف در جهت اعمال دسته‌جمعی حق استقلال ملت‌ها است که نظر آ اصل پذیرفته شده‌ای است.

اصل خود مختاری ملی بارشد نهضت‌های استقلال طلب ملی اروپا در قرن نوزدهم اشاعه یافت و این اصل متضمن آن است که هر ملت حق دارد دولت مستقلی تشکیل دهد و حکومت خود را خود انتخاب کند. نفوذ افکار ناسیونالیستی از اروپا به سایر قاره‌های جهان نهضت‌های ملی را در دیگر نقاط جهان پدید آورد و طغیان ملت‌های مستعمره اصل خودمختاری ملی را به صورت یکی از اصول روابط بین‌المللی درآورد.

مشکل اساسی خودمختاری، نظر آ و عملاً در شناسایی گروه «ملی» یا واحدی است که این حق را دارد؛ زیرا در این اصطلاح تأکید بر کلمه «خود» است و منشور ملل متحد نیز که بر «خود مختاری ملت‌ها» تأکید می‌کند نشان نمی‌دهد که کدام گروه‌ها قدرت و حق خود مختاری دارند. به طور کلی گروه‌های بزرگ ملی و سرزمین‌هایی را که از دولت حاکم فاصله جغرافیایی زیاد دارند، دارای چنین حقی می‌شناسند، خود مختاری در عین حال شامل آزادی استقرار دولت و تعیین شکل و سیاست آن و آزادی از نفوذ و فشار خارجی پس از کسب استقلال نیز هست. امروزه بعضی از مداخله‌های سیاسی و حتی نظامی دولتی در کشور دیگر به عنوان «دفاع از استقلال و خودمختاری» آن کشور در مقابل تهاجم خارجی، توجیه می‌شود. خود - مختاری گاه به معنای استقلال محدود و ملی (autonomy) جوامع و

اقلیت‌های دینی و نژادی و غیره در داخل يك کشور بياك ملت یا کشور دريك امپراتوری نیز به کار می‌رود.

دسپوتیزم (Despotism)

بر اقتداری اطلاق می‌شود که هیچ‌حد قانونی و سنتی ندارد و خود سرانه اعمال می‌شود. دسپوتیزم غالباً معنای بد دارد و معادل استبداد بی‌پندوبار است، اما گاه از «دسپوتیزم روشنفکرانه» سخن می‌رود که مقصود از آن نوعی حکومت‌ایده‌آل است که افلاطون و بعضی از متفکران عصر جدید خواهان آن بوده‌اند.

کارل ویتفوگل K.A. Witfogel جامعه‌شناس آلمانی، مفهوم تازه‌ای از دسپوتیزم را تحت عنوان «دسپوتیزم شرقی» عرضه کرده است و مقصود او از این اصطلاح جامعه‌ای است که دارای این مشخصات باشد: (ا) حکومت فردی (اتوکراسی)؛ (ب) اداره کشور با سازمان اداری متمرکز؛ (پ) نبودن يك اشرافیت ثابت؛ (ت) پست بودن موقعیت بازرگانان در جامعه؛ (ث) کم‌اهمیتی برده‌داری؛ (ج) کشاورزی مبتنی بر آبیاری وسیع. به عقیده ویتفوگل عامل آخری اساس مشخصات دیگر است. این نوع سازمان اجتماعی و سیاسی علاوه بر تعدادی از ملت‌های آسیایی تمدن‌های سرخپوستان امریکایی را نیز در برمی‌گیرد.

دگماتیزم (Dogmatisme)

از واژه دگم به معنای حکم‌جامد، آیه آسمانی، فرمان لای‌تغیر مشتق است و به آن شیوه و اسلوب تفکر اطلاق می‌شود که پایه آن مفاهیم تغییرناپذیر، فرمول‌ها و دستورهای متحجر، بدون توجه به دستاوردهای تازه علم و عمل، بدون توجه به شرایط مشخص زمان و مکان است. از نظر فلسفی دگماتیزم اصل مشخص بودن حقیقت یعنی وابستگی حقیقت را به شرایط

زمانی و مکانی نفی می‌کند. در فلسفه معاصر، دگماتیسم وابسته به اسالیب ضد دیالکتیکی است که تکامل و تحرك جهان ورشد اشیاء و پدیده‌ها را نفی می‌کند. یکی از علل دگماتیسم عدم درك این نکته است که قوانین دیالکتیک رشد، در شرایط مختلف تاریخی، در اشیاء و پروسه‌های مختلف، به صورت مختلف ظاهر شده و عمل می‌کند.

از نظر تاریخی پیدایش دگماتیسم وابسته به پیدایش ادیان و باور به آن است که حقایق جاویدان و فرائین انتقادناپذیر و اجباری برای همه کس وجود دارد. این طرز تفکر تعبدی سپس به فلسفه و علم و سیاست سرایت کرده است.

از نظر سیاسی دگماتیسم منجر به عمل سکتاریستی، تحجر، نفی مارکسیسم خلاق، ذهنی‌گری و نادیده گرفتن حقایق موجود و شرایط تغییر یافته، جدایی کامل تئوری و عمل می‌شود.

دگماتیسم مانند رویزیونیسم در شرایط کنونی خطر بزرگی علیه نهضت بین‌المللی کارگری است. دگماتیک‌ها شرایط متغیر رشد را در نظر نمی‌گیرند، لاجوجانه به فرمول‌های جامد و کهنه می‌چسبند که پامختگیوی شرایط دیگری بوده‌اند. يك وجه مشخصه دگماتیک‌ها به کار بردن جمله - پردازي‌های انقلابی‌نما، چپ‌نما و افراطی‌گری و شعار پراکنی دور از عمل است که هرگز منجر به يك سیاست و روش واقعاً انقلابی و ثمربخش نمی‌شود. لنین به‌همه که‌ونیست‌ها مبارزه بی‌امان علیه دگماتیسم و هرگونه طرزاندیشه و عمل ناشی از آن را توصیه می‌کرده است.

کلاسیک‌های مارکسیستی بارها تکرار کرده‌اند که آموزش آنها دگم نیست، آموزش عمل است.

دماگوژی (Démagogie)

دماگوژی را «عوام‌فریبی» یا «مردم‌فریبی» ترجمه کرده‌اند و آن

عبارتست از اغواء خلق از طریق دادن مواعید و شعارهای فریبنده و دروغین دماغ گوگ یا عوام فریب کسی است که ادعا و دروغ با وعده‌های بی پایه و بدون پشتوانه با تعریف حقایق سعی می‌کند مردم را به سوی خود بکشد و موافقت و تشهین و پشتیبانی آنان را جلب کند.

آوردن نمونه برای نشان دادن مفهوم دماغ‌گوژی یا عوام‌فریبی زاید است. دماغ‌گوژی به مثابه یکی از اساسی‌ترین اسالیب و طرز عمل سیاست احزاب بورژوازی و دولت‌های ضد خلقی در ایران رواج کامل دارد و یک دستگاه تبلیغاتی عظیم با استفاده از رادیو، تلویزیون، جراید، آگهی‌ها، رهرتاژ، مصاحبه‌ها، نطق‌ها، مراسم تشریفاتی و غیره و غیره سرگرم این کار است. هدف همانطور که گفتیم اغواء مردم است از راه سخنان فریبنده، کاهی و اکوهی جلوه‌گر ساختن و وعده‌های سرخرمن دادن.

نمونه دیگر دماغ‌گوژی که در داخل توده مردم زیان بسیار به بار می‌آورد اغوای مردم از طریق دادن شعارهای به‌ظاهر انقلابی و فریبنده، ایراد سخنان به‌ظاهر مبارزه‌جویانه ولی بی‌محتوی است که هدف آن هم جلب موافقت مردم تنها به‌تکاء همین فریبندگی جملات مطئن بدون پشتوانه عمل واقعاً انقلابی‌پیگیر و اصولی است. چه‌روها معمولاً در ایراد اینچنین جملات و دادن اینگونه شعارهای عوام‌فریبانه چیره دستند. در حالی که امپریالیسم و ارتجاع کمتر از هر چیز از اینگونه شعارهای بی‌محتوی زیان می‌بینند و بیش از هر چیز در مقابل این جملات به‌ظاهر انقلابی مقاومت می‌کنند.

دماغ‌گوژی یا مردم‌فریبی با سیاست و روش مبارزه منطقی اصولی و پیگیر حزب کمونیست بیگانه است. «حزب طبقه کارگر از «عوام‌فریبی» و «دنباله‌روی» و «وجه طلبی» که با عوام‌فریبی همراهند اکیداً احتراز دارد و همیشه تحلیل واقعی را مطرح می‌سازد و توده‌ها در چارچوب امکانات واقعی به سوی هدف‌های مطلوب انقلابی سیر می‌دهد و اگر در این یا آن مرحله از سیاست صحیح، علمی و انقلابی خود بادشواری‌هایی از جهت توضیح اقع و روبرو شود، با تمام قوا می‌کوشد این وظیفه را انجام دهد، نه آنکه به‌خاطر وجهه

طلبی ارزان، دست به عوام‌فریبی بزند.

دموکراسی (Démocratie)

دموکراسی از واژه یونانی (یعنی خلق، مردم) و کراتوس یعنی (حاکمیت، قدرت) مشتق است. دموکراسی یکی از انواع حاکمیت بوده و وجه مشخصه آن اعلام رسمی اصل تبعیت اقلیت از اکثریت و به رسمیت شناختن آزادی و حقوق مساوی افراد و اتباع است. ولی این تنها یک تعریف و فرمول صوری است که جامعه‌شناسی بورژوازی بدان بسته می‌کند و دموکراسی را جدا از شرایط اقتصادی و اجتماعی زندگی جامعه بررسی کرده، وضع واقعی و عملی موجود را نادیده می‌گیرد. نتیجه چنین بررسی صوری، ادعای وجود «دموکراسی خاص» است که ماهیت طبقاتی اجتماع، تضاد و مبارزه طبقاتی را نمی‌بیند. رفرمیست‌ها مبلغ چنین دموکراسی ادعایی هستند. در واقع هر دموکراسی، به مثابه شکلی از سازمان سیاسی اجتماع، در آخرین تحلیل به شیوه تولید معینی خدمت می‌کند و توسط آن تعیین می‌شود.

مضمون و شکل دموکراسی در طول تاریخ تکامل حاصل کرده و همواره و کاملاً وابسته به فرم‌های اجتماعی-اقتصادی مربوطه بوده و باختلاف شدت مبارزه طبقاتی پیوند داشته است. در جوامع منقسم به طبقات متناقض، دموکراسی عملاً تنها برای نمایندگان طبقه حاکمه وجود دارد. در جامعه سرمایه‌داری، دموکراسی یکی از اشکال حاکمیت و سلطه طبقه بورژوازی است، شکلی است که ماهیتش دیکتاتوری این طبقه استثمارگر بر اکثریت محروم می‌باشد. تکامل این طبقه (که در آغاز ضد فئودالی و مترقی است)، وی را در تشکیل مجالس مقننه، تدوین قوانین اساسی، تأسیس مؤسسات دارای نمایندگی، و به نسبت فشار و نیروی مردم و مبارزه توده‌ها، در احترام به حقوق مدنی و آزادی اجتماعات و انتخابات و قلم و بیان (که اغلب و ماهیتاً صوری است) ذینفع می‌کند. ولی تمامی دستگاه حکومتی و طرز عمل واقعی

دولت متوجه آن است که زحمتکشان را از شرکت در حیات سیاسی باز دارد، جلو فعالیت توده‌ها را بگیرد، و در همه جا مدافع منافع طبقاتی اقلیت استثمارگر باشد. هیچکدام از حقوق اعلام شده دارای تضمین مادی و عملی نیست و نهادهای سیاسی - پارلمان و مجالس محلی، دستگاه‌های اداری و سازمان‌های منتخب در خدمت طبقه حاکم قرار می‌گیرند و وسیله اجرای سیاست آن طبقه می‌گردند.

وجه مشخصه دموکراسی بورژوازی عبارتست از پارلمانتاریسم، با تفکیک قوای سه‌گانه به ویژه قوای مقننه و اجراییه از هم با تمایل روزافزون به تحکیم و بالابردن نقش قوه اجراییه است. در عصر امپریالیسم، تنها نیروی مبارزه مداوم زحمتکشان می‌تواند حقوق و آزادی‌های دموکراتیک را حفظ کند و جلو ارتجاع و دیکتاتوری، اختناق و فاشیسم را بگیرد. بورژوازی هر جا که بتواند اصول دموکراسی را لگدمال می‌کند، به سوی سیاست اختناقی می‌گراید و در بسیاری کشورها رژیم‌های ترور و خفقان ایجاد کرده و به میلیتاریسم و فاشیسم نیز برای حفظ سیادت خویش متوسل می‌گردد. در سند اصلی کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) بهرامون اهمیت نبرد در راه دموکراسی در چهار چوب مبارزه ضد امپریالیستی منجمله چنین گفته می‌شود:

«مبارزه علیه امپریالیسم که در تلاش خفه کردن آزادی‌های اساسی انسان است، با نبردی خستگی‌ناپذیر به خاطر دفاع و تمسویل آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، تظاهرات، تشکیلات، به خاطر برابری حقوق افراد مردم به خاطر دموکراتیزه کردن تمام جوانب زندگی اجتماعی ملازمه دارد. ضرور است که علیه هر گونه اقدام و هر گونه قانونی که ارتجاع به قصد پایمال کردن حقوق و آزادی‌های دموکراتیک عملی می‌کند مقابله قطعی صورت گیرد. این آزادی‌های دموکراتیک، خود ثمره نبردهای طولانی طبقاتی است؛ می‌بایستی با پیگیری، چه در مقیاس ملی و چه در

صحنه بین‌المللی، برای رهایی میهن پرستان و دمکرات‌هایی که
جا نشان به مخاطره می‌افتد مبارزه کرد. باید علیه احکام جا برانده
محاکماتی که کمونیست‌ها و دیگر میهن پرستان در معرض آن قرار
می‌گیرند مبارزه کرد. باید برای آزادی میهن پرستان و دمکرات‌های
زندانی و به‌مخاطر دفاع از حق پناهندگی سیاسی مبارزه کرد.»

در میهن ما دموکراسی پایمال گردیده، شکل حکومتی استبداد سلطنتی
است. شاه کارگردان اصلی رژیم، قدرت مطلقه خود را به جیدی بسط داده
که در واقع کلیه قوای دولتی در دست او متمرکز شده؛ سازمان امنیت،
محاکم نظامی، احزاب دولتی و مجالس فرمایشی وسیله اجرایی این حکومت
مستبدانه فردی است. از آزادی‌های ابتدایی و اصول دموکراتیک، آزادی احزاب
و اجتماعات، آزادی بیان و قلم، آزادی انتخابات و مطبوعات اثری نیست.
خصیات ضد دمکراتیک و جورکراتیک رژیم مرتباً بسط می‌یابد. فردپرستی و
استناد به دستور شاه جانشین نظارت دمکراتیک در امور دولتی و حکومت
پارلمانی شده، هرگونه مخالفتی یا مقاومتی با شدت و خشونت سرکوب
می‌گردد. در این شرایط مبارزه برای دموکراسی به وظیفه عمده بدل می‌گردد. این
دموکراسی نیز از آنجا که جامعه ما طبقاتی است نمی‌تواند چیزی غیر از
دموکراسی بورژوایی، آنطور که در قانون اساسی و منشور حقوق بشر ذکر شده
است، باشد. دعوی سخنگویان رژیم دایر به آنکه آنها گویا نوع سومی از
دموکراسی یافته‌اند که نه دموکراسی بورژوایی و نه دموکراسی سوسیالیستی
است، نمی‌تواند دارای مبنای علم و محتوای واقعی باشد. در سند تحلیلی از
وضع کشور و وظایف مبرم حزب ماکه توسط حزب توده ایران تهیه شده
مبارزه در راه آزادی‌های دمکراتیک مبارزه‌ای وسیع و همه‌جانبه خوانده شده
است که شامل عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی و حرفه‌ای، سیاسی و
فرهنگی، قضایی و اداری و غیزه می‌شود. این مبارزه‌ای است در راه بسط
فعالیت و آزادی‌های سندیکایی، در راه آزادی سازمانی، صنفی و حرفه‌ای،
در راه آزادی همه زندانیان و تبعیدیان و محکومین سیاسی، در راه تأمین

بازگشت پناهندگان سیاسی ، در راه الفای دادگاه‌های نظامی و سازمان
امنیت ، در راه آزادی انتقابات ، در راه آموزش به زبان مادری برای
همهٔ خلق‌ها و اقلیت‌های ایران ، در راه علنی شدن کلیهٔ احزاب ملی و
دمکراتیک

شکل عالی دموکراسی - شکل واقعی آن - دموکراسی سوسیالیستی
است، زیرا که به‌سود اکثریت عظیم زحمتکشان و حافظ منافع آنان است.
شالودهٔ اقتصادی آن، مالکیت جمعی بروسایل تولید است. تنها در جامعهٔ
سوسیالیستی است که حق مساوی همهٔ افراد می‌تواند تأمین شود. تا در جامعه
استثمار عست ، تا آلت استثمار - وسایل تولید - در دست طبقات بهره‌کش
است نوع دموکراسی نمی‌تواند واقعی و اصیل باشد. در سوسیالیسم تساوی
واقعی انفراد صرفنظر از جنس، نژاد، مذهب و ملیت در همهٔ امور، در کلیهٔ
شئون اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، و حق مساوی در شرکت در رهبری اجتماع
و دولت تأمین می‌شود.

طی تکامل جامعهٔ سوسیالیستی ، دموکراسی سوسیالیستی به تدریج
عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌شود و منجر به زوال دولت و جایگزین شدن آن به‌خود-
گردانی اجتماعی می‌گردد.

دولت

دولت سازمان سیاسی جامعه و مهمترین وسیله برای تأمین تسلط
طبقه‌ای است که از نظر اقتصادی در جامعه نقش حاکم دارد. وظیفهٔ اساسی
دولت حفظ و تحکیم آن نظام اقتصادی و دفاع از آن طبقه‌ای است که زایندهٔ
آن بوده است. از نظر تاریخی دولت هم‌زمان با پیدایش جوامع منقسم به
طبقات بوجود آمد. از همان زمان که دوران بردگی با دو طبقهٔ اصلی بردگان
و برده‌داران پیدا شد، دولت نیز به مثابه ارگان سیاسی که وسیلهٔ تأمین منافع
برده‌داران علیه بردگان بود، ایجاد گشت. وسایل اساسی که دولت برای انجام

وظایف خود به کار می برد عبارتست از ارتش، پلیس، دستگاه های امنیتی و جاسوسی و اطلاعاتی، زندان ها و غیره. بین نوع دولت و شکل آن باید تفاوت قایل شد.

نوع دولت را آن نظام اقتصادی تعیین می کند که این دولت وظیفه دار حفظ و دفاع از آن است و آن طبقه ای که قدرت حاکمه را در دست دارد. بنابراین در طول تاریخ جوامع طبقاتی سه نوع دولت یافت می شود. دولت نوع بردگی، دولت نوع فئودالی و دولت نوع سرمایه داری. در هر یک از این دوران های اجتماعی - اقتصادی، صرف نظر از اشکال حکومتی، نوع دولت و ماهیت آن یگانه است. ولی شکل هر دولت ممکن است در این یا آن کشور و در هر دوران معین فرق کند، ماهیت طبقاتی و اقتصادی آن می تواند اشکال مختلفی به خود بگیرد. اشکال دولتی اغلب وابسته به شرایط تاریخی، سن گذشته، وظایف متغیر برای حفظ تسلط طبقاتی، و همچنین وابسته به حدت مبارزه طبقاتی و تناسب نیروها در هر جامعه است. مثلاً جمهورییت یا سلطنت از اشکال دولت است و هر یک از آنها نیز می تواند اشکال مختلفی پیدا کند مثل سلطنت مشروطه یا سلطنت استبدادی، جمهوری با قدرت پارلمانی یا جمهوری با اختیارات رئیس جمهور و غیره. حتی در دوران بردگی می توان هم شکل وجود سلاطین خودکامه را یافت هم شکل جمهوری (مثلاً در یونان باستان)، ولی این تفاوت شکل در ماهیت دولت در آن زمان که نوع بردگی بود تغییری نمی دهد. در نظام سرمایه داری نیز در طی تاریخ هم شکل دموکراسی بورژوازی با آزادی نسبی بیان و مطبوعات و اجتماعات و تساوی در مقابل قانون و احترام به حقوق بشری به ویژه در دوران رشد سرمایه داری و مبارزه اش با فئودالیسم پیدا شد و هم شکل ارتجاعی، آزادی کُشی و حتی فاشیستی که دیکتاتوری آشکار و خفقان آور علیه توده های مبارز و حق طلب مردم است. با وجود اهمیت اساسی که نوع دولت دارد و اساس تغییر آن گذار از یک دوران اجتماعی - اقتصادی به دوران عالی تر است، اشکال حکومتی نیز برای توده های مردم و مبارزه آنها حائز اهمیت ویژه ای است. جمهورییت شکلی

از حکومتی است که در آن ارگان‌های عالی قدرت دولتی برای مدت معینی انتخاب می‌شوند. سلطنت آن شکلی است که يك شخص تنها بر پایه وراثت رییس کشور است. در عصر کنونی به جز عده معدودی از کشورها در اکثریت مطلق ممالک شکل جمهوری دولت استقرار یافته و شکل سلطنت به منزله يك مقوله سخت کهنه و فرسوده به بايگانی تاریخ سپرده شده است. تازه در برخی از کشورها نیز که این شکل هنوز موجود است ماهیت اولیه‌اش به کلی تغییر یافته و بنابه برخی سنن محافظه کارانه همچنان حفظ می‌شود بدون آنکه شاه قدرت و اختیار ویژه‌ای داشته باشد و مقام غیر مسئول است. چنین است شکل حکومتی سلطنتی در کشورهای نظیر سوئد و نروژ و انگلستان و غیره. اینگونه شکل دولتی را سلطنت مشروطه می‌نامند که در آن همانطور که نیاکان مشروطه خواه ما گفته‌اند شاه فقط سلطنت می‌کند نه حکومت و کلیه قدرت ناشی از مردم و متعلق به ملت است. در عصر کنونی تنها در دو سه کشور جهان شکل سلطنت استبدادی وجود دارد نظیر ایران و عربستان - سعودی. این ارتجاعی ترین شکل دولتی است و در آن عملاً قدرت‌های سه گانه در دست شخص شاه متمرکز شده، آزادی‌های دموکراتیک از مردم سلب گشته و شاه عملاً مطلق العنان و تام اختیار است. این شکل حکومتی با تمام مختصات آن نظیر کیش شاه پرستی در نیمه دوم قرن بیستم هیچگونه توجیهی ندارد. در جوامع پیش افتاده، پس از انقلاب کبیر فرانسه واژه شاه پرست معادل با مفهوم مرتجع افراطی تلقی می‌گردد. مبارزه خلق‌ها برای تغییر شکل حکومتی و استقرار دموکراسی حتی در چارچوب دوران اجتماعی - اقتصادی معینی کاملاً موجه و قانونی و حق است و پیکار نهایی برای تغییر بنیادی نوع دولت در ایجاد نظام برتر اجتماعی - اقتصادی راتسهیل می‌نماید.

دیالکتیک (Dialectic)

معنی دیالکتیک جست و جوی حقیقت از راه مباحثه است. همچنین به

معنای مباحثه منطقی از طریق سؤال و جواب است که گفته‌اند اول بار زنون^۱ الثابی به آن دست زد و افلاطون آن را گسترش داد.

هگل این کلمه را به معنای جدیدی به کار برد و به صورت فلسفهٔ جامعه‌ی در آورد. دیالکتیک هگلی فلسفه‌ای است که می‌گوید همهٔ اشیاء با یکدیگر مربوطند و هر چیز در حرکت دایمی است و این حرکت بر طبق قوانین معینی صورت می‌گیرد و در این قوانین مفهوم «تضاد» نقش مهمی دارد. تغییر ناشی از برخورد متضادها است. اما در جریان تغییر متضادها با یکدیگر متحد می‌شوند و این اصل «وحدت متضادها» است. در واقع در هر مبارزه‌ای وحدتی در سطح بالا نهفته است. یا از سوی دیگر تضاد لازمهٔ پیشرفت است و همهٔ موجودات نطفهٔ چیزی متضاد خود را در خود دارند. سرانجام، دیالکتیک مدعی است که همهٔ تغییرها در نهایت، پس از آنکه کشمکش میان متضادها به مرحلهٔ خاصی برسد، بایک جهش ناگهانی اتفاق می‌افتد و از این جهش چیز تازه‌ای زاده می‌شود که کیفیت و جوهر جدیدی دارد.

مارکس دیالکتیک هگلی را برای تبیین مادی تاریخ به کار برد و فلسفهٔ خود را ماتریالیسم دیالکتیک نامید (در برابر ایدئالیسم دیالکتیک هگل). اصول دیالکتیک ماوکس چنین است:

(آ) دیالکتیک، برخلاف فلسفهٔ متافیزیک، طبیعت را کل همبستهٔ مرتبلی می‌انگارد که در آن اشیاء و پدیده‌ها بر یکدیگر متکی هستند و یکدیگر را تعیین می‌کنند؛ (ب) دیالکتیک، برخلاف فلسفهٔ متافیزیک، معتقد است که طبیعت در حالت حرکت و تغییر مداوم است و دائماً تجدید و گسترده می‌شود؛ (پ) دیالکتیک، برخلاف فلسفهٔ متافیزیک، جریان تکامل و گسترش را رشد ساده تلقی نمی‌کند و تغییرات کیفی را تدریجی نمی‌داند بلکه آن را جهشی از یک مرحله به مرحلهٔ دیگر می‌داند؛ (ت) دیالکتیک برخلاف فلسفهٔ متافیزیک، تضاد درونی را در همهٔ اشیاء و پدیده‌های طبیعت می‌داند و مبارزهٔ این اضداد را محتوی ذاتی جریان تکامل می‌شمارد.

دیپلوماسی (Diplomacy)

دیپلوماسی مشتق از «دیپلمات» - به معنای نماینده سیاسی کشوری در کشور دیگر - در زبان فرانسه است و دیپلمات نیز مشتق از «دیپلوما» ی یونانی و لاتینی است که به معنای کاغذ تاشده و سند و تصدیق است.

دیپلوماسی در اصطلاح عام و در علم سیاست به سه معنای اصلی به کار می رود.

۱. وسیع ترین معنای دیپلوماسی روابط میان دولت هاست. بعضی از صاحب نظران سیاست بین المللی دیپلوماسی را در این معنا «عنصر» ی از قدرت ملی می دانند و بعضی دیگر آن را فقط «وسیله» اعمال سیاست ملی می شمارند. در استنباط اخیر تفاوتی میان سیاست خارجی به عنوان هدف و غرض و دیپلوماسی به عنوان وسیله و روش گذاشته می شود.

۲. در مورد استعمال دیگر این اصطلاح، که مفهوم آن وسیع تر است، همه توافق دارند و آن اینکه دیپلوماسی مترادف مذاکره است. از آنجا که هدف مذاکره موافقت است و موافقت ناگزیر به معنای سازش است، دیپلوماسی را می توان چنین تعریف کرد: فن سازش در سیاست بین المللی که به جای به مخاطره انداختن منافع و امنیت ملی آن را افزون می کند.

۳. بالاخره، دیپلوماسی به عمل دستگاه اداره کننده روابط بین المللی و به ویژگی های مشخصی کسانی که مأمور این روابطند نیز اطلاق می شود. یکی از مسایل مهم در تعریف دیپلوماسی مسئله رابطه دیپلوماسی و جنگ است. بنا به یک تعریف، دیپلوماسی وسیله ای است که سیاست خارجی با استفاده از آن، به جای جنگ، از راه توافق به هدف های خود می رسد و بر اساس این تعریف آغاز جنگ شکست دیپلوماسی است. ولی گروهی دیگر بر این عقیده اند که دیپلوماسی در دوران جنگ نیز می تواند ادامه داشته باشد. اما به هر حال، داشتن قدرت نظامی عاملی در دیپلوماسی است. از ۱۹۵۰ به این سو عده ای معتقد شده اند که دیگر هیچ ملتی نمی تواند با جنگ به هدف های خود برسد، زیرا جنگ به جهت انهدام عمومی خواهد شد. اما بعضی دیگر

بر جنگ‌های محدود به عنوان يك وسیلهٔ سیاسی تکیه می‌کنند . و بعضی دیگر بر توانایی فرود آوردن ضربهٔ اول و استراتژی آن اشاره می‌کنند .

دیپلوماسی بر حسب سنت همیشه به وسیلهٔ دیپلومات‌هایی که به دولت‌های دیگر معرفی می‌شده‌اند، اعمال می‌شده‌است، اما رؤسای دولت‌ها و وزیران خارجه نیز رفته رفته هر چه بیشتر در این کار شرکت می‌کنند . در گذشته دیپلوماسی عمل دو جانبه بود ، جز در موارد نادری که پس از جنگ‌ها کنفرانسی از دیپلومات‌ها تشکیل می‌شد، اما با پیدایش جامعهٔ ملل دیپلوماسی از راه کنفرانس از حالت استثنا به صورت قاعدهٔ کلی درآمد و دیپلوماسی که در گذشته مخفیانه اعمال می‌شد، امروزه دست‌کم چیزی از آن به صورت علنی درآمده و در پیش چشم عموم انجام می‌شود و افکار عمومی را در نظر می‌گیرد.

دیکتاتوری پرولتاریا (Dictature du Proletariat)

عبارتست از قدرت دولتی طبقهٔ کارگر که در نتیجهٔ انحلال نظام سرمایه‌داری و در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی ایجاد می‌گردد . دیکتاتوری پرولتاریا محتوی اساسی انقلاب سوسیالیستی و شرط اساسی انجام آن و نتیجهٔ اساسی پیروزی آن است. آموزش مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا از مهمترین اصول تئوری مارکسیسم-لنینیسم است. پرولتاریا از قدرت دولتی خود ، از مبادات سیاسی خود برای درهم‌شکستن مقاومت استثمارگران، برای تحکیم پیروزی انقلاب، برای جلوگیری از هر گونه تشبث به خاطر بازگرداندن قدرت بورژوازی، برای دفاع در مقابل تجاوزات ارتجاع بین‌المللی استفاده می‌کند. با اینحال دیکتاتوری پرولتاریا فقط به معنای اعمال جبر علیه طبقات استثمارگر نیست. عمل اصلی دیکتاتوری پرولتاریا عملی خلاق و سازنده است. دیکتاتوری پرولتاریا وسیله‌ای است برای جلب تودهٔ عظیم زحمتکشان به سوی طبقهٔ کارگر و بسیج آنها در ساختمان جامعهٔ نو- جامعهٔ سوسیالیستی .

دیکتاتوری پرتاریا اساسی ترین وسیله تحول بنیادی و همه جانبه در همه شئون حیات جامعه، در اقتصاد و سیاست و فرهنگ و طرز زندگی و تربیت کمونیستی توده‌ها و بنای جامعه سوسیالیستی است. دیکتاتوری پرتاریا افزار عمده میسای برای ساختمان سوسیالیسم است.

دیکتاتوری پرتاریا نتیجه قانونمند رشد مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری است و زمینه را برای اجرای وسیع‌ترین دموکراسی به سود توده زحمتکش علیه اقلیت استثمارگر آماده می‌کند. حال آنکه دموکراتیک‌ترین شکل جمهوری بورژوازی جز دیکتاتوری اقلیت استثمارگر بر اکثریت محروم چیزی نیست.

شالوده دیکتاتوری پرتاریا و اصل عالی آن عبارتست از اتحاد بین طبقه کارگر و دهقانان با رهبری طبقه کارگر. پایه اجتماعی دیکتاتوری پرتاریا ضمن ساختمان جامعه سوسیالیستی مرتباً وسیع‌تر و محکم‌تر می‌شود. نیروی رهبری کننده اساسی در سیستم دیکتاتوری پرتاریا حزب کمونیست این گردان پیشاهنگ طبقه کارگر است. در این سیستم سازمان‌های مختلف توده‌ای و صنفی زحمتکشان (سندیکاها، کتوپراتیوها و غیره)، احتمالاً سایر احزاب که دیکتاتوری پرتاریا و اصل بنای سوسیالیسم را پذیرفته‌اند، مجالس ملی و محلی نمایندگان زحمتکشان وارد می‌شوند.

دیکتاتوری پرتاریا نه تنها مغایر با دموکراسی سوسیالیستی نیست بلکه ضامن آن است، ضامن آنکه دموکراسی به خلاق خدمت‌کند و از منافع توده زحمتکش یعنی اکثریت عظیم جامعه حمایت نماید و در قبال توطئه‌های ضد انقلابی داخلی و تجاوزات امپریالیستی حفظ گردد، زیرا دموکراسی تا زمانی که تضاد طبقاتی وجود دارد، همیشه مسئله‌ای طبقاتی است.

از نظر تاریخی نخستین شکل دیکتاتوری پرتاریا کمون پاریس (۱۸۷۱) بود که مارکسیسم را با تجربیات تاریخی بسیار گرانبهایی غنی ساخت. این «نخستین یورش به سوی افلاک» به مارکس امکان داد درباره شکل دولتی جامعه آینده، نتیجه‌گیری لازم را به عمل آورد. مارکس نوشت:

«مبارزه طبقاتی ناگزیر به دیکتاتوری پرلتاریا می انجامد
و... دولت دوران گذار... چیز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی
پرلتاریا نمی تواند باشد.»

شوراها شکل دیگر دیکتاتوری پرلتاریا است که لنین آن را در نتیجه
تجربه انقلابات روسیه (۱۹۰۵ و ۱۹۱۷) کشف کرد. لنین خاطر نشان ساخت
که مسئله دیکتاتوری پرلتاریا مسئله عمده مبارکسیسم است. او در قبال
دموکراسی بورژوازی که بیانگر منافع اقلیت است شمارگر است دیکتاتوری
پرلتاریا را عرضه می داشت که در جامعه طبقاتی نوع جدید و عالی تر
دموکراسی است، بیانگر منافع اکثریت قاطع مردم است و موجبات شرکت کاملاً
وسیع مردم را در اداره جامعه و دولت فراهم می سازد. درباره شکل شوراها
لنین نوشت:

« آن از هر جمهوری پارلمانی بورژوازی به مراتب
دمکراتیک تر است. حکومتی است که درهای آن به روی همگان گشوده
است. تمام فعالیت خود را در انتظار توده ها انجام می دهد. مناسب
حال توده ها است و از توده ها ریشه می گیرد.»

دموکراسی توده ای شکل جدیدتر دیکتاتوری پرلتاریا است که پس از جنگ
دوم جهانی پدید شد. هر خلقی می تواند با انقلاب سوسیالیستی خود، شکل
جدیدی از دموکراسی سوسیالیستی برای توده ها، شکل جدیدی از دیکتاتوری
پرلتاریا را ایجاد و تجربه تاریخی را غنی تر کند. در هر حال این تجربه نشان
می دهد که در شرایط تضاد طبقاتی، پرلتاریا نظام نوین را تنها به اتکا قدرت
دولتی خود می تواند بنانهد.

دیکتاتوری پرلتاریا خود هدف نیست بلکه يك ضرورت تاریخی و تنها
وسیله گذار به جامعه بدون طبقات و بدون دیکتاتوری است. طی دوران
ساختمان سوسیالیسم دیکتاتوری پرلتاریا تغییر می پذیرد و اشکال و طرز عمل
آن تحول می یابد و طی يك پروسه طولانی و تدریجی، دولت دیکتاتوری پرولتاریا
به صورت دولت تمام خلق درمی آید. گذار از دیکتاتوری پرلتاریا به سازمان

سیاسی تمام خلق به هیچوجه به معنای تضعیف دولت سوسیالیستی نیست، برعکس فقدان تضاد آشتی ناپذیر طبقاتی در این مرحله و تحکیم دایمی وحدت معنوی- سیاسی سراسر جامعه و وسیع ترین شالوده اجتماعی را برای دولت تمام خلق فراهم می سازد .

رشد نظام دولتی سوسیالیستی در زمینه سیاسی به معنای رشد مداوم دموکراسی سوسیالیستی شرکت هرچه بیشتر مردم در رهبری امور و حل کلیه مسایل دولتی و اجتماعی به دست خود توده زحمتکش است .

دیوار چین

يك دیوار بسیار عظیم و طویل است که طی چندین قرن با کار متوالی میلیون ها نفر در قسمت شمالی چین ساخته شد. قسمت مهم ساختمانسی این دیوار به ویژه در قرن سوم قبل از میلاد صورت گرفت. دیوار مزبور از استان گان سو تا دریای زرد امتداد داشته و هدف از ساختن آن جلوگیری از یورش ها و شیخون ها و حملات قبایل و عشایر شمالی و حفاظت مناطق واقع در جنوب آن بوده است. این دیوار قریب به چهار هزار کیلومتر درازا و تا ۱۰ متر بلندی و هفت متر پهنا دارد و اکنون بخش مهمی از آن ویران شده است. با این وسیله دفاعی بی سابقه قسمت مهمی از سرزمین چین باستان از نواحی دیگر شمالی مجزا شد. اصطلاح دیوار چین در مباحث سیاسی و اجتماعی به معنای وسیله جدا کردن کامل، مجزا کردن قطعی، ایجاد سد غیر قابل عبور و نظایر این مفاهیم مورد استعمال فراوان دارد. مثلاً وقتی می گوئیم بین انقلاب بورژوا دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در عصر ما دیوار چین وجود ندارد یعنی در صورت رهبری طبقه کارگر می توان از یکی به دیگری گذشت و این دوازهم کاملاً «مجزا نیستند» یا وقتی می گوئیم رژیم نمی تواند بین حزب طبقه کارگر و توده مردم زحمتکش دیوار چین ایجاد کند یعنی آنکه هرگز قادر نخواهد بود پیوندهای بنیادی بین حزب و زحمتکشانش را قطع کند و بین

رادیکالیسم (Radicalisme)

رادیکال در لغت به معنای اساسی بنیادی و ریشه‌ای است. رادیکالیسم در مفهوم عام به معنای مشی کسانی است که طرفدار اقدامات قطعی هستند. در اصطلاح رایج، رادیکالیسم بورژوازی نیز وجود دارد و آن به یک جریان سیاسی گفته می‌شود که در آغاز برنامه خود مطالبات جدی و خواست‌های اصلاحاتی و دمکراتیک در چارچوب دوران سرمایه‌داری مطرح می‌کرده است و در واقع بیانگر منافع قشرهای خرده بورژوازی بوده است. در زمان حاضر اهزایی که در کشورهای امپریالیستی واژه رادیکال را به دنبال نام خود یدک می‌کشند اغلب به هر به‌ای در دست مخالف انحصاری بدل شده و در هر صورت عجز خود را از ایجاد تغییرات واقعاً دمکراتیک ثابت کرده‌اند.

در مفهوم عام همچنان واژه رادیکال به معنای بنیادی و قاطع به کار می‌رود مثلاً در عبارت « ما خواهان تحولات رادیکال هستیم » و یا « فلان مسئله احتیاج به تغییرات رادیکال دارد » که به معنای قاطع ریشه‌ای و بنیادی است.

راسیسم (Racisme)

راسیسم یا نژادپرستی از کلمه « راس » به معنای نژاد مشتق است. راسیسم یک « تئوری » ضد علمی و ارتجاعی است که میان نژادهای مختلف از لحاظ استعداد و قدرت فکری عدم تساوی قایل است و گویا طبیعت از آغاز نژادها را متفاوت، یکی را عالی و دیگری را پست، خلق کرده است. نژاد پرستان با این « تئوری » عمیقاً ارتجاعی و ضد انسانی منکر برابری انسان‌ها و حقوق مساوی برای آنها می‌شوند، درحالی که علم و تجربه ثابت کرده است که تفاوت‌های نژادی، صوری و فرعی بوده، از نظر رشد استعداد و امکانات

معنوی و فکری و فعالیت اجتماعی و علمی هیچگونه اهمیتی ندارند.

محافل ارتجاعی کشورهای سرمایه‌داری با اتکاء به تئوری نژادپرستی سیاست ضدانسانی تبعیض نژادی و ستم ملی را اعمال می‌کنند، اقلیت‌های ملی و نژادی را در داخل کشور و یا ساکنین مستعمرات را تحت فشارهای گوناگون مادی و معنوی قرار می‌دهند، حقوق آنان را پایمال می‌کنند و نسبت به آنها جنایات فجیع مرتکب می‌شوند. اقداماتی که در ایالات متحده امریکا علیه سیاهپوستان و بومیان «سرخ پوست» و یا در رودزیا و افریقای جنوبی علیه اکثریت سیاهپوست این کشور انجام می‌گیرد، همه آشکار است. علیرغم اعلامیه حقوق بشر، سیاست تبعیض نژادی که بر تئوری را سیسم متکی است همچنان در قسمت مهمی از جهان سرمایه‌داری بیداد می‌کند.

علوم انسان‌شناسی و مردم‌شناسی و تاریخ و همچنین تجربه کشورهای سوسیالیستی که در آنها ستم ملی ریشه کن شده و نیز نمونه‌های فراوان کسانی که از نژادهای مختلف بوده و استعداد و نبوغ خود را در زمینه‌های مختلف علمی، ادبی، هنری، اجتماعی، سازماندهی و غیره به اثبات رسانده‌اند، رشته‌های پوسیده تئوری کاذب نژادپرستی را از هم می‌درد. تمدن، پیشرفت، سلم و تکنیک و فرهنگ در انحصار و امتیاز نژاد خاصی نیست، عقب‌ماندگی در این یا آن زمینه معلول عوامل اجتماعی و سیاسی و ناشی از استعمار و استثمار است.

رفرم (Réforme)

رفرم که به فارسی آن را اصلاح (و اغلب به صورت جمع - اصلاحات) می‌گویند اقداماتی است که برای تغییر و تعویض برخی از جنبه‌های حیات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی صورت می‌گیرد بدون آنکه بنیاد جامعه را دگرگون سازد. از این قبیل است رفرم ارضی، رفرم اداری، رفرم آموزشی، رفرم بازرگانی، رفرم انتخاباتی و غیره.

رفرم آنچنان تغییراتی است که از چارچوب نظام اجتماعی معین فراتر نمی‌رود و تناسب قوای سیاسی لحظه موجود را کم و بیش منعکس می‌سازد. رفرم یا اصلاحات در هر عرصه‌ای از حیات جامعه محصول مبارزه طبقاتی است، ولی طبقه حاکمه می‌کوشد برای دفع فشار طبقه کارگر و سایر زحمتکشان تنها به آن رفرم‌هایی اکتفا ورزد که به موجودیت و تسلط آن صدمه نزنند و هدفش تثبیت وضع و جلوگیری از تحول بنیادی است و البته در جریان عمل همیشه سعی دارد آنچه را که به زور از دستش گرفته‌اند دوباره بگیرد یا به شکل نیمه تمام و منته شده و کار را فیصله دهد.

اقدامات و تدابیری که در کشور ما طی سالیان اخیر در زمینه‌های مختلف صورت گرفته و می‌گیرد نمونه‌هایی از رفرم است. این اقدامات بدون آنکه خصلت طبقاتی جامعه را عوض کند و یا ماهیت رژیم را دگرگون سازد در جنبه‌های مختلف حیات جامعه تغییراتی بوجود می‌آورد که از یکطرف ثمره فرعی مبارزه انقلابی زحمتکشان و نیروهای ترقیخواهی است که به پیروزی قطعی نرسیده‌اند ولی تأثیر خود را بر حیات جامعه باقی گذاشته‌اند و از سوی دیگر منعکس کننده رشد قدرت سیاسی و اقتصادی سرمایه‌داری و کوشش هیئت حاکمه برای استقرار و نفوذ هر چه بیشتر این نظام مبتنی بر استثمار در شئون مختلف است. این مسأله تدابیر و اقدامات اصلاحی برخلاف عناوین ساختگی نظیر «انقلاب سفید» و «انقلاب شاه و مردم» که به روی آن می‌گذارند بهیچوجه يك انقلاب نیست و تحولی بنیادی و چرخشی اصیل و عمیق در شالوده اجتماع وارد نمی‌کند، بلکه سرمایه‌داری را که بیش از يك قرن پیش در کشور ما پدید شده و در نیم قرن اخیر کم و بیش در اغاب شئون ریشه دوانده و گسترده شده با آهنگی سریع‌تر رشد می‌دهد، قدرت و تسلط بورژوازی را مستحکم‌تر می‌کند و بر همین شالوده تغییراتی در جنبه‌های مختلف حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پدید می‌آورد. شاه در اسفند سال ۱۳۴۳ در کنفرانس اقتصادی گفت که ما به این رفرم‌ها از بالاتن دادیم تا از انقلاب از پایین جلوگیریم. در انقلاب مسئله

اساسی، قدرت حاکمه، قدرت دولتی است، زیرا عاملی که انجام تحولات و قشرهای انقلابی و دفاع از این تحولات و توسعه دامنه آن را تأمین می‌کند همان انتقال قدرت حاکمه به دست طبقات و قشرهای اجتماعی جدید است. انقلاب و رفرم دو مفهومی هستند که همیشه در محور ایدئولوژی و سیاست جنبش کارگری قرار داشته‌اند. استراتژی و تاکتیک صحیح و لینی احزاب کمونیست درک رابطه دیالکتیکی بین این دو مفهوم و روش اصولی در قبال آنها را ایجاد می‌کند. ولادیمیر ایلیچ لنین می‌نویسد:

«مفهوم رفرم بدون شك بامفهوم انقلاب متناقض است.

فراموش کردن این تناقض و عدم توجه به مرز میان این دو مفهوم موجب بروز اشتباهات جدی می‌گردد. ولی این تناقض مطلق و این مرز جامد نیست، بلکه زنده و متحرك است. در هر مورد مشخص باید آن را معین کرد.»

این گفته لنین راهنمای همه احزاب انقلابی است. اینک همزمان با تغییر تناسب قوا در عرصه جهانی و هنگامی که سوسیالیسم به نیروی قاطع و تعیین کننده بدل می‌شود با افزایش قدرت مشکل طبقه کارگر، با توسعه نفوذ آن در سایر قشرهای جامعه و با اتخاذ سیاست صحیح از طرف احزاب کمونیست، اهمیت رفرم در مبارزه پرولتاریا افزایش می‌یابد. مجله «صلح و سوسیالیسم» نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری نوشته است: رفرم‌هایی که قبل از تحول انقلابی سرمایه‌داری به سوسیالیسم انجام می‌گیرد نقش مهمی دارند. این رفرم‌ها وسیله‌ای هستند برای بهبود وضع طبقه کارگر در همان چارچوب رژیم سرمایه‌داری. این رفرم‌ها بقایای مناسبات ماقبل سرمایه‌داری را از بین می‌برند و به انجام وظایف عملی نشده انقلاب‌های بورژوا-دمکراتیک و توسعه مبارزه ضد انحصارات کمک می‌کنند و مقدمات عینی لازم را برای گذار به سوسیالیسم فراهم می‌سازند. در جریان مبارزه برای تحقق این رفرم‌ها توده مردم تجربه سیاسی کسب می‌کنند. به ویژه به محدودیت دامنه تحولاتی که در چارچوب جامعه سرمایه‌داری انجام

می‌گیرد یقین حاصل می‌کنند. مبارزه در راه رفرم، زحمتکشان را به ضرورت تحولات انقلابی قاطع متقاعد می‌سازد و اکثریت توده‌ها را به سوی انقلاب جلب می‌کند.

کمونیست‌ها در عین حال که برای انجام قاطع و پیگیر رفرم‌ها، بهبود وضع زندگی زحمتکشان و تغییر در وضع اقتصادی و از بین بردن بقایای مناسبات ماقبل سرمایه‌داری نظیر مناسبات ارباب - رعیتی و غیره و برای اصلاحات در حیات اجتماعی و تأمین حقوق و آزادی‌های دمکراتیک و توسعه دمکراسی مبارزه می‌کنند فراموش نمی‌کنند که این تغییرات هر قدر هم مهم باشد سرمایه‌داری را از بین نمی‌برد. آنها رفرم را محصول فرعی مبارزه انقلابی می‌دانند و از آن برای بیداری و تشکل توده‌ها و تسخیر سنگری به منظور حمله به سنگر مقدم‌تر و پیشبرد هدف انقلابی خود استفاده می‌کنند.

کمونیست‌ها نه تسلیم این نظریه می‌شوند که رفرم همه مسایل را حل می‌کند و انقلاب و وجود حزب انقلابی دیگر ضرورتی ندارد و نه تسلیم این نظریه که باید با هر رفرمی مخالفت کرد و هر چه وضع بدتر باشد بهتر است. آن نظریه‌ای است راست و تسلیم طلبانه و این نظریه‌ای ماوراء چپ و ماجراجویانه. مجله «دنیا» ارگان تئوریک و سیاسی حزب ما نوشته است:

«مارکسیسم - لنینیسم مخالف رفرم نیست. اصلاحات و رفرم‌هایی را که در کادر سرمایه‌داری انجام می‌گیرند نمی‌کند. مارکسیسم - لنینیسم بر آن است که رفرم محصول فرعی انقلاب است. فشار انقلابی توده‌ها گاه که پیروز نمی‌شود هیئت حاکمه را به عقب نشینی و به تن دادن به رفرم‌ها وامی‌دارد. حزب انقلابی باید مردم را به مبارزه برای تعمیق این رفرم‌ها و واداشتن هیئت حاکمه به عقب نشینی بیشتر سوق دهد و چنانکه لنین می‌گوید از رفرم‌ها برای بسط و توسعه مبارزات طبقاتی

استفاده کند .»

اگر در داخل جنبش کارگری کسی این رفرم‌ها و تغییرات و اصلاحات را علاج دردها و راه حل مسایل و تغییر دهنده بنیان اجتماع بداند وی را رفرمیست می‌نامیم. رفرمیسم عبارتی است در مورد آن جریان سیاسی در داخل جنبش کارگری که دشمن مارکسیسم و منافع اساسی طبقه کارگر است، مبارزه طبقاتی و لزوم انقلاب را نفی می‌کند و فقط به رفرم‌ها و اصلاحاتی که در بنیاد سرمایه‌داری تأثیری ندارد دل خوش می‌کند. پس اگر رفرم و اصلاحات مربوط به تدابیر و اقدامات هیئت حاکمه است رفرمیسم عبارتی است در مورد تسلیم طلبان راست در داخل جنبش کارگری. احزاب سوسیال دموکرات راست و اعضای انترناسیونال سوسیالیستی نمونه‌های آن هستند.

رفرم ارضی

رفرم ارضی یا اصلاح ارضی عبارت است از اقدامات يك دولت برای ایجاد تغییراتی در نحوه مالکیت ارضی و طرز استفاده از زمین. در کشورهای سرمایه‌داری هدف از اصلاحات ارضی ایجاد شرایط برای رشد سریع‌تر مناسبات سرمایه‌داری درده، تضعیف مبارزه دهقانان و جلوگیری از قیام آنان است که در عین حال با حفظ منافع مالکان از طریق پرداختن غرامت یا بهای زمین به حساب دهقانان همراه است. در نتیجه اینگونه رفرم ارضی که اغلب نیم بند و ناپیگیر است سرمایه‌داران صاحب صنایع و بانک‌ها و رجال دولتی و ارتشی و سایر ثروتمندان برای چنگ انداختن بر اراضی امکان به دست می‌آورند و اشکال استثمار سرمایه‌داری (انفرادی و جمعی جانشین استثمار ماقبل سرمایه‌داری می‌شود. این قبیل رفرم‌ها اگر چه نظر اقتصادی می‌تواند موجبات استفاده از علم و تکنیک را در کشاورزی فراهم آورد و میزان محصولات کشاورزی را افزایش دهد، از نظر اجتماع به شدت پروسه تشریفاتی در روستا می‌افزاید و اکثریت عظیم دهقانان

خانه خراب می‌کند و تناقضات تازه و عمیق بوجود می‌آورد و در هر حال از حل رادیکال و نهایی مسئله ارضی عاجز است. اصلاحات ارضی در ایران نیز از همین نوع است.

در نظام سوسیالیستی هنگامی که قدرت سرمایه‌داران و مالکان برمی‌افتد و قدرت زحمتکشان استقرار می‌یابد تحولات بنیادی انقلابی همراه با رفرم ارضی واقعی و عمیق به‌سود دهقانان انجام می‌گیرد.

در دوران ما منافع خلق‌ها ایجاب می‌کند که بقایای نظام فئودالی و مناسبات مبتنی بر استثمار از طریق انجام رفرم ارضی واقعی برای همیشه ریشه کن شود. پایه‌ها و بقایای فئودالیسم فقط تحت فشار نهضت دموکراتیک مردم می‌تواند منهدم شود. فقط اصلاحات ارضی عمیق می‌تواند سدها را از سر راه ترقی نیروهای مولده بردارد، به شکل خواربار که در بسیاری نقاط از مسایل حاد است پایان بخشد و راه استفادة منطقی و علمی از همه وسایل را برای افزایش قرآورده‌های کشاورزی هموار نماید.

سوسیالیسم استثمار را از ده برمی‌اندازد، کلیه دهقانان را از لحاظ زمین تأمین می‌کند، نیروی کار آنها را بر مبنای داوطلبانه در تعاونی‌های تولید متحد می‌سازد، تکنیک معاصر را در اختیار آنها می‌گذارد و بانک‌های مادی و سازمانی وسایل پیشرفت اقتصاد کشاورزی و بهبود شرایط زندگی روستاییان را فراهم می‌آورد.

رویزیونیسم (Révisionisme)

رویزیونیسم را تجدید نظر طلبی ترجمه کرده‌اند، و مقصود از آن عبارتست از جریانی در جنبش کارگری که در اصول اساسی مارکسیسم بدون هیچگونه محمل عینی تجدید نظر می‌کند، این اصول رانفی می‌کند، آنها را تحریف می‌کند و محتوی انقلابی و اساس تعالیم مارکسیستی را از بین می‌برد به عبارت دیگر رویزیونیسم یعنی تجدید نظر کردن در برخی احکام و اصول مارکسیسم.

لنینیسم بدون آنکه شرایط عینی ضرور برای چنین تجدیدنظری وجود داشته باشد. رویزیونیسم که نفی اصول جهان بینی پرولتاریا است مستقیماً طبقه کارگر را از سلاح تئوریک خود محروم می کند و در نتیجه به سرمایه داری خدمت می کند. از همین آغاز بگوئیم، همانطور که خود مارکس و انگلس و سپس لنین به کرات خاطر نشان ساخته اند، جهان بینی پرولتاریا و سوسیالیسم علمی یک علم خلاق است، دگم نیست، یعنی نباید آن را از فرمول های آیه وار و لایتغیر در همه شئون و زمینها و در همه شرایط مرکب دانست. مارکسیسم - لنینیسم علم است و همراه با تکامل زندگی و رشد جامعه و پیدایش بدیده های نوین مرتباً غنی تر می شود و تکامل می پذیرد. قابلیت زندگی و وثیقه پیروزی مارکسیسم در همین خلاقیت آن، رابطه آن با تکامل جامعه و تعمیم تجربیات جنبش جهانی کارگری و آخرین دستاوردهای دانش نهفته است. این حکم یا آن حکم مارکسیستی که در مرحله معینی از تکامل جامعه و رشد نهضت کارگری درست است ممکن است در مرحله و شرایط دیگری درست نباشد - یعنی شرایط عینی این تکامل، تغییر و تحول و حصول در حکم معینی را ایجاب نماید. در این صورت چنین تغییر و تحولی، اجرای خلاق مارکسیسم است نه رویزیونیسم و برعکس تکرار حکم کهنه شده و منسوخ با روح و ماهیت مارکسیسم مغایر است و کار راه دگماتیسم می کشاند.

از نظر تاریخی پیدایش رویزیونیسم به دهه آخر قرن گذشته مربوط است، نماینده رویزیونیسم در آن زمان سوسیال دمکرات آلمانی به نام برنشتاین بود که آشکارا در صدد نفی اصول اساسی تعالیم مارکسیسم و جایگزین کردن آن با تئوری های دیگر بود. شکل دیگر رویزیونیسم کوششی بود که در آن زمان توسط کائوتسکی یکی دیگر از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان انجام می گرفت. وی در حرف مارکسیسم را قبول داشت ولی در عمل وزیر جملات به ظاهر مارکسیستی اصول اساسی آن را رد می کرد. رویزیونیست ها مدعی اند که تعالیم مارکسیستی دیگر کهنه شده و بدین وسیله آموزش

مارکسیستی را که تنها راه تحول بنیادی جامعه و استقرار سوسیالیسم است از محتوی انقلابی خود خالی می‌کنند. نفی ضرورت انقلاب و انتقال قدرت به دست پرولتاریا و نفی نقش رهبری کننده حزب مارکسیستی - لنینیستی، نفی مبارزه طبقاتی، نفی اصول انترناسیونالیسم پرولتری، نفی اصول لنینی ساختمان حزب به مثابه یک سازمان منضبط انقلابی و از جمله سانترالیسم دمکراتیک از جنبه‌های گوناگون رویزیونیسم است.

از نظر فلسفی رویزیونیسم در اصول دیالکتیک ماتریالیستی تجدید نظر می‌کند؛ ایدآلیسم و ذهنی‌گری را به جای آن می‌نشانند، مبارزه اضداد و گذار تحولات کمی را به تغییرات کیفی نفی می‌کند، حرکت و جنبش را یک جریان ساده رشد و تحول آرام کمی جلوه گر می‌سازد و بر این شالوده تئوری تغییر تدریجی و آرام جامعه سرمایه‌داری و رفرمیسم را بنامی نهی مطلق کردن مبارزه عینی و قانونی و راه تحولات پارلمانی از جنبه دیگر شیوه عمل رویزیونیستی است. مارکسیسم با رویزیونیسم مخالف است و برخورد انتقادی و خلاق به تئوری، ارزیابی و سنجش جهت آن در پرتو حوادث و واقعیات و دستاوردها و تجارب و درس‌های مثبت و منفی و سپس غنی کردن آن با احکام نوین و کنار گذاردن احکام و مقولات کهنه شده را شیوه صحیح می‌داند. مثلاً در شرایط نیمه دوم قرن نوزدهم، در مرحله سرمایه‌داری ماقبل انحصارات، مارکس و انگلس، تئوری انقلاب همزمان در همه کشورهای یا تقریباً همه کشورهای پیش افتاده را مطرح می‌ساختند. تئوری لنین دایر بر امکان انقلاب سوسیالیستی تنها در یک کشور، رویزیونیسم نبود، بلکه تکامل خلاق تعالیم مارکس و انگلس در شرایط جدید تکامل سرمایه‌داری یعنی دوران امپریالیسم و رشد ناموزون اقتصادی و سیاسی کشورهای امپریالیستی بود.

در بحث مربوط به رویزیونیسم یک نکته دیگر را هم باید خاطر نشان ساخت و آن اینکه رویزیونیسم در احکام و اصول مارکسیستی - لنینیستی هم از چپ و هم از راست صورت می‌گیرد. رویزیونیسم راست در جهت منافع

مستقیم بورژوازی، انصراف از انقلاب اجتماعی، کرنش و تسلیم در مقابل سیر خود به خودی و خلاصه در جهت اپورتونیسیم و رفرمیسم عمل می‌کند و رویزیونیسم چپ یعنی تجدید نظر در اصول و احکام مارکسیستی در جهت روحیات انقلابی نمای کاذب خرده بورژوازی و تازاندن و تسریع تحمیلی پروسه تکامل اجتماع در جهت ماجراجویی و ناچیز گرفتن عوامل عینی و غیره.

گروه «چپ روها» در نهضت کارگری در حقیقت اصول و احکام مارکسیستی دست به رویزیونیسم از چپ زده‌اند. تبلیغات چپ‌نمای آنها پیرامون تازاندن انقلاب در جهان و در درون همه کشورهای از راه توسل به اعمال قهر و آن‌هم تنها به صورت جنگ پارتیزانی بدون آنکه شرایط عینی و ذهنی برای این تحول به معنای علمی کلمه نضج یافته باشد، نمونه این رویزیونیسم و مفایر با تعالیم مارکسیستی - لنینیستی است.

رویزیونیسم راست ناشی از تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و رویزیونیسم چپ ناشی از روحیات خرده بورژوازی در جنبش کارگری است. اتهامات رویزیونیست‌های چپ که احزاب کارگری و کمونیستی جهان را رویزیونیست می‌خوانند در این واقعیت تغییری نمی‌دهد. مارکسیسم - لنینیسم این علم خلاق و راهنمای عمل، تنها تئوری و ایدئولوژی پرولتری انقلابی است.

ژئوپلیتیک (Géopolitique)

از دو کلمه «ژئو» به معنای زمین و «پلیتیک» به معنای سیاست ترکیب یافته و عبارت از یک تئوری ارتجاعی است که سعی می‌کند سیاست خارجی کشورهای امپریالیستی را به کمک عوامل جغرافیایی توضیح دهد. هدف اصلی آن موجه جلوه‌گر ساختن اشغال زمین‌های بیگانه و برده کردن سایر خلق‌هاست. مثلاً فاشیست‌های هیتلری می‌خواستند ثابت کنند که آلمان

احتیاج به فضای حیاتی دارد و جنگ برای اشغال سرزمین‌های همسایه و به دست آوردن مستعمرات حق آلمان است. هم اکنون «مخالف تجاوزه گرامر ایلیک به کمک امپریالیست‌های امریکایی نیز با اشغال سرزمین‌های عربی در واقع به این «تئوری» عمل می‌کنند. اصل و منشأ تئوری «نیاخاک» پان ایرانیست‌ها نیز از همین جا آب می‌خورد.

سانترالیسم دمکراتیک

(Centralisme démocratique)

از نظر لغوی این عبارت مرکب از دو کلمه سانترالیسم به معنای مرکزیت و دمکراتیک صفت از واژه دمکراسی می‌باشد و از این جهت گاه آن را مرکزیت دمکراتیک هم ترجمه کرده‌اند. اصل سانترالیسم دمکراتیک نظیر اصل رهبری جمعی از اصول «هم تشکیلاتی در حزب طرازنوین است. اصل سانترالیسم دمکراتیک مناسبات میان رهبری و اعضای حزب، میان ارگان‌های مافوق و مادون، میان اعضای حزب و حزب را در مجموع خود منعکس می‌سازد. مفهوم آن در چند کلمه عبارتست از انتخابی بودن تمام ارگان‌های حزبی، وظیفه ارگان‌های رهبری در «ورد گزارش دادن مرتب، انضباط دقیق حزبی، تبعیت اقلیت از اکثریت و اجرای تصمیمات سازمان‌های بالاتر. دمکراسی و مرکزیت دو جنبه یک اصل واحد را در حیات داخل حزبی تشکیل می‌دهند و اجرای دقیق آن شرط ضروری زندگی داخلی احزاب مارکسیستی - لنینیستی است. در بعضی از احزاب غیر پرولتری نیز در این باره سخن گفته می‌شود، ولی نه در سازمان‌های بورژوازی و نه در احزاب فرمایشی و دستوری، عملاً و واقعاً این اصل اساسی مراعات نمی‌گردد؛ نه انضباط و مرکزیتی در کار است و نه بیان آزاد عقاید و دمکراسی و انتخاب واقعی ارگان‌های رهبری. یک حزب کارگری، یک حزب طراز نوین که دارای جهان - بینی مارکسیستی - لنینیستی و برنامه عمل روشن است، نمی‌تواند فعالیت

خود، زندگی درون حزبی را جز برای این اساس شالوده‌ریزی کند. حزب طبقه کارگر يك ارگانيسم تكامل يابنده است و مثل هر پدیده ديگر، تكامل آن نتيجه مبارزه اضداد در درون آن است. حزب نیز بر اثر مبارزه درون حزبی رشد و تكامل می‌يابد و تصور حزب بدون تضاد و مبارزه درونی تصوری است غير ديالكتيکی و خارج از دنیای واقعیت. منتهی این مبارزه درون‌حزبی و جنبش و جوشش حیات‌زای داخل حزبی می‌بایست در همه شرایط بر اصولی که سانتراليسم دمکراتیک از آنها است متکی باشد.

در حقیقت تنها اجرای دقیق و واقعی این اصل است که شرایط لازم برای رهبری جمعی را فراهم می‌آورد و عناصر اتفاقی و تحليل‌های يك‌جانبه را در تدوین سیاست حزب و در نحوه اجرای آن طرد می‌کند.

سانتراليسم به معنای اینست که :

- ۱- حزب برنامه و اساسنامه واحدی دارد.
 - ۲- حزب دارای يك ارگان عالی رهبری است که کنگره حزبی و در فاصله میان دو کنگره کمیته مرکزی آن را تشکیل می‌دهد.
 - ۳- کلیه ارگان‌های حزبی تابع مرکزند. ارگان‌های پایین تابع ارگان‌های مافوق و اقلیت تابع اکثریت است.
 - ۴- در حزب انضباط آگاهانه و محکمی حکمفرماست که برای کلیه اعضای حزب طراز نوین از بالا تا پایین بدون استثنا یکسان است.
- دمکراسی به معنای اینست که :

- ۱- تمام ارگان‌های رهبری حزب از صدر تا ذیل انتخابی است.
- ۱- هر ارگان رهبری موظف است منظمأ در برابر ارگانی که او را انتخاب کرده گزارش دهد.
- ۳- طرح و بحث مسایل سیاسی و تشکیلاتی در مجامع حزبی و طبق مقررات حزبی از حقوق لاینفک اعضای حزب است.

ارگان‌های حزبی موظفند به نظریات توده‌های حزبی توجه کنند
 و تجارب آنها را مورد مطالعه قرار دهند و از آن بهره گیرند.
 بدین ترتیب سانترالیسم و دموکراسی دو روی یک مدال هستند که
 یکی بدون دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد. دموکراسی بدون مرکزیت
 به لیبرالیسم و هرج و مرج و آشفتگی سازمانی و انحلال وحدت اراده و عمل
 مبدل می‌شود. سانترالیسم بدون دموکراسی به اعمال روش‌های فرماندهی
 و تخریب و بریدن از توده‌های حزبی منتهی می‌شود. اگر اصل سانترالیسم
 دموکراتیک بدون خدشه رعایت گردد، دموکراسی درون حزبی به
 سانترالیسم محکم و سالم کمک می‌کند و سانترالیسم درون حزبی نیز به
 دموکراسی لازم یاری می‌رساند. از آنچه گفته شد اهمیت اصل سانترالیسم
 نه تنها از نظر تشکیلاتی بلکه از نظر سیاسی نیز برای تعیین سیاست
 صحیح و استراتژی و تاکتیک درست در مبارزه برون حزبی روشن می‌شود.
 واضح است که بنایه شرایط و اوضاع ممکن است یکی از دو جهت این
 اصل تقویت یابد. مثلاً در شرایط کار مخفی هنگامی که دشمن با تمام وسایل
 و نیرو علیه حزب برخاسته و سازمان‌های آن را در معرض ضربات شدید قرار
 می‌دهد دموکراسی حزبی ناچار محدود می‌شود، تشکیل کنگره‌ها و کنفرانس‌ها
 غیرممکن می‌شود، انتخاب ارگان‌های رهبری اکثر آجای خود را به انتصاب
 افراد می‌دهد، تماس و ارتباط مستقیم با توده‌های حزبی محدود می‌شود.
 ولی در صورت این شرایط گذرامت. وظیفه حزب طراز نوین است که
 به خاطر بقا و رشد حزب، به خاطر تعیین سیاست اصولی و درست، به خاطر
 پرورش آردان‌های حزبی، اصل خدشه ناپذیر سانترالیسم دموکراتیک را
 اجرا نماید. این اصل اساسی زندگی تشکیلاتی حزب طبقه کارگر و از مهم‌ترین
 وجوه تمایز آن با سایر دستجات و احزاب غیر پرولتری و فرمایشی است.

سخن پنجم

به معنای خائنین پنهانی است که در خدمت دشمن قرار دارند و در

پشت جبهه به عملیات خرابکارانه دست می‌زنند. عبارت ستون پنجم نخستین بار در زمان جنگ‌های داخلی اسپانیا در سال‌های ۳۹-۱۹۳۶ به کار برده شد. در آن هنگام ارتجاع داخلی به فرماندهی فرانکو به کمک فاشیست‌های آلمانی و ایتالیایی علیه مردم اسپانیا و دولت جمهوری نو بنیاد می‌جنگیدند. ژنرال مولا یکی از سرکردگان سپاه فرانکو در رأس چهار ستون ارتشی به سوی ماسدريد پيش می‌رفت تا جمهوری خواهان را درهم شکنند. او در آن هنگام گفت من يك ستون پنجم هم در داخل مادريد دارم. مقصود او خائنینی بودند که در داخل شهر پنهانی به سود فرانکو و علیه زحمتکشان انقلابی خرابکاری می‌کردند. از آن پس ستون پنجم برای نشان دادن خائنین و عمال دشمن در داخل يك حزب یا سازمان یا کشور به کار می‌رود.

سرمایه‌داری (Capitalisme)

سرمایه‌داری آن مرحله از تکامل اجتماعی - اقتصادی است که جانشین فئودالیسم می‌شود. سرمایه‌داری آخرین نظام مبتنی بر استثمار است و برشالوده مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بر وسایل تولید و استثمار استوار است.

تولید کالایی: تقریباً همه چیز در این دوران شکل کالا به خود می‌گیرد و اصل خرید و فروش بر کلیه شئون اقتصادی حکومت دارد. تولید کالایی قدیم‌تر از تولید سرمایه‌داری است و در جوامع پیش از سرمایه‌داری نیز وجود داشته است. در مرحله تلاشی فئودالیسم تولید کالایی ساده بر پایه پیدایش تولید سرمایه‌داری قرار می‌گیرد و بالاخره در دوران سرمایه‌داری است که تولید کالایی تفوق کامل حاصل کرده و تمام رشته‌های تولید را در برمی‌گیرد. نیروی کار در جامعه سرمایه‌داری، خود به کالا مبدل می‌شود. تولید کالایی ساده پیشه‌وران و دهقانان بر پایه کار انفرادی تولید کننده قرار دارد، در حالی که تولید کالایی سرمایه‌داری بر مبنای استفاده از کار

افراد دیگر استوار است. مرحله ابتدایی تولید سرمایه‌داری همگساری ساده (Coopération) سرمایه‌داری خوانده می‌شود که شکلی از اجتماعی شدن کار است و سرمایه‌دار عده‌ای از کارگران مزدبگیر را اجیر می‌کند تا با هم و به موازات هم کار مشخصی را انجام بدهند (مثل برخی از کارگاه‌های قالیبافی ایران). در این شکل به علت کار جمعی، دروسایل تولید صرفه‌جویی می‌شود و میزان باروری و سرعت کار افزایش می‌یابد. مرحله بعدی ایجاد مانوفاکتورها است که از نظر لغوی به معنای کارگاه دستی است عبارت از آن تولید سرمایه‌داری است که برپایه سیستم کار و تکنیک پیشه‌وری قرار دارد. مثلاً وقتی در یک کارگاه، پیشه‌ورانی که هر یک دارای تخصص جداگانه هستند، همراه باهم کار می‌کنند ولی مجموع کار آنها کالای مشخصی را بوجود می‌آورد؛ یا وقتی که هر کارگر قسمتی از کار ساختن یک کالا را اتمام می‌دهد. مانوفاکتورها شرایط لازم را برای گذار به تولید ماشینی آماده ساختند و به همین جهت حد واسط بین تولید پیشه‌وری و صنعت بزرگ مکانیزه محسوب می‌شوند (به‌عنوان مثال یک کارگاه میل سازی که در آن سراج و نجار و خیاط و غیره کار می‌کنند).

از نظر تاریخی رشد مناسبات تولیدی سرمایه‌داری در اروپای غربی از قرون وسطی آغاز می‌شود. ولی در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم است که تولید ماشینی آغاز می‌شود. کارخانجات مجهز با ماشین و تکنیک صنعتی جای مانوفاکتورها و کارگاه‌های پیشه‌وری را می‌گیرد، در کشاورزی، مؤسسات بزرگ سرمایه‌داری تأسیس می‌گردند که در آن کارگر کشاورزی مزد بگیر، همراه با ماشین‌های کشاورزی کار می‌کند.

قانون اساسی و قوه محرکه تولید سرمایه‌داری، قانون اضافه‌ارزش است. کار کارگر مزدبگیر علاوه بر ارزش نیروی کار که به صورت دستمزد به خود کارگر می‌رسد ارزش بیشتری ایجاد می‌کند که به رایگان به صورت سود به دست سرمایه‌دار می‌رسد. این قسمت، ارزش اضافی نام دارد و اساس استثمار طبقه کارگر در جامعه سرمایه‌داری و منبع ثروت سرمایه‌داران را

تشکیل می‌دهد. در دوران سرمایه‌داری کارگر ظاهراً آزاد و مالک نیروی-کار خود است ولی او مجبور است برای ادامه زندگی نیروی کار خود را به سرمایه‌دار که دارای وسایل تولید است بفروشد. در این دوران صاحبان صنایع، مالکین و بازرگانان، بانکداران و کولاکها (یعنی روستائینان سرمایه‌دار) که بهره‌کشانشانند، کارگران مزد بگیر. و دهقانان زحمتکش را استثمار می‌کنند.

دولت سرمایه‌داری صرفنظر از شکل خود؛ از دمکراسی بورژوازی گرفته تا انواع دیکتاتوری‌های نظامی یا فاشیستی، در هر حال آلت تسلط سرمایه بر کار و حامی و مدافع منافع استثمارگران است. تمام روبنای جامعه - سیاسی، قضایی، هنری، مذهبی و غیره - در خدمت حفظ این استثمار قرار داد. طبقات اصلی در دوران سرمایه‌داری عبارتند از سرمایه‌دارها و کارگران.

سرمایه‌داری از نظر تکامل جامعه بشری نسبت به فئودالیسم دوران مرفقی‌تری است، بدین معنا که به موقع خود سدهایی را که در مقابل رشد نیروهای تولیدی وجود داشت برطرف کرده و جامعه را به جلو برد. سرمایه‌داری با توسعه تولید، با جمع کردن میلیون‌ها کارگر در کارخانه‌ها رفا بریک‌ها و اجتماعی کردن پروسه کار به تولید خصالت اجتماعی می‌بخشد، ولی حاصل کار به وسیله سرمایه‌داران تصاحب می‌گردد، یعنی خصالت خصوصی دارد. این تضاد اساسی سرمایه‌داری است - تضاد بین خصالت اجتماعی تولید و شکل تصاحب خصوصی سرمایه‌داری. سرمایه‌داری خود به طور عینی شالوده نابودی خویش را پی‌ریزی می‌کند، زیرا خصالت اجتماعی تولید، مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید را طلب می‌کند. در اثر این تضاد اساسی است که هرج و مرج و بحران اقتصادی پیدا می‌شود؛ تقاضا و قدرت پرداخت جامعه از بسط دامنه تولید عقب می‌ماند، بحران و رکود صنعتی هر چند گاه یکبار تولید کنندگان کوچکتر را پیش از پیش به ورشکستگی می‌کشاند، وضع طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش

به طور نسبی و حتی گاه به طور مطلق بدتر می شود. با رشد سرمایه داری
استثمار وحشیانه تر و محیلانه تر می گردد، دهقانان خانه خراب و عناصر
ورشکست شده خرده بورژوازی مرتباً فزونی می یابد، ظلم و نابرابری اجتماعی،
اختلاف طبقاتی و متم ملی شدید می شود، جنگ های غارتگرانه آلام و
مصایب فراوانی برای زحمتکشان به بار می آورد.

راه حل تمام این مشکلات جز با برانداختن تضاد اساسی جامعه سرمایه داری
یعنی ایجاد جامعه موسیالیستی بر پایه مالکیت اجتماعی بروسایل تولید
میسر نیست .

ماهیت سرمایه داری و وضع پرولتاریا در جامعه طبقه کارگر را به مبارزه
با بورژوازی طبقه سرمایه دار می کشاند. تاریخ جامعه سرمایه داری تاریخ
مبارزه بی امان طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی است که منطبق با قوانین
رشد جامعه و از مهمترین سرچشمه های تکامل سرمایه داری است .
سرمایه داری پس از آنکه نیروهای مولده را به میزان عظیمی رشد داد
خود به بزرگترین مانع پیشرفت جامعه بدل می شود . اگر قرن بیستم، این
قرن رشد عظیم نیروهای مولده و تکامل علم و فن، هنوز به فقر صدها میلیون
نفر پایان نداده و فورنم مادی و معنوی را برای همه افرادی ز زمین تأمین
نکرده گناه آن فقط به گردن سرمایه داری است . تضاد روزافزون بین
نیروهای مولده و مناسبات تولیدی موجود در مقابل ، بشریت وظیفه آزاد
ساختن نیروهای پرتوان مولده آفریده انسیان را از بند اسارت مناسبات
سرمایه داری قرارداد است تا این نیروها و دست آوردها در خیر و صلاح
جامعه مورد استفاده قرار گیرد.

وظیفه بزرگ و رسالت تاریخی پرولتاریا آن است که برای همیشه
استثمار را براندازد، سرمایه داری را نابود کند، جامعه کمونیستی بسدود
طبقات را پدید آورد. در این پیکار پرولتاریا می تواند و باید تمام توده های
زحمتکش را که از نظام سرمایه داری به تنگ آمده اند متشکل سازد و برای
از بین بردن استثمار سرمایه داری و ساختمان جامعه نوین رهبری کند.

در کشور مانیز هدف و دورنمای اجرای نقشه‌های، رژیم کنونی عبارتست از استقرار سیستم سرمایه‌داری، آنهم در کادر محدود و وابسته و به صورتی ناپیگیر، آنهم در زمانی که در مقیاس جهانی سرمایه‌داری دوران افول و زوال خود را می‌پیماید، در عصری که گذار به سوسیالیسم مضمون عمده آن را تشکیل می‌دهد.

با توسعه مناسبات سرمایه‌داری در ایران، همانطور که در سند تحلیلی از وضع کشور ما منتشره از جانب حزب توده ایران (۱۳۴۸) گفته می‌شود، نه تنها عقب‌افتادگی دیرینه ایران جبران نمی‌شود، بلکه تضادهای دردناک دیگر اجتماعی که ناشی از استثمار سرمایه‌داری و غارتگری امپریالیستی است با دردهای گذشته پیوند می‌یابد و سرانجام، با توجه به اینکه جهان معاصر در سایه انقلاب شگرف علمی و فنی با آهنگی به مراتب سریع‌تر از گذشته تحول می‌یابد، فاصله کشور ما از کشورهای پیشرفته با زهم بیشتر می‌شود. چنین دورنمایی نمی‌تواند مورد قبول هیچ ایرانی میهن‌پرست و ترقی‌خواه باشد. محققاً راه ترقی و پیشرفت کشور ما از این سونیست. با توجه به تحولات اوضاع جهان و ایران اساساً این نه تنها راه نیست بلکه گمراهی است.

سطح زندگی

درک مفهوم این اصطلاح و جوانب مختلف آن حائز اهمیت است، زیرا ما را بایکی از مقولات مهم اقتصادی که با ماهیت دوران اقتصادی - اجتماعی مربوطه دارای ارتباط است، آشنا می‌سازد و به بسیاری از عوامل فریبی‌های سطحی و بی‌پایه و سفسطه‌هایی که تعیین سطح زندگی را به عوامل فرعی و ظاهری منحصر و محدود می‌کند پاسخ می‌دهد. در ایران چنین ادعاهایی بی‌پایه و سفسطه‌های ظاهری زیاد انجام می‌شود.

سطح زندگی چیست؟ سطح زندگی اصطلاحی است که برای

نشان دادن حدود مصارف مادی و معنوی اهالی يك کشور به کار می رود . سطح زندگی به میزان و چگونگی ارضاء حوائج مادی و معنوی بستگی داشته و در فرمسیون های اقتصادی - اجتماعی و در مراحل مختلف رشد تاریخی و بر حسب کشورهای مختلف فرق می کند. سطح زندگی مستقیماً به تولید اجتماعی، درآمد اهالی، میزان مصرف کالاهای بلند مدت و کوتاه مدت و چگونگی ارضاء حوائج فرهنگی و بهداشتی وابسته است.

درآمد اهالی یکی از شاخص های تعیین کننده سطح زندگی است .

میزان درآمد به چند عامل بستگی دارد:

اول - درآمد نقدی یعنی دستمزد کارگران ، حقوق

کارمندان، تقاعد، مستمری ها، اضافه دستمزدها، کمک هزینه های

تحصیلی و خانوادگی ، کمک های نقدی به بیکاران و معلولین ،

چوایز نقدی و غیره. واضح است هر چه این درآمد نقدی بیشتر باشد

امکان رفع نیازمندی های زندگی بیشتر و سطح زندگی بالاتر است،

ولی مسئله به همین جا ختم نمی شود.

دوم - سطح قیمت ها و خلاصه گرانی یا ارزانی کالاها و

خدمات ، زیرا چه بسا ممکن است مثلاً میزان حقوق و دستمزد

نسبت به ۲۰ سال پیش سه برابر شده باشد ولی چه فایده اگر در

همین مدت قیمت اجناس و خدمات که برای رفع نیازمندی ها ضرور

است مثلاً پنج برابر شده باشد. پس هر چه گرانی شدیدتر شود و

هزینه زندگی بالاتر رود سطح زندگی پایین تر می رود، البته اگر

به همان نسبت درآمد ترقی نکند .

سوم - درآمدهای جنسی که مخصوص اقشار خاصی از

جامعه به ویژه دهقانان و برخی زحمتکشان دیگر است که قسمتی

از درآمد خود را به صورت جنس تحویل می گیرند.

میزان خدمات مجانی که به حساب دولت یا شهرداری ها و سایر

مؤسسات صورت می گیرد در سطح زندگی مؤثر است، مثلاً آموزش و پرورش،

کتاب، کمک‌های بهداشتی، استفاده از بیمارستان و آسایشگاه و غیره اگر مجانی باشد مستقیماً و به میزان زیاد در بالا بردن سطح زندگی مؤثر است. حال آنکه وقتی شهریه‌ها گران، کتاب‌گران، مخارج آموزش کمرشکن، مخارج دکتر و دارو و بیمارستان زیاد باشد قسمت زیادی از درآمدها به این ترتیب از بین می‌رود.

در مقابل ادعاهای بی‌پایه هیئت حاکمه در مورد بالا رفتن جدی سطح زندگی و رفاه مردم و سفسطه‌هایی نظیر استناد به فراوانی اتومبیل سواری در پایتخت و خیابان‌های پرنور و ویتترین‌های پراز کالاهای خارجی که اینها را نمودار سطح زندگی مردم معرفی می‌کنند، در سطح زندگی اکثریت مردم ایران تغییر مهمی حاصل نشده است.

اگرچه به‌طور کلی یکی از اساسی‌ترین شاخص‌های رشد سطح زندگی ازدیاد درآمد ملی است، ولی توزیع درآمد ملی در جوامع طبقاتی بر حسب موقعیت و مقام اجتماعی طبقاتی افراد جامعه انجام می‌گیرد. در جامعه سرمایه‌داری که مشتی ثروتمند صاحب وسایل تولید اکثریت عظیم اهالی یعنی زحمتکشان را استثمار می‌کنند سهم بزرگی از درآمد ملی را به خود تخصیص می‌دهند. واضح است که درآمد مثلاً را کفلرها و مورگان‌ها در آمریکا با میلیون‌ها کارگر امریکایی تفاوت فاحش دارد به همانگونه که درآمد ثابت‌ها و القانیان‌ها و اخوان‌ها و جمع درباریان با درآمد میلیون‌ها کارگر و دهقان ایرانی زمین تا آسمان متفاوت است. به همین جهت تقسیم مساوی درآمد ملی به تعداد جمعیت کشور و تعیین درآمد متوسط سرانه سالیانه برای تشخیص سطح زندگی مردم شاخصی نارسا و ناکافی است.

به علاوه جهان سرمایه‌داری تنها آمریکا و انگلستان و آلمان غربی و فرانسه نیست. در مقام مقایسه و ارزیابی سیستم اقتصادی - اجتماعی تنها سطح زندگی آمریکا، سوئد و کانادا را در نظر داشتن سفسطه‌ای بیش نیست. در دنیای سرمایه‌داری در جنب درآمد سرانه ۱۵۰۰ و ۴۰۰۰ دلاری آمریکا، کانادا و آلمان غربی درآمد سرانه ۴۰۳۰ و ۵۰ دلاری کارگران معدن و

دهقانان و قالی‌بافان بایوی، هند، کنگو و ایران نیز قرار دارد و غارت اینها یکی از علل پرواز شدن آنها نیز هست. راه رشد سرمایه‌داری و مناصبات نو-استعماری بالا بردن چندی سطح زندگی مردم و رفاه زحمتکشان در کشورهای کم‌رشد را امری بسیار دشوار و حتی محال می‌سازد. از آن سو آینده تاریک است. نمونه بارز و گویای کشورهای در سابق کم‌رشدی نظیر بلغارستان، رمانی و لهستان که ۳۰ سال پیش با ایران تفاوت چندانی نداشتند و جمهوری-های آسیایی شوروی که قبل از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر از ایران آن روز هم عقب مانده‌تر بودند نشان می‌دهد که بالا بردن سریع و جدی سطح زندگی در سایه نظام سوسیالیستی امکان‌پذیر است. از این سو آینده تابناک است.

سکتاریسم (Séctarisme)

یعنی بریدن از توده‌ها و تبدیل شدن بیک دسته جدا از خلق. این لغت از واژه «سکت» مشتق شده و به معنای فرقه، گروه، دسته کوچک و دربره‌روی خود بسته و جدا از مردم استعمال شده است. سکتاریسم در معنای سیاسی خود در نهضت کارگری یکی از انواع اپورتونیسم چپ است، سیاستی است که به جدا شدن حزب کمونیست از توده وسیع زحمتکشان منجر می‌شود. وجه مشخصه سکتاریسم روش منفی آن نسبت به مبارزه برای وحدت طبقه کارگر و ایجاد جبهه واحد ملی و در راه خواست‌های عمومی خلق و شعارهای عمومی نظیر دموکراسی و استقلال ملی و یا در راه خواست‌های تاکتیکی و صنفی است. جلودویدن و یا عقب ماندن از توده‌ها از ویژگی‌های سکتاریسم است. سکتاریست‌ها برای شعارهای روز و مبارزات صنفی و سندیکایی و پارلمانی و پیکار برای خواست‌های مبرم تاکتیکی اهمیتی قایل نیستند. سکتاریست‌ها یا سکترها در صحنه جهانی اصل همبستگی و مبارزه مشترک سه نیروی عمده ضد امپریالیستی، یعنی کشورهای سوسیالیستی، نهضت آزادیبخش ملی و

جنبش کارگری در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته را قبول ندارند. سکتاریسم زاینده جمود و دکماتیسیم و چپ روی است و در پوسته تنگ خود می‌تند و بازندگی و توده مردم هر گونه تماس و ارتباطی را قطع می‌کند و به محافظه کاری و تحریف اصول مارکسیسم-لنینیسم و فراموشی دیالکتیک پروسه‌های اجتماعی می‌انجامد. سکتاریسم در جامعه، حزب طبقه کارگر را از طبقات و قشرهای متحد کارگر جدا می‌کند و در حزب به مناسبت شیوه غلط خود در مبارزه درون حزبی وحدت را به هم می‌زند و موجب تزلزل دائمی می‌شود: از نظر محتوی فلسفی خود، سکتاریسم نوعی سوپزکتویسم یاسبک ذهنی در تفکر و عمل است که کل را تابع جزء می‌کند، فرد را بر جمع، مصالح افراد معین و گروه معین را بر مصالح حزب و مصالح مفروض حزب را بر مصالح نهضت و خلق مقدم می‌شمارد؛ در حالی که جزء تابع کل است، عضو حزب تابع مصالح حزب است و حزب تابع مصالح جنبش، و حل صحیح مسایل عبارتست از درک پیوند دیالکتیکی دو جهت جزء و کل و مقدم بودن و عمده بودن کل. مبارزه علیه سکتاریسم، چه در پیکار عمومی در جامعه و چه در داخل حزب، از وظایف مهم حزب طبقه کارگر است.

سندیکا (Syndicat)

این واژه به معنای سازمان صنفی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان است. سندیکاها در جریان مبارزه کارگران برای دفاع از منافع خود و بهبود شرایط اقتصادی خود پدید شد. نخستین سندیکاها (ترید یونیون) در آغاز قرن هیجدهم در انگلستان که آن زمان در اولین رده کشورهای سرمایه‌داری قرار داشت بوجود آمد. در فرانسه در خاتمه قرن هیجدهم، در ایالات متحده - امریکا در اوایل قرن نوزدهم، در آلمان در اواسط قرن گذشته سندیکاها تشکیل شدند. در آن مراحل تکامل جامعه سرمایه‌داری، هنگامی که هنوز تحولات سوسیالیستی در دستور روز قرار نداشت، سندیکاها رفته‌رفته به سازمان‌های

دایمی کم و بیش پراهمیت و نیرومند مبدل شدند. در آن هنگام هنوز حزب میامی طبقه کارگر ایجاد نشده بود و سندیکاها دارای مشی میامی روشنی نبودند و اغلب طبق سنن اتحادیه‌های کارگری انگلستان یعنی تریدیونیون‌ها رفتار کرده و فعالیت‌شان منحصر به دفاع از منافع اقتصادی بلافاصله اعضای سندیکا بود. اکنون در برخی از کشورهای غربی سندیکاها به دست مشتی رهبران راست که اریستوکراسی کارگری را تشکیل می‌دهند افتاده، ولی از جانب دیگر نیز سندیکاهای بسیار قوی و فعالی در اغلب کشورهای سرمایه‌داری وجود دارد که مبارزه خود را تنها به دفاع از منافع اقتصادی محدود نکرده، بلکه ضمناً مبارزه سیاسی متنوع و مشکلی را علیه نظام سرمایه‌داری سازمان می‌دهند. این سندیکاها که مظهر منافع زحمتکشان هستند به خاطر حقوق دمکراتیک، حقوق صنفی، آزادی ملی، علیه ستم ملی و تبعیض نژادی و استثمار مبارزه می‌کنند. سندیکاهای مترقی سراسر جهان در راه وحدت زحمتکشان کشورهای مختلف مبارزه می‌کنند. مظهر این مبارزه متحد جهانی، فدراسیون سندیکایی جهانی است. شالوده سازمانی سندیکاها محل کار است. در کشورهایی که هیئت حاکمه ضد ملی پلیسی با تکیه به ترور و اختناق مانع تشکیل سندیکاهای مستقل کارگری می‌شوند آگاه‌ترین عناصر زحمتکش ضمن ادامه مبارزه برای ایجاد چنین سندیکاهای واقعی، در سندیکاهایی که رهبری آن هنوز به دست عمال دولتی است و به طور کلی در هر اتحادیه‌ای که توده‌ها در آن باشند وارد می‌شوند، در آن به فعالیت می‌پردازند تا خواست‌های واقعی زحمتکشان را منعکس کنند و به دور شعارهای درست، توده‌ها را مجتمع کنند و راه تشکیل سندیکاهای مستقل و واقعی را هموار نمایند.

واژه سندیکا دارای معنای دیگری هم هست و آن شکلی از انحصار سرمایه‌داری است نظیر کارتل تا تراست و غیره. سندیکای سرمایه‌داران انحصاری بر پایه موافقتنامه انحصارها برای فروش مشترک کالاها و احتمالاً خرید مواد اولیه تشکیل می‌شود و هدف آن تثبیت قیمت‌های انحصاری در

سوسیالیسم (Socialisme)

ما می‌گوییم هدف غایی ما ایجاد جامعه سوسیالیستی در ایران است. بینیم به‌طور خلاصه مقصود از آن چیست. سوسیالیسم در واقع مرحله اول از يك دوران اجتماعی- اقتصادی است که کمونیسم نام دارد. سوسیالیسم جامعه‌ای است که طبق قوانین عینی رشد اجتماع به جای سرمایه‌داری مستقر می‌شود.

در دوران سرمایه‌داری، اقتصاد کشور بر مالکیت خصوصی بروسایل تولید مبتنی است. در سوسیالیسم برعکس، اقتصاد کشور بر مالکیت اجتماعی وسایل تولید بنیان‌گذاری می‌شود، یعنی در جامعه سوسیالیستی به جای يك مشت ثروتمند سرمایه‌دار، صاحب و مالك کارخانه‌ها و معادن و زمین‌ها و وسایل حمل و نقل و غیره، خود زحمتکشان مالك این وسایل هستند. در جوامع سوسیالیستی که تاکنون بوجود آمده‌اند دونوع مالکیت اجتماعی می‌توان تشخیص داد: یکی مالکیت سراسر خلق و یا دولتی، دیگری مالکیت جمعی یا گروهی یا کثروپراتیوی. در هر دو نوع این مالکیت اجتماعی، روابط نوین تولیدی یعنی روابط مبتنی بر همکاری رفیقانه و کمک متقابل حاکم است. البته باید تصریح کرد که صحبت از مالکیت بروسایل تولید است و گرنه در جامعه سوسیالیستی مالکیت شخصی و فردی بروسایل مصرفی و نیز در مراحل و شرایط معین حتی مالکیت فردی بروسایل تولید کوچک، به شرطی که وسیله بهره‌کشی از دیگران نشود، باقی می‌ماند.

پس از دوران‌های طولانی بردگی و فئودالی و سرمایه‌داری که برشالوده استثمار و بهره‌کشی قرار داشتند در دوران سوسیالیسم اصل استثمار انسان از انسان برمی‌افتد و اصل بهره‌برداری هر کس به اندازه کارش از محصولات مصرفی جامعه حکمروا می‌شود. به همین جهت است که می‌گوییم گذار

از سرمایه‌داری به سوسیالیسم عالی‌ترین و عمیق‌ترین تحول و چرخش تاریخی در تکامل جامعه بشری است. این گذار در نتیجه انقلاب سوسیالیستی انجام پذیر می‌گردد. جامعه سوسیالیستی مرحله بلوغ اقتصادی و فرهنگی بشریت است. تاریخ واقعاً انسانی جامعه بشری از این هنگام آغاز می‌شود و به همین سبب دوران‌های گذشته را «ماقبل تاریخ زندگی بشریت» نامیده‌اند. گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم یکباره و به فوریت انجام نمی‌شود، بلکه جریان‌ی است بفرنج و طولانی، بسیار متنوع که در طول آن اقتصادی جدید شالوده‌ریزی می‌شود، فرهنگی نو بوجود می‌آید و رونمای اجتماع از بیخ و بن تغییر می‌پذیرد. در جامعه سوسیالیستی از استثمار و طبقات بهره‌کش و بهره‌ده خبری نیست. در سوسیالیسم مضمحل و نژادی از بین می‌رود، آزادی و تساوی واقعی همه افراد جامعه تأمین می‌شود. تا وقتی که وسایل تولید در دست عده معدودی سرمایه‌دار متمرکز است از تساوی حقوق صحبتی نمی‌تواند در میان باشد. تا وقتی زحمتکشان مجبور به فروش نیروی کار خود بسوده و در زیر دنده‌های چرخ عظیم استثمار قرار دارند آزادی واقعی به دست نخواهد آمد.

در سوسیالیسم رشد اقتصاد و فرهنگ به خاطر ارضای هرچه بیشتر و حداکثر نیازمندی‌های مادی و معنوی روزافزون همه افراد جامعه و از طریق رشد و تکامل مداوم تولیدبرشالوده عالی‌ترین تکنیک و آخرین دستاوردهای دانش صورت می‌گیرد. چنین است شالوده اقتصادی و روابط تولیدی و خصیلت و هدف جامعه سوسیالیستی.

در این جامعه روابط تولیدی که اجتماعی است باخصیلت نیروهای تولیدی که آن‌هم اجتماعی است تطابق دارد و همین تطابق علت اساسی رشد سریع و مداوم اقتصادی است. سراسر حیات اقتصادی جامعه سوسیالیستی به وسیله برنامه جامع‌رشد و تکامل می‌یابد. تاریخ بالنسبه کوتاه موجودیت جامعه سوسیالیستی به آشکارترین و غیرقابل انکارترین وجهی برتری این جامعه و اقتصاد آن‌را بر سرمایه‌داری و اقتصاد سرمایه‌داری ثابت کرده و راه‌نجات از

عقب‌ماندگی، راه‌ترقی سریع، راه تأمین رفاه روزافزون توده‌های مردم را نشان داده است. رشد اقتصادی در جوامع سرمایه‌داری هم صورت می‌گیرد، ولی جزء بسیار ناچیزی از ثمرات آن، آن هم در نتیجه مبارزات طولانی مردم نصیب زحمتکشان می‌شود و این سرمایه‌داران معدود صاحب وسایل تولید هستند که قسمت اعظم نتایج این رشد را تصاحب می‌کنند، در حالی که رشد اقتصادی در جامعه سوسیالیستی متوجه ارضای هر چه کامل‌تر حوائج مادی و فرهنگی همه اعضای جامعه است.

از نظر اجتماعی در نتیجه از بین رفتن طبقات استثمارگر، جامعه سوسیالیستی از طبقات دومت یعنی طبقه کارگر و دهقانان و قشر اجتماعی روشنفکران تشکیل می‌شود؛ و هر چه این جامعه بیشتر رو به تکامل رود تفاوت‌های اساسی میان کار بدنی و کار فکری، بین شهر و ده بیشتر زایل می‌شود و در مرحله دوم و عالی‌تر این جامعه یعنی کمونیسم این تفاوت‌ها به کلی از بین می‌رود.

کار در جامعه سوسیالیستی اساس بهره‌وری شخص از نعم اجتماعی است و هر کس مطابق کار و لیاقت و استعداد و خدمتش سهم می‌برد و اوج می‌یابد. سوسیالیسم به جای اصل سرمایه اصل کسار را منشاء ارزیابی فرد قرار می‌دهد. چنین است به طور خلاصه مطالبی در توضیح سوسیالیسم و جامعه سوسیالیستی که آن را به نحو ذیل نیز تعریف کرده‌اند:

«سوسیالیسم عبارتست از تحقق همزمان مالکیت جمعی بروسایل اساسی تولید و مبادله، اعمال قدرت سیاسی طبقه کارگر و متحدین آن، ارضاء هر چه کاملتر نیازمندی‌های مادی و معنوی دایم‌آدرحال افزایش اعضاء جامعه و ایجاد شرایط لازم برای تجلی کامل شخصیت هر فرد.»

باید اضافه کرد که جهان گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در کشورهای مختلف بسیار متنوع و گوناگون است و در شرایط مختلف تاریخی

به صورت مختلف انجام می‌گیرد. هر خلقی که گام درجاده رشد سوسیالیستی می‌گذارد صورت ویژه و خاصی از آن را که با شرایط آن کشور، با درجه تکامل آن، با سنن و تاریخ آن، با خصوصیات فرهنگی و اجتماعی آن و با عوامل ویژه دیگر آن تطبیق می‌کند ارائه می‌دارد. با وجود همه این ویژگی‌های ملی و خصوصیات هر کشور و اهمیت فراوان آنها، جریان انقلاب سوسیالیستی و ایجاد سوسیالیسم دارای یک رشته قوانین عام نیز هست؛ رهبری طبقه کارگر و حزب آن، انجام انقلاب سوسیالیستی به این یا آن صورت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریایی یا دموکراسی سوسیالیستی به این یا آن صورت، وحدت زحمتکشان، استقرار مالکیت اجتماعی، تکامل طبقه نقشه، انقلاب سوسیالیستی در زمینه فرهنگ و ایدئولوژی، برافکندن ستم ملی و اجرای سیاست انترناسیونالیسم پرولتری از این قبیل است. در سند اصل کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۱) گفته می‌شود:

سوسیالیسم افق‌رهای از امپریالیسم را به بشریت نشان داده است. نظام اجتماعی نوین مبتنی بر مالکیت اجتماعی بروسایل تولید و حاکمیت زحمتکشان قادر است رشد برنامه‌ای و بی‌بحران اقتصادی را به سود خلق‌ها تأمین کند، حقوق اجتماعی و سیاسی زحمتکشان را تضمین نماید، شرایط را برای دموکراسی واقعی، شرکت واقعی توده‌های عظیم مردم در اداره جامعه، برای تکامل همه جانبه شخصیت فرد، برای برابری حقوق ملل و دوستی فیما بین آنها ایجاد نماید. در عمل اثبات شده است که فقط سوسیالیسم قادر به حل آن مسایل بنیادی است که در برابر بشریت قرار گرفته است.

سه جریان عمده ضد امپریالیستی

در جهان کنونی، کشورهای سوسیالیستی و جنبش آزادیبخش ملی و مبارزه طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته سه شاخه نیرومند شط عظیم تحولات اجتماعی را تشکیل می‌دهند که جامعه انسانی را از دوران

سرمایه‌داری به دوران سوسیالیستی انتقال می‌دهد. اینها هستند آن سه جریان عمده‌ای که در جهان امروزی کار مبارزه علیه امپریالیسم و سرمایه‌داری را از پیش می‌برند و جامعه بشری را به مرحله نوینی ارتقاء می‌دهند :

۱- در نتیجه انقلاب سوسیالیستی اولین دولت سوسیالیستی جهان- اتحاد شوروی ایجاد شد. پس از جنگ دوم جهانی در آسیا و اروپا و امریکای لاتین یک عده کشورهای دیگر نیز حکومت زحمتکشان را مستقر ساخته‌اند و هم اکنون دست‌اندرکار ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم هستند. در این کشورها وسایل تولید و مبادله در مالکیت همه خلق است، استثمار فرد از فرد برافتاده و در همه‌شئون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی زندگی نوینی ایجاد می‌گردد. در این کشورها با تحولات بنیادی که ایجاد شده و در آینده عمیق‌تر و وسیع‌تر خواهد شد جامعه کمونیستی بوجود خواهد آمد. کشورهای سوسیالیستی و تحکیم و تقویت همه جانبه اقتصادی، اجتماعی و نظامی آنها مهمترین و عظیم‌ترین نیرو در مبارزه ضد امپریالیستی هستند. هر حزب و جمعیت فردی که صادقانه خواستار استقلال و به‌روزی و آزادی کشور خویش و واقعاً مخالف امپریالیسم و استثمار و استعمار باشد نمی‌تواند این قدرت عمده مبارزه ضد امپریالیستی را نفی کند و نادیده انگارد.

۲- جریان دوم نهضت آزادی بخش ملی است که به ویژه پس از خاتمه جنگ دوم جهانی اوج بی‌سابقه‌ای یافته است. در کشورهای مستعمره و نیمه-مستعمره و وابسته آسیا و آفریقا و امریکای لاتین، جهان شاهد این مبارزه بی‌امان و قدرت روزافزون آن است البته بین این جریان و جریان سوسیالیستی فرق هست. این فرق هم در محتوی اجتماعی دو جریان وجود دارد و هم در هدف‌های بلافاصله آنان. هدف مبارزه نهضت آزادی بخش ملی در این مرحله کسب استقلال سیاسی و اقتصادی و برانداختن سلطه و نفوذ امپریالیسم است. وجه مشترک اساسی بین این دو جریان آن است که هر دو علیه امپریالیسم که شکل معاصر سرمایه‌داری است مبارزه می‌کنند و هر دو دشمنی مشترک دارند. برای خلق‌های این کشورها نهضت آزادی بخش ملی مرحله ضروری و اساسی

برای آزادی تکاملی ملی و اجتماعی به شمار می‌رود. پیروزی نهضت‌های آزادیبخش ملی جز با تشخیص دشمن یعنی امپریالیسم از دوست و یاور خود که جنبش سوسیالیستی است امکان‌پذیر نیست. کمک‌های همه‌جانبه کشورهای سوسیالیستی و وجود آنها و سیاست آنها از شرایط این پیروزی است. تمامی تحول جامعه بشری طی ربع قرن اخیر این واقعیت و ضرورت همگامی و اشتراك عمل آنها را اثبات می‌کند.

۳- و اما جریان سوم، آن جریان توده‌ای و دمکراتیک مترقی و وسیعی است که در خود کشورهای امپریالیستی وجود دارد و طبقه کارگر عامل عمده آن و در پیشاپیش آن است. در این کشورهای صنعتی پیش‌افتاده سرمایه‌داری با خشونت و حمله کوشش می‌شود از تجمع و اتحاد همه طبقات و اقشار مترقی به دور طبقه کارگر جلوگیری به عمل آید. با اینحال توده‌های مردم و اقشار مختلف در این کشورها علیه انحصارها و در راه دمکراسی و صلح و سوسیالیسم مبارزه می‌کنند. این جریان نهضت توده‌ای و کارگری داخل کشورهای امپریالیستی نیز در تحول و قایع جهان تأثیر جدی داشته و نقش بزرگی در مبارزه ضد امپریالیستی ایفاء می‌کند.

روشن است که هر فرد مترقی و هر حزب و جمعیت ضد امپریالیستی طبعاً باید طرفدار اتحاد این سه جریان و مبارزه مشترك علیه دشمن واحد باشد. در مرحله کنونی برخی عناصر چپ و یا چپ‌نما که به اشکال مختلف بروز کرده‌اند لزوم وحدت این سه جریان را نفی می‌کنند. واضح است که این کار مستقماً به نفع امپریالیسم که دشمن مشترك است تمام می‌شود. برخی از این چپ‌نماها ماهیت انقلابی کوشش‌های اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی را برای تحکیم و تقویت نظام سوسیالیستی نفی می‌کنند. آنها ارزش اساسی و دوران‌ساز ایجاد جامعه سوسیالیستی غنی و پیشرفته و تأثیر نمونه و ار آن را منکراند. آنها نقش انقلابی طبقه کارگر و سازمان میاسی متشکل وی یعنی حزب را نفی می‌کنند و یا دست کم می‌گیرند.

چپ‌روها این واقعیت اساسی را که محتوی جریان تحول تاریخی معاصر

مبارزه بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم با همه تنوع و اشکال مختلف آن است نادیده می‌گیرند و حتی کوشش می‌کنند که نهضت‌های نجات بخش ملی را از دوجریان دیگر یعنی کشورهای سوسیالیستی و نهضت کارگری جدا کنند و آنها را در مقابل هم قرار دهند. کاملاً واضح است که چنین کوششی آب به آسیاب امپریالیسم می‌ریزد، زیرا در میان نیروی ضد امپریالیستی تفرقه می‌اندازد و برای امپریالیست‌ها هم هیچ چیز به اندازه این تفرقه سودآور و خوشحال کننده نیست.

انقلابی واقعی در دوران مابیشك طرفدار همبستگی و اتحاد این سه جریان ضد امپریالیستی و دورنمای تحول آن به سوی مقصد غایی سوسیالیسم و کمونیسم است. با تکیه بر این اشتراك منافع و اتحاد عمل و همبستگی کامل، مارکسیست‌ها همواره به استقلال جنبش‌ها، خالق‌ها، دول و احزاب نیز توجه دارند و معتقدند که در کشور طبق شرایط مشخص آن ویژگی‌های انکارناپذیر را باید در نظر داشت. این همبستگی و اتحاد در هر سطح و زمینه‌ای لازم است: همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی برای دفاع از دستاوردهای خویش بر پایه همکاری و کمک متقابل، همبستگی بین کشورهای سوسیالیستی و جنبش‌های کارگری در کشورهای سرمایه‌داری، همبستگی بین جنبش کارگری در مجموع خود و نهضت آزادیبخش ملی. این همبستگی ناشی از وجود دشمن مشترك به صورت امپریالیسم است.

هر عمل و سیاستی که امپریالیسم را تضعیف کند در عین حال هم به کشورهای سوسیالیستی، هم به نهضت‌رهایی بخش ملی و هم به جنبش کارگری کمک می‌کند. البته هر یک از سه جنبش دارای وظایف خاص خود، مسایل و شکل‌های مبارزه و وجوه تمایز مخصوص به خود هستند ولی تحلیل جامعه بشر کنونی ثابت می‌کند که راه آینده جز با اتحاد این سه نیرو گشوده نخواهد شد. هر سه جریان به حل تضاد عمده و اساسی عصر ما یعنی تضادی که بین دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیستی وجود دارد، به سود سوسیالیسم کمک می‌کند. این سه جریان با امپریالیسم می‌رزمند و هر یک به نوبه خود در همبستگی با یکدیگر بشریت را از حیطه نفوذ سرمایه‌داری خارج می‌کند. این تحولی است

طولانی و غامض و تاریخی، انقلابیون واقعی وظیفه‌ای مبرم‌تر از تجمع و اتحاد و همبستگی این سه جریان برشالوده‌ای روشن و واقع‌بینانه به خاطر سرکوب و نابودی امپریالیسم ندارند. سند اساسی کنفرانس بین‌المللی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹) با این جملات آغاز می‌شود:

« در جهان پروسه انقلابی نیرومندی گسترش می‌یابد. در مبارزه علیه امپریالیسم سه نیروی عظیم معاصر متحد می‌گردند، و این سه نیرو عبارتند از: سیستم جهانی سوسیالیسم، طبقه کارگر بین‌المللی و جنبش آزادیبخش ملی. مشخصه مرحله کنونی افزایش امکانات پیشروی نوین برای نیروهای انقلابی و مترقی است. در عین حال خطرات ناشی از امپریالیسم و سیاست متجاوزانه آن نیز افزایش می‌یابد امپریالیسم که بحران عمومیش ژرف‌تر می‌شود، مستمری خود را بر بسیاری از خلق‌ها ادامه می‌دهد و همچنان سرچشمه خطر دایمی برای صلح و ترقی اجتماعی است. وضعی که پیدا شده، وحدت عمل کمونیست‌ها و تمام نیروهای ضد امپریالیستی را ایجاد می‌کند تا بتوان با استفاده حداکثر از تمام امکانات نوین تعرض وسیع‌تری را بر امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی و جنگ انجام داد.»

سیاست

یعنی اولاً هدف‌ها و آماج‌هایی که یک طبقه اجتماعی در مبارزه برای تأمین و حفظ منافع خود تعقیب می‌کند و ثانیاً اسالیب و شیوه‌هایی که به کمک آنها این منافع حفظ شده یا به کرسی نشاند می‌شود. مهمترین جزء متشکله سیاست در درجه اول عبارتست از امور مربوط به شرکت در کادرها و مسایل دولتی، راه و رسم حکومت و کشورداری، مشی دولت و تعیین اشکال و وظائف و محتوی فعالیت دولت.

سیاست منعکس کننده مبارزه طبقاتی است و در آخرین تحلیل وضع اقتصادی هر طبقه تعیین کننده آن است. سیاست طبق تعریف لنین « بیان متبلور و متمرکز اقتصاد» است. تغییر و تکامل مؤسسات و نهادها و هدفها و شیوه‌های سیاسی برشالوده تغییر و رشد نظام اقتصادی جامعه ضرورت می‌گیرد. البته این وابستگی دیالکتیکی است و آنچه گفته شد به معنای منفعل و غیر فعال بودن سیاست نیست. نهادها و اندیشه‌های سیاسی که خود برشالوده اقتصادی پدید می‌گردند به نوبه خویش تأثیری جدی و فعال بر تکامل اقتصادی می‌گذارند. لنین به ویژه این نقش فعال سیاست را خاطر نشان ساخته و همیشه تصریح می‌کرد که در مقابل همه مسایل اقتصادی، سازمانی و اداری و غیره باید موضع سیاسی داشت. معمولاً سیاست به دو قسمت می‌شود: سیاست داخلی و سیاست خارجی. مناسبات بین طبقات و بین ملت‌ها در داخل يك کشور جزئی از سیاست داخلی است. مناسبات بین دولت‌ها و بین خلق‌ها در صحنه بین‌المللی از سیاست خارجی است. احزاب کمونیست سیاست خود را نه برشالوده تمایلات ذهنی بلکه بر تعیین دقیق و علمی ضروریات حیات مادی جامعه، وضع طبقات و تناسب نیروها تدوین می‌کنند. سیاست احزاب کمونیست بر پایه تئوری مارکسیسم-لنینیسم، برشالوده شناسایی دقیق قوانین تکامل اجتماعی و استفاده از آن به سود جامعه متکی است.

يك سیاست صحیح، يك مشی سیاسی درست برای اجراء و تحقق خود به کار سازمانی متناسب و به افراد و کادرهایی که سیاست حزب را درک نموده و در راه تحقق آن کار و پیکار و فداکاری کنند نیاز دارد. کار و پیکاری که در عمل به سیاست جامعه واقعت بپوشاند. از همین رو هر حزب مارکسیستی-لنینیستی علاوه بر تعیین سیاست درست و عملی و اصولی باید توجه خاصی به تربیت سیاسی توده‌های مردم، امور سازمانی و تشکیلاتی و تربیت کادرهای خود بنماید.

سیستم انتخاباتی

سیستم انتخاباتی عبارت از ترتیبی است که در کشور به موجب قوانین و آیین نامه‌های خاصی برای انتخاب ارگان‌های انتخابی کشور و تعیین نتایج رأی‌گیری مقرر گردیده است. سیستم انتخاباتی شرایط و حقوق و وظایف انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان و نیز چگونگی اخذ آراء و نحوه تشکیل ارگان‌های رأی‌گیری هر کشور را مشخص می‌سازد.

در کشورهای سرمایه‌داری با ایجاد ملاک‌های طبقاتی، مالی، ملی، نژادی، جنسی و غیره بخش قابل ملاحظه‌ای از توده‌های مردم زحمتکش را از شرکت در انتخابات (انتخاب کردن و انتخاب شدن) محروم می‌سازند. در این کشورها سیستم انتخاباتی، به‌طور کلی، به‌نحوی تنظیم می‌شود که تا حد امکان بتواند حاکمیت طبقات استثمارگر را حفظ نماید.

انتخابات می‌تواند مستقیم یا غیر مستقیم باشد. در انتخابات مستقیم، رأی دهندگان مستقیماً در انتخاب ارگان مربوطه شرکت می‌کنند. ولی در انتخابات غیر مستقیم یا چند درجه‌ای رأی دهندگان عادی ابتدا گروه‌های معینی را انتخاب می‌کنند و این گروه‌ها به نوبه خود به انتخاب نهایی ارگان مربوطه اقدام می‌کنند (مثلاً انتخاب رئیس‌جمهور در آمریکا و یا انتخاب نمایندگان مجلس عالی در نروژ). انتخابات همچنین می‌تواند بارأی مخفی و یا رأی علنی انجام گیرد.

برای تعیین نتیجه انتخابات در کشورهای سرمایه‌داری دو سیستم عمده وجود دارد: سیستم مبتنی بر تناسب آراء (Proportionnel) و سیستم مبتنی بر اکثریت آراء (Majoritaire).

در سیستم مبتنی بر تناسب آراء، کرسی‌های پارلمان به نسبت آرای که احزاب شرکت‌کننده در انتخابات به دست آورده‌اند، میان این احزاب تقسیم می‌شود (ایتالیا، بلژیک و غیره). در سیستم مبتنی بر اکثریت آراء فقط

کاندیدهای حزبی انتخاب می‌شوند که در حوزه انتخاباتی مربوطه آراء بیشتر به دست آورده‌است. بنابراین احزاب دیگر از داشتن نماینده از این حوزه محروم می‌شوند. بدین جهت سیستم مبتنی بر تناسب آراء در شرایط چند حزبی در کشورهای سرمایه‌داری، سیستم دمکراتیک‌تری است.

سیستم مبتنی بر اکثریت آراء می‌تواند اکثریت نسبی (امریکا، انگلستان و غیره) و یا اکثریت مطلق آراء (فرانسه و غیره) متکی باشد. در اکثریت نسبی کافی است که یک حزب و یا یک کاندید بیش از احزاب و یا کاندیدهای دیگر رأی به دست آورد. ولی در اکثریت مطلق، حزب و یا یک کاندید لااقل باید یک رأی بیش از ۵۰٪ مجموع آراء انتخاب کنندگان را به دست آورد. اگر در دور اول انتخابات چنین اکثریتی به دست نیامد، انتخابات تجدید می‌شود.

در کشورهای سرمایه‌داری برای حفظ حاکمیت طبقات استثمارگر علاوه بر موانع قانونی به‌زود و بندها و حیل‌های گوناگون نیز متوسل می‌شوند.

شخصیت، نقش و گیش آن

شخصیت - در جامعه شناسی به معنای انسان از لحاظ استعدادهای فردی و وظایف و نقش آن در جامعه است. شخصیت محصول تکامل اجتماعی و حاصل مناسبات تولیدی است و بخشی از گروه‌های اجتماعی (قشر، طبقه، ملت و جامعه) را تشکیل می‌دهد. مارکسیسم - لنینیسم مقام شخصیت را در جامعه به نحو مشخص با در نظر گرفتن خصلت دوران اجتماعی - اقتصادی مربوطه بررسی می‌کند. مثلاً در جوامع منقسم به طبقات متخاصم میان مقام و وضع و امکانات هر شخصیت متعلق به طبقات حاکمه استثمارگر و هر شخصیت متعلق به طبقات ستمکش و محروم تضاد اساسی وجود دارد. در هر دوران اجتماعی - اقتصادی معینی نیز این وضع تغییر می‌کند. روشن است

که تنها اجتماع سوسیالیستی از طریق الغای استثمار و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید می‌تواند امکان شکفتگی کامل شخصیت انسانی را با تأمین پایه‌های مادی آن فراهم سازد. بوجود آمدن بهترین شرایط برای رشد شخصیت و پرورش همه جانبه فرد و بروز همه استعدادها بر شالوده بهروزی عمومی از وظایف و هدف‌های مهم جامعه سوسیالیستی به شمار می‌رود.

تشخیص شخصیت‌ها در تاریخ یکی از مسایل مهم جامعه‌شناسی است. مارکسیسم - لنینیسم معتقد است که تاریخ ثمره فعالیت توده‌های مردم است. توده‌های مردم آفریننده واقعی تاریخ و نیروی تعیین کننده تکامل اجتماعی هستند، زیرا شالوده مادی تکامل تاریخ رشد تولید است و توده‌های زحمتکش نیروی اساسی و مولد تمام نعم مادی هستند و بقای جامعه بشری بدون کار آنان ممکن نیست. توده‌های زحمتکش محرك اساسی ترقی تکنیک هستند و ترقی تکنیک به تغییر نیروهای تولیدی می‌انجامد و این نیز خود تغییر شیوه تولید را به دنبال می‌آورد. توده خلق آن نیروی عمده‌ای هستند که سرنوشت انقلاب‌های اجتماعی و جنبش‌های سیاسی و آزادیبخش را تعیین می‌کنند و سرانجام توده‌های مردم سهمی عظیم در رشد و تکامل فرهنگ و علم و هنر جامعه دارند و به قول گورکی سازنده همه حماسه‌های بزرگ، همه تراژدی‌های روی زمین و سازنده تاریخ فرهنگ جهانی هستند. نقش توده‌های مردم در طی تکامل تاریخ روز افزون است. در نظام سوسیالیستی این نقش و وظایف فوق‌العاده افزایش می‌یابد و تحولات عظیم جامعه کمونیستی در تمام زمینه‌های زندگی فقط از طریق شرکت وسیع و فعال و آگاهانه و پرشور توده‌های خلق امکان پذیر است. مارکسیسم در عین حال بر آن است که شخصیت فرد در تکامل اجتماعی نقش بزرگی بازی می‌کند، اگر چه به دلخواه نمی‌تواند جریان عینی تاریخ را تغییر دهد. تأیید نقش قاطع خلق در آفریدن تاریخ به معنای نفی و یا بی‌اعتنایی به نقش شخصیت و تأثیر آن بر روی حوادث در تاریخ نیست. يك شخصیت بزرگ می‌تواند

تأثیر عظیم در جریان تکامل تاریخ به جای گذارد، اگر فعالیت وی با شرایط و قوانین عینی تکامل جامعه تطبیق کند. رهبران توده‌ها را متشکل می‌کنند، فعالیت آنها را بالا می‌برند، در برابر آنها وظایف مشخصی قرار می‌دهند و آنها را برای انجام این وظایف تجهیز می‌کنند. طبقه پیشرو بدون رهبران شایسته و پیشوایان واقعی نمی‌تواند تسلط سیاسی به دست آورد، دولت را برقرار سازد و بادشمنان موفقیت‌آمیز مبارزه کند. شخصیت بزرگ کسی است که تمام نیروها و فعالیت خود را در راه پیشرفت جامعه به کار اندازد به رسالت طبقه پیشرو؛ به تناسب نیروهای طبقاتی، به نحوه تفسیر شرایط آگاه باشد، به توده مردم تکیه کند، در راه برقراری نظام مترقی اجتماعی کوشش کند.

خصوصیات شخصی یک رهبر نیز دارای اهمیت ویژه است. استعداد، خردمندی، انرژی، ابتکار و قاطعیت، قریحه سازماندهی و ایمان به آرمان، مهر به مردم محروم و کینه به دشمنان، صداقت و فضایل اخلاقی در این میان نقشی به سزا دارد. برعکس برخی صفات مذموم شخصی می‌تواند اثرات سوء و عمیق به جای گذارد.

شخصیتی که برخلاف قوانین عینی تکامل تاریخ عمل کند فعالیت او ارتجاعی، ترمزکننده رشد جامعه و بالاخره محکوم به شکست خواهد بود. پس از این توضیح در باره نقش شخصیت باید اضافه کنیم که مارکسیسم - لنینیسم ماهیتاً با پرستش شخصیت سازگار نیست. کیش شخصیت عبارتست از تبعیت کورکورانه از شخصیت بزرگ. اعتقاد به قدرت فوق‌العاده او، مطلق کردن میل و اراده او. مارکس و انگلس ولین همیشه از مخالفین سرسخت پرستش شخصیت بوده‌اند، علیه مبالغه در نقش او، علیه مدح و ثنا و تمناق برخاسته‌اند. آنها در حیات حزبی، رهبری جمعی را ضامن پیروزی جنبش انقلابی می‌دانستند. کیش شخص پرستی و عامل ناشی از آن یعنی نقض اصول رهبری جمعی و دمکراسی درون حزبی و قانونیت سوسیالیستی با اصول لنینی زندگی حزبی همساز نیست. کیش شخصیت به معنای کاهش نقش حزب

و نقش توده‌های مردم است، جلو تکامل فعالیت ایدئولوژیک، فعالیت خلاق زمتکشانش، ابتکار و شور و حس مسئولیت آنان را می‌گیرد، توده مردم را به مهربان بی‌اراده خدای اعظم که خود قادر مطلق و اندیشمند واحد است مبدل می‌کند. تجربه جنبش کمونیستی و اثرات سوء کیش شخصیت استالین و سپس کیش مائو نشان داد که تا چه اندازه شخص پرستی به ویژه در شرایط حزب حاکم زیان‌مند و از مرتاپا بامار کسیم-لنینیسم بیگانه است.

شمشیر داموکلس (Epee de Damoclea)

این عبارت از يك داستان افسانه‌ای قدیمی اساطیری گرفته شده است . بنابراین افسانه ، دیونیسوس سلطان مستبد میراکوس شمشیر بسیار تیز و برنده‌ای را بالای سرداموکلس که بر او حسد می‌برد ورقبش بود بایک‌موی اسب آویخته بود به نحوی که باکترین حرکت و تکان داموکلس ممکن بود موباره‌شود و شمشیر سنگین برفرق او فرودآید. از این داستان اساطیری عبارت بسیار مصطلح «شمشیر داموکلس» گرفته شده که مقصود از آن در مباحث معمولی سیاسی و اجتماعی عبارتست از يك خطر حاد، يك تهدید دایمی که همیشه موجود است و هر حرکت و عکس‌العملی را دچار مخاطره می‌کند. مثلاً مصطلح است که رژیم ضد دمکراتیک شاه، سازمان امنیت را چون شمشیر داموکلس برفرق آزادیخواهان و استقلال طلبان آویزان کرده، یعنی سازمان امنیت حربه و وسیله‌ای برای ترور و اختناق است و دایماً برای جلوگیری از حق طلبی و آزادی‌خواهی به صورت خطر دستگیری، توقیف ، شکنجه، زندان و اعدام بالای سر مردم نگهداشته می‌شود. یا مثلاً می‌گوییم قرضه‌های کشورهای امپریالیستی همچو شمشیر داموکلس استقلال و حق حاکمیت و اقتصاد میهن‌مار تهدید می‌کنند. در اینجا هم عبارت شمشیر داموکلس خطر دایمی و تهدید مداوم را می‌رساند که از جانب قرضه‌های خانمان‌پر- باد ده و اسارت‌آور متوجه استقلال اقتصادی و سیاسی کشور می‌شود .

شوینیسیم، کسموپولیتیسیم، میهن پرستی

(Chauvinisme, Cosmopolitisme, Patrotisme)

شوینیسیم عبارت از سیاست ارتجاعی ای است که هدف آن به زیر سلطه کشیدن و برده کردن سایر ملت‌ها و برافروختن آتش نفاق و دشمنی ملی و برتر شمردن ملت خودی و غوار شمردن سایر ملل می باشد. شوینیسیم یک سیاست بورژوازی است و اغلب برشالوده نژادپرستی قرار دارد. شوینیسیم از علاقه و عشق به میهن که یکی از شریف ترین احساسات بشری است سوء استفاده می کند، سود و برتری مات خودی را به ضرر سایر ملل تبلیغ می نماید، ملل مختلف را در مقابل هم قرار می دهد، دشمنی برمی انگیزاند، هدف‌ها و آرمان‌های مشترک زحمتکشان ملل مختلف را به کلی نفی کرده به جای دوستی و همکاری و اعتلاء و ترقی مشترک همه ملل، برتری و سود یک ملت را علیرغم منافع سایر ملل قرار می دهد. ارتجاع و استثمار و استعمار از این سیاست برای نفاق انگنی در بین ملل و پیشبرد مقاصد طبقاتی سودجویانه و امتیلاگرانه خود بهره برداری می کنند و بدون آنکه کمترین علاقه ملی و عشق میهنی داشته باشند با دامن زدن به تعصب کور و دشمنی ملی، راه را برای مقاصد خویش هموار می کند. شوینیسیم کار را به ماجراجویی تجاوز-کارانه و در بند کشیدن ملل دیگر می کشاند، حق حاکمیت و آزادی سایر ملل را نقض می کند، به ستم ملی میدان می دهد، آنرا توجیه می کند، نفرت و کینه ملی را به جای دوستی و همکاری و آزادی خلق‌ها و حق حاکمیت همه ملل می نشاند.

هیئت‌های حاکمه ارتجاعی به کرات از این سیاست و روش علیه منافع واقعی و اساسی همه خلق‌ها و منجمله ملت خودی استفاده کرده اند. فاشیست‌ها با این سیاست فاجعه بزرگی ایجاد کردند و آنرا دستاویز تسلط‌جابرانه بر سایر ملل قرار دادند. هم اکنون نیز امپریالیست‌ها با توسل به این شیوه بین ملل نفاق

ودشمنی ایجاد می کنند، یکی را به جان دیگری می اندازند و از آب گل آلود به نفع خود ماهی می گیرند.

منافع اساسی، هدفها و آرمان های همه خلق ها مشترک و همگون است. زحمتکشان هیچگونه دشمنی با هم ندارند. اعتلا و ترقی یکی، ضعف و انحطاط و سرشکستی دیگری را ایجاد نمی کند. دشمن همه امپریالیسم و ارتجاع است. شونیست ها با پنهان کردن این واقعیت اساسی به امپریالیسم و ارتجاع خدمت می کنند.

در نقطه مقابل شونیسم تئوری و سیاست کسموپولیتیسیم قرار دارد که آنرا «جهان وطنی» ترجمه کرده اند. این تئوری بی علائقی کامل و عدم توجه به منافع میهنی، به خلق خودی و فرهنگ ملی و به سنن و تاریخ آنرا تبلیغ می کند. این نیز یک تئوری بورژوازی ارتجاعی است. در این زمینه اصولاً شخصیت ملی و حاکمیت ملی و ضرورت مبارزه به خاطر استقلال و سربلندی ملی نفی می شود. طرفداران این نظریه گاه خواستار یک حکومت جهانی می شوند که البته مستقیماً به معنای تسلط آشکار امپریالیست ها بر سایر ملل و کشورها است.

در کشورهای جهان سوم، در ممالکی که تحت سیطره امپریالیست ها و استعمارگران قرار دارند، خواست استقلال ملی به قدری ریشه دوانده که مبلغین کسموپولیتیسیم کمتر جرأت می کنند آشکارا از این تئوری دفاع کنند. آنها کمتر امکان دارند از این طریق مبارزه حقه ملی علیه امپریالیسم را خلع سلاح نمایند. در حال شونیسم و کسموپولیتیسیم هر دو، از آنجا که در عمل مبارزه ضد امپریالیستی را نفی می کنند، برای نهضت های ملی و آزادیبخش خطر می کند. خطر شونیسم ناشی از تبلیغات زهر آگین کورکورانه، به جان هم انداختن ملل و تجزیه نیروها و در نتیجه بهره برداری امپریالیسم و ارتجاع است. خطر کسموپولیتیسیم ناشی از خلع سلاح مستقیم خلق ها در مقابل امپریالیسم و نفی ارزش های ملی است.

کمونیست ها در مبارزه با این سیاست ها و تئوری های زهر آگین و سخیف، از آرمان های والای میهنی و ملی و طبقاتی و انسانی خود دفاع کرده برچم

میهن پرستی و انترناسیونالیسم پرلتری یا همبستگی بین المللی زحمتکشان را در راه هدف مشترك در اهتزاز نگاه می دارند.

میهن پرستی پرچم ما در مبارزه علیه شوینیسم و کسموپولیتیسیم است. کمونیست ها همواره با قهرمانی های خود نمونه های الهام بخش میهن پرستی را به جوامع خود در همه کشورها عرضه داشته اند. میهن پرستی یعنی عشق و علاقه به میهن و به خلق. طبقات استثمارگر همیشه نشان داده اند که در مقابل منافع تنگ نظرانه طبقاتی خویش، به آسانی منافع ملی را قربانی می کنند، در حالی که توده های مردم زحمتکش همواره پرچم دار میهن پرستی واقعی تا آخرین مرز ایثار بوده هستند. میهن پرستی یعنی مبارزه به خاطر استقلال اقتصادی و سیاسی کشور، علیه هر نوع بردگی و بهره کشی از آن، یعنی پیکار به خاطر سر بلندی ملی و تکامل ارزش های مادی و معنوی میهن، به خاطر فرهنگ و سنن متمدنی، یعنی نبرد برای بهروزی و سعادت توده های مردمی که در این خالک زیست می کنند.

در زمان ماکه امپریالیسم از کلیه وسایل فنی و علمی و شیوه های تبلیغاتی و نفوذ فرهنگی و رواج فساد و انحطاط و غیره استفاده می کند، ستمگری بريك ملت و استثمار آن ممكن است چنان شكل و دامنه ای به خود بگیرد که شخصیت ملت را به درجات و اشکال مختلف از آن سلب نماید، این يك خطر جدی، علیه موجودیت ملی است. تنها مبارزه برای آزادی و استقلال ملی می تواند این کوشش شیطانان برای سلب شخصیت ملی را محدود کرده و سپس این شخصیت را احیاء نماید. از جانب دیگر ملتی که در راه آزادی و استقلال یعنی علیه ستمگری و استثمار و بالنتیجه علیه سلب شخصیت خویش نبرد می کند می تواند و باید با ملل دیگری که آزاد شده اند و یا در راه آزادی و استقلال خود مبارزه می کنند مناسبات برادرانه و دوستانه داشته باشد؛ و این همان مسئله دوستی و همکاری انترناسیونالیستی میان ملل و زحمتکشان است.

صهیونیسم (Scionisme)

يك جریان ناسیونالیستی متعصب متعلق به بورژوازی یهود است که

در اواخر قرن گذشته در اروپا به وجود آمد و اکنون به ایدئولوژی رسمی دولت تجاوزگر اسرائیل بدل شده است. این نام مشتق از صهیون - محلی در نزدیکی شهر اورشلیم - است که برای یهودیان نیز دارای تقدس می باشد. در سال ۱۸۹۷ جمعیتی به نام سازمان جهانی صهیونیسم بوجود آمد که هدف خود را انتقال تمام یهودیان جهان به فلسطین اعلام کرد. این سازمان اکنون دارای قدرت مالی برابر با دارایی بزرگترین شرکت های انحصاری جهان است. سهامدار شرکت های متعدد اسرائیلی و صاحب زمین ها و مؤسسات کشاورزی و واحدهای تولیدی و توزیعی عدیده است. مرکز آن در ایالات متحده امریکا است و فعالیت های جمعیت های صهیونیست رادربیش از ۶۰ کشور جهان کنترل می کند. جمعیت های متعدد، کلوب ها، کمیته ها و اتحادیه های فراوانی وابسته بدانند. باید گفت که صهیونیست ها در آغاز به خاطر منافع و ساخت و پاخت های امپریالیستی حاضر بودند «کانون یهود» را در امریکای لاتین یادر کنیا یادر اوگاندا یادر اروپای شرقی بوجود آورند.

بورژوازی یهود با تحریک احساسات ناسیونالیستی و تعصب های ملی سالیان درازی است که زیر پرچم صهیونیسم با نیروهای مترقی به مبارزه برخاسته و این جریان را به حربه ای در خدمت محافل ارتجاعی و امپریالیستی بدل کرده است. شالوده صهیونیسم این اندیشه است که يك ملت واحد یهود مرکب از یهودیان سراسر جهان، صرف نظر از کشوری که میهن آنهاست، وجود دارد. این اندیشه از نظر سیاسی ارتجاعی و حربه نفاق افکنی است، و از نظر علمی بی پایه و غیر منطقی است. صهیونیسم قوم یهود را دارای وضع استثنایی در جهان می داند که به عنوان برگزیده خدا دارای رسالتی ویژه است. صهیونیسم در درجه اول با منافع پرلناریای یهود مغایر است. صهیونیسم سالیان متمادی کوشش اصلی خود را متوجه ایجاد نفاق و تضاد بین یهودیان هر کشور و خلقی که در میان آنها می زیستند کرده و در تحریک دشمنی و کینه بین یهودیان و سایر خلق ها می کوشند. از این نظر بین صهیونیسم و آنتی سمیتیسم که نقطه مقابل اولی است تفاوتی نیست. هر دو - صهیونیسم و آنتی سمیتیسم (ضد یهود) جریانی ارتجاعی، نژاد پرستانه، ناسیونالیستی کور و دشمن اتحاد زحمتکشان است و مارکسیسم با تمام قدرت

هر دو وارد می‌کند.

صهیونیسم اینک دیگر تنها یک ایدئولوژی نیست، بلکه سیستم ارتباطات پرشاخه و مؤسسات بی‌شماری نیز هست و مجموعه نظریات، سازمان‌ها، سیاست‌ها و روش‌های سیاسی و اقتصادی بورژوازی بزرگ یهود را که با حداقل انحصاری ایالات متحده آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی جوش خورده‌اند تشکیل می‌دهد. محتوی اساسی صهیونیسم، شوینیسم جنگ طلبانه و ضد کمونیسم است.

صهیونیسم می‌کوشد در کشورهای مختلف جهان، کارگران و زحمتکشان یهود را در محیط کار و زندگی و فعالیت خود از بقیه کارگران و زحمتکشان جدا کند و مانع شرکت آنها در نهضت کارگری و دمکراتیک گردد. صهیونیسم با اشاعه نظریه غلط «وحدت منافع ملی یهودیان» می‌خواهد تضاد بین کارگر و سرمایه‌دار را بین استثمار کننده و استثمار شونده یهود را مخفی کند و در حقیقت منافع حیاتی زحمتکشان یهود را در پیشگاه منافع بورژوازی بزرگ و ثروتمند یهود قربانی کند. امپریالیسم جهانی از صهیونیسم در توطئه‌های ضد ملی، ضد جنبش آزادیبخش و ضد موسیالیسم بهره‌فراوان برمی‌گیرد و با فریب و اغوای توده‌های یهود نقشه‌های شیطانی و ضد خلقی خود را عملی می‌کند.

نقطه مقابل صهیونیسم آنتی سمیتیسم (آنتی یعنی ضد، سمیت یعنی سامی-نژادی که یهودیان نیز به آن متعلقند) - روش خصمانه نسبت به یهودیان به طور اعم است که هر گونه ملاحظات طبقاتی و اجتماعی را نادیده می‌انگارد. آنتی سمیتیسم در همه جا به عنوان سلاحی برای نفاق افکنی و انحراف توجه زحمتکشان از مسایل واقعی اجتماعی و سیاسی به کار رفته، چه بسا به صورت‌های غیر انسانی و کشتارهای جمعی و نژادی و آواره ساختن‌ها تجلی کرده است و یا به صورت تبعیض‌های گوناگون، حق‌کشی‌ها، دستگیری‌های مستقیم و غیر مستقیم درآمده است. آنتی سمیتیسم مانند صهیونیسم تنها به مورد طبقاتی استثمارگر و نیروهای ارتجاعی است که از این راه به مبارزه طبقاتی و اتحاد

طبقه

تعریف جامع و همه جانبه طبقه اجتماعی را ولادیمیر ایلیچ لنین، به دست داده است لنین می‌گوید:

«طبقات به گروه‌های بزرگی از افراد اطلاق می‌گردد که بر حسب جای خود در سیستم تولید اجتماعی دوران تاریخی معین بر حسب مناسبات خود با وسایل تولید (که اغلب در قوانین تثبیت و تسجیل شده است) ، بر حسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابراین بر حسب طرق دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند ، از یکدیگر متمایزند . طبقات آنچنان گروه‌هایی از افراد هستند که گروهی از آنها می‌تواند به علت تمایزی که میان جای آنها در شیوه معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را به تصاحب خود در آورند.»

بنابراین تعریف ، تمایز طبقات بطور کلی بر حسب جا و مقام آنها در تولید اجتماعی مشخص می‌شود. چگونگی رابطه طبقات با وسایل تولید مهمترین عامل تعیین کننده جای این طبقات در تولید اجتماعی است. مالک وسایل تولید و زحمتکشان فاقد وسایل تولید، هر یک مقام و جای متفاوت در تولید اجتماعی دارند. یکی حاکم است و دیگری محکوم ، یکی بهره‌کش است، دیگری بهره‌ده. طبقات مختلف بر حسب چگونگی و میزان دریافت مهم خود از تولید اجتماعی نیز از هم متمایز هستند. مثلاً در شرایط سرمایه‌داری، سرمایه‌داران به شکل سود، بهره و غیره و کارگران به شکل دستمزد مهم خود را از تولید اجتماعی به دست می‌آورند، و میزان در - آمد آنان نیز کاملاً متفاوت است . به این ترتیب کاملاً روشن است که

مارکسیسم - لنینیسم طبقات اجتماعی و اساس تقسیم جوامع به طبقات را در محیط تولید مادی می‌باید و هائی عینی این تقسیم را نشان می‌دهد.

همانطور که تاریخ نشان می‌دهد طبقات همیشه از آغاز پیدایش انسان وجود نداشته‌اند. جامعه اشتراکی یا کمون اولیه جامعه‌ای بدون طبقات بود، رابطه همه افراد بشری با وسایل بسیار ابتدایی تولید یکسان بود. سطح تولید چنان پایین بود که فقط حداقل نعم مادی را تأمین می‌کرد و امکانی برای تراکم ارزش‌های مادی و پیدایش مالکیت خصوصی و گروه‌بندی اجتماع از نظر رابطه با وسایل تولید وجود نداشت.

با رشد نیروهای تولیدی و بازده کار، با تولید بیش از مصرف و امکان انباشت ثروت، با تقسیم کار اجتماعی و پیدایش مالکیت خصوصی و زوال مالکیت اشتراکی، نابرابری اقتصادی مردمان افزایش یافت. برخی که به ویژه از سران قبایل بودند ثروتمند و صاحب وسایل تولید شدند، عده‌ای دیگر از آن محروم مانده، مجبور شدند برای صاحبان وسایل تولید کار کنند. این قشر بندی طبقاتی و تکامل آن منجر به پیدایش جامعه بردگی شد.

هریک از فرم‌های اجتماعی منقسم به طبقات دارای ساخت طبقاتی ویژه خویش است. در جامعه بردگی طبقات اصلی عبارت بودند از بردگان و برده‌داران، در جامعه فئودالی اربابان و رعایا، در جامعه سرمایه‌داری پرتلاریا و بورژوازی. در هر یک از این دوران‌ها علاوه بر طبقات اساسی نامبرده طبقات غیر عمده دیگر نیز وجود دارند. اینها با طبقات جدید در حال زایش و تکامل‌اند و با طبقات در حال زوال دستخوش قشر بندی و تجزیه. در این میان طبقه کارگر دارای نقشی ویژه و رسالت تاریخی خاصی است، زیرا که این طبقه با مبارزه خود ضمن اتحاد با دهقانان زحمتکش علیه سرمایه‌داری و برای استقرار سوسیالیسم و کمونیسم اصل استثمار را ملق می‌کند و جامعه بدون طبقات را ایجاد می‌نماید.

بنابراین طبقه يك مقوله اجتماعی تاریخی است، در آغاز در دوران کمون اولیه وجود نداشته و در دوران کمونیسم نیز از بین خواهد رفت.

در دوران‌های اجتماعی منقسم به طبقات، طبقات استثمار شونده همه ثروت‌های اجتماعی را تولید می‌کنند، ولی طبقات بهره‌کش مهم مهمی از آنها را، از آنجا که صاحب وسایل تولید هستند، به خود اختصاص می‌دهند. تناقضات و تضادهای طبقاتی از همین‌جا ناشی می‌شود. مبارزه طبقاتی که برشالوده عینی وجود طبقات بهره‌کش و بهره‌ده و منافع متضاد آنها جریان دارد. پیکار ذهنی وابسته به اراده و میل افراد نیست.

با در نظر گرفتن مفهوم علمی طبقه و تعریفی که از آن نمودیم استفاده از اصطلاحاتی نظیر طبقه روشنفکر، طبقه کارمندان، طبقه زنان، طبقه فئزار و نظایر اینها که در جراید به آن برخورد می‌کنیم صحیح نیست، زیرا هر یک از این دستجات و گروه‌ها قشر یا صنف یا گروه صنفی یا جنسی معینی را نشان می‌دهند و مخلوط کردن آنها با طبقه، که دارای مفهوم دقیق علمی است، نه تنها اشتباه است بلکه در عمل کار را به تنگی تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی می‌کشانند. واضح است که بسیاری از این گروه‌ها و اقشار، که از نظر صنفی و جنسی و غیره می‌توانند منافع مشترکی داشته باشند، شامل افراد وابسته به طبقات کاملاً مشخص و متضاد اجتماعی هستند. مثلاً منافع زنان یا جوانان کارگر و زحمتکش درست در نقطه مقابل زنان و یا جوانان وابسته به طبقات و قشرهای ثروتمند قرار دارد.

عینی و ذهنی (Objectif, Subjectif)

عینی (ابژکتیف) یعنی آنچه که در خارج از شعور و آگاهی و حواس انسانی و به طور مستقل وجود دارد. به عبارت دیگر آنچه که وجودش بستگی به ذهن و شعور انسان و شناسایی او نداشته باشد.

ذهنی (سوبژکتیف) یعنی آنچه در ذهن و شعور انسانی وجود دارد و طبق نظریه ماتریالیستی انعکاسی از جهان عینی است.

در مباحث مختلف اجتماعی و فلسفی این واژه‌ها به معانی مختلف به

کار می‌روند. ما برای توضیح چند مثال می‌آوریم. مثلاً می‌گویید تضاد عینی باید کرد، یا تضاد ذهنی درست نیست. مقصود از این عبارات چیست؟ تضاد عینی یعنی شالوده استدلال و ارزیابی خود را بر پیشداوری‌ها، تمایلات و محتویات ذهنی خود قرار ندسیم، بلکه در این ارزیابی فاکت‌های مربوطه، عین واقعیت را ملاک و محک قرار دهیم. بینیم فی الواقع در جهان مادی مستقل از خواست و تمایل و محتویات ذهنی ما چه می‌گذرد. هر قدر این واقعیت مستقل از آگاهی، بیشتر و همه جانبه‌تر پایه و شالوده ارزیابی و برخورد و استدلال ما قرار گیرد تضاد ما عینی‌تر و البته صحیح‌تر خواهد بود.

یک مورد دیگر که در آن واژه‌های عینی و ذهنی زیاد استفاده می‌شود مربوط به قوانین تکامل طبیعت و اجتماع است. در این مورد وقتی می‌گوییم فلان قانون عینی است مقصود آن است که صرف نظر از خواست و اندیشه ما مستقل از آگاهی و شعور ما این با آن پدیده و پروسه، به‌طور عینی طبق قانون مزبور انجام می‌گیرد. مثلاً در زمینه طبیعت روشن است که قانون جذب اجسام و در نتیجه سقوط اشیاء به‌روی زمین یا قانون تبدیل مایع به‌گاز در درجه حرارت و فشار معین قوانین عینی هستند، یعنی ما بغواهم یا بغواهم مستقل از شعور و ذهن ما چنین قوانینی جاری هستند و برپرونده طبیعی ما کم‌اند. در مورد اجتماع هم وقتی از قانون عینی صحبت می‌کنیم مقصود آنچنان جریاناتی در تکامل جامعه بشری است که در دوران خاص مستقل از اندیشه و خواست و تمایل انسانی صورت می‌گیرد. مثلاً جریان تبدیل جامعه فئودالی به جامعه سرمایه‌داری در شرایط معین دارای قانون‌مندی عینی است و بنابراین داخلی تکامل جامعه چنین تحولی در جامعه بشری غیر قابل اجتناب و عینی است. یا استثمار کارگر در جامعه سرمایه‌داری، که بر طبق قانون اضافه ارزش صورت می‌گیرد، زائیده ماهیت و اساس جامعه و طرز تولید و مناسبات سرمایه‌داری است و تا هنگامی که این جامعه برقرار است. این قانون عینی عمل می‌کند و کارگر زحمتکش از طرف سرمایه‌دار لُروتمند

استثمار می‌شود.

همان‌طور که در مورد قوانین طبیعی انسان با شناخت قوانین می‌تواند آن را مورد استفاده قرار دهد و از آن به سود خود بهره‌برداری کند؛ در مورد قوانین اجتماعی نیز با شناخت قوانین عینی تکامل جامعه می‌توان بر آنها مسلط شده و از آنها برای تسریع در پیشرفت اجتماع و تحولات انقلابی استفاده نمود. بنابراین عینی و ذهنی در رابطه دیالکتیکی بین خود هستند و توجه به عینیت به هیچ‌وجه بهانه‌ای برای غیرفعال ماندن انسان در برخورد با آن نیست. به عبارت دیگر درک عینی بودن تکامل تاریخی یعنی آنچه که «جبر تاریخ» نام گرفته هرگز نباید دلیل دست روی دست گذاشتن و منتظر جریان خودبه‌خودی حوادث ماندن باشد، برعکس انسان فعال، با شعور و آگاهی خود نه تنها واقعیت موجود را می‌شناسد و به‌ماهیت قوانین تکامل آن پی‌می‌برد بلکه این شناسایی را وسیله تغییر و تکامل قرار می‌دهد و خلاقانه بر جریان تحول تأثیر می‌گذارد.

در هر عمل معرفتی یا شناخت دوطرف وجود دارد: اول عامل معرفت یابنده اعم از آنکه فرد یا جمع باشد و آن را در اصطلاح فلسفی سوژکت یا ذهن می‌نامند و دوم آن چیزی که بدان معرفت می‌یابیم و مضمون شناخت است و آن را ایزکت یا عین می‌نامند. عین یا مضمون معرفت امری است خارج از ذهن ما، مستقل از ما. حال اگر شعور و ذهن به‌علتی از علل، خواه در نتیجه خواست‌ها و شورهای انفرادی، خواه در نتیجه عامی‌گری و برخورد سطحی و یکجانبه، خواه در نتیجه جمود در یک رشته احکام آیه مانند و یا تبعیت کورکورانه از ذهنیات دیگران و غیره نخواهد موضوع عینی معرفت را دقیقاً مورد مطالعه و تجربه قرار دهد و بخواهد خواص و قوانین و تضادهای این عین را رأساً از ذهن خود بیرون کشد و منظره ناقص و غلط و مسخ‌شده خود را جانشین واقعیت عینی کند و پروای آن را هم نداشته باشد که تا چه اندازه این ساخته‌های ذهن وی با واقعیت عینی خارج منطبق است این شیوه تفکر را سوژکتیویسم یا اصالت ذهن می‌نامیم. پس سوژکتیویسم یا سبک

ذهنی تفکر و عمل به مفهوم آنست که ساخته ذهن، جانشین واقعیت عینی گردد و ذهن مستقل از عین عمل کند اعم از اینکه این کار آگاهانه یا ناآگاهانه از روی نیت خوب باید انجام گیرد. از این توضیحات ماهیت ایدئالیستی این نظریه آشکار می شود.

شرایط داشتن برخورد عینی چنین است:

اول- جمع آوری دقیق فاکت‌ها و اطلاعات درباره موضوع

بررسی به نحوی هرچه جامع تر و دقیق تر.

دوم- بررسی دقیق این فاکت‌ها و اطلاعات با انطباق

قوانین عام مارکسیستی-لنینیستی.

سوم- استنتاج از تحلیل و تعیین خط‌مشی علمی مبتنی

براین استنتاج و سنجش این خط‌مشی در عمل.

فابینیزم (Fabianism)

يك جنبش سوسیالیستی است که در انگلستان پدید آمد. هواداران این جنبش در ۱۸۸۴ در «جامعه فابین» متشکل شدند و از سردمداران این جامعه سیدنی وب، جورج برناردشا، گراهام ولاس، و ه. ج. ولز بودند. فابینیزم يك جنبش مسالمت جواست و نام خود را از نام فابوس، سردار رومی، گرفته است که با استراتژی صبورانه و جنگ و گریز هائیبال سردار کارتاژی را شکست داد. به عقیده فابین‌ها، سوسیالیزم از طریق عکس‌العمل مسالمت‌جویانه و تدریجی جامعه در برابر مالکیت انحصاری و در نتیجه پیشرفت دموکراسی سیاسی و تطبیق اصول دموکراسی بر اقتصاد و توسعه مالکیت ملی و تغییر نظر مردم نسبت به اخلاق اجتماعی و احساس مسئولیت در برابر منافع عمومی، پدید می‌آید. برناردشا و دیگر فابین‌ها از ثوری ارزش مارکس انتقاد می‌کردند و پیرو نظریه استوارت میل و هنری جورج بودند.

بعد از تشکیل حزب کارگر جامعه به آن حزب پیوست، اما موجودیت خود را از دست نداد و به صورت یک گروه روشنفکر برای تحقیق و تبلیغ در داخل حزب باقی ماند.

فاشیسم (Fascismo)

معنای علمی این واژه عبارتست از نظام دیکتاتوری مکتبی به اعمال زور و ترور آشکار که توسط ارتجاعی ترین و متجاوزترین معانل امپریالیستی مستقر می شود. فاشیسم از طرف سرمایه انحصاری پشتیبانی می شود و هدف آن حفظ نظام سرمایه داری است، در هنگامی که حکومت به شیوه های متمرقی امکان پذیر نباشد. حکومت فاشیستی کلیه حقوق و آزادی های دموکراتیک را در کشور از بین می برد و سیاست خود را معمولاً در لفاظی های اذیت آمیز و تبلیغات مبتنی بر تعصب ملی و نژادی می پوشاند.

فاشیسم زائیده بحران عمومی سرمایه داری است. فاشیسم در مرحله ای از مبارزه شدید طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی پدید می گردد که بورژوازی دیگر قادر نیست سلطه خود را از طریق پارلمانی حفظ کند و لذا به استبداد و ترور، سرکوب خونین جنبش کارگری و هر جنبش دموکراتیک دیگر و نیز به عوام فریبی های گزافه گویانه متوسل می شود. فاشیسم سیاست داخلی خود را به ممنوع کردن احزاب کمونیست، سندیکاها و سایر سازمان های مترقی، الغاء آزادی های دموکراتیک و نظامی کردن دستگاه دولتی و همه حیات اجتماعی کشور مبتنی می سازد. فاشیسم برای اجرای این مقاصد از دستجات ضربتی، قاتلین و عناصر وازده و اوپاش نظیر اس اس ها در آلمان هیتلری و پیراهن سیاهان در ایتالیای موسولینی استفاده می کند. نژادپرستی و شوینیسیم و تئوری های نظیر آن حربه های اساسی ایدئولوژیک فاشیسم را تشکیل می دهند.

از نظر تاریخی فاشیسم نخست در ایتالیا در سال ۱۹۱۹ بوجود آمد و

سه سال بعد توانست حکومت را در این کشور غصب کند. حزب فاشیستی آلمان در سال ۱۹۳۰ ایجاد شد و نام عوام فریبانه ناسیونال سوسیالیست بر خود نهاد. این حزب در سال ۱۹۳۳ به کمک انحصارهای بزرگ آلمانی و خارجی حکومت را به دست گرفت و دیکتاتوری خونین هیتلری را مستقر کرد. تجربه جنبش کارگری آلمان در آن هنگام و روش اپورتونیستی سوسیال دمکرات‌های راست به دلج کردن نیروی عظیم طبقه کارگر آلمان و بالاخره به پیروزی فاشیسم کمک کرد. در آلمان هیتلری که مظهر فاشیسم و نمونه روشن آن به شمار می‌رود، حزب کمونیست، سندیکاهای کارگری و سایر سازمان‌های دمکراتیک یکی پس از دیگری سرکوب شدند. استبداد سیاسی حکم فرماید. نخبه‌دانشمندان و روشنفکران و ادبای آلمانی بر اثر دیکتاتوری و سیاست ضد یهود فاشیست‌ها مجبور به جلائی وطن شدند. فاشیست‌ها با استفاده از تئوری‌های «فضای حیاتی» و «ژئوپلیتیک» و با اقدامات عملی انحصارهای بزرگ جنگ جدیدی را برای تقسیم مجدد جهان و اشغال سرزمین‌های دیگر کشورها تدارک دیدند. این سیاست منجر به جنگ دوم جهانی شد که بالاخره با در هم شکستن کامل نظامی، اقتصادی و سیاسی ارتجاع فاشیستی و با پیروزی اتحاد شوروی و ائتلاف ضد هیتلری فاشیستی پایان یافت.

پس از این شکست نیز عناصر فاشیست‌بار دیگر در کشورهای امپریالیستی عرصه جدیدی برای فعالیت یافتند؛ محافل امپریالیستی مرتجع و تجاوزکار همچنان حامی اصلی آنها هستند و مخارج آنان را تأمین می‌کنند. در آلمان غربی حزب فاشیستی جدیدی با مقاصد تلافی جویانه و تجاوزکارانه به نام ناسیونال دمکرات و با همان روش‌ها تشکیل شده که از آزادی عمل برخوردار است و در مجال حاکمه بن و حتی ارتش آن کشور «میان متعدد دارد. در انگلستان نیز دستجات فاشیستی عمل می‌کنند و در ایالات متحده آمریکا چندین گروه فاشیستی با همان شیوه‌ها مشغول فعالیت هستند. در فرانسه سازمانی نظیر ارتش سری و تشکیلات سیاسی آن به رهبری رجال

مرتجع سیاسی سرشناس، ویا سازمان موسوم به «ئوکسیدان» یعنی غرب و در ایتالیا چند سازمان فاشیستی نظیر دارودسته‌ای که به خود نام جنبش سوسیالیستی ایتالیا داده است و غیره فعالیت می‌کنند. رژیم سرمایه‌داری از کلیه این دستجات برای سرکوب جنبش‌های کارگری و اعتصابات توده‌ای، خرابکاران و کشتار استفاده می‌کند.

همچنانکه گفتیم فاشیسم محصول امپریالیسم و حربۀ انحصارهاست. در عین حال فاشیسم با توجه به شیوه‌های خاص دیکتاتوری و ترور آمیخته با عوام‌فریبی‌های آن به نظام‌های استبدادی دیگری هم که تمام مخالفان و آزادی‌خواهان و احزاب سیاسی را وحشیانه سرکوب می‌کنند و کلیه آزادی‌های سیاسی را از بین می‌برند اطلاق می‌گردد؛ نظیر رژیم‌های مسلط در یونان، پرتغال، اسپانیا، دارودسته پان‌ایرانست‌های ایران نیز به همین جهت از طرف مردم فاشیست‌های وطنی لقب گرفته‌اند. آنها فقط به پیراهن‌های خاکستری و بازوبندهای نظیر صلیب شکسته و سلام‌هایی نظیر بلند کردن دست به شیوه هیتلری بسنده نمی‌کنند، گروه‌های ضربتی آنها مشغول جاسوسی و پرونده‌سازی هستند و در خدمت رژیم ضد دموکراتیک به سرکوب آزادی‌خواهان می‌پردازند. پان‌ایرانست‌ها تئوری‌های برتری نژادی را در لفاظی «نیاخاک» و «نظم آسمانی شاهنشاهی ایران زمین» تبلیغ می‌کنند، بذرفاق و کین‌بین‌خلق‌های ایران می‌افکنند، نقشه‌های کشورگشایی طرح می‌کنند و نیروی ذخیره استبداد و استعمار نو به شمار می‌روند.

نازیسم - دارای همان معنای فاشیسم است. این کلمه از حروف اول اسم حزب فاشیستی هیتلر که «حزب کارگری ملی سوسیالیستی» خوانده می‌شد، و البته نه کارگری بود نه ملی و نه سوسیالیستی، ترکیب یافته است.

فالانخیزم (یا فالانژیزم) Falangisme

نهضت فاشیست اسپانیا که اینک عنوان ایدئولوژی تنها حزب قانونی اسپانیا « فالانخه اسپانیولا ترادیسیونالیستا » - **Falange Spanola Tradicionalista** است. فالانخیزم را در اصل خوزه آنتونیو پریمو دو ریورا، پسر دیکتاتور سابق پریمو دوریورا، در اکتبر ۱۹۳۳ بنیاد گذاشت. در مارس فالانخست‌ها با دیگر دسته‌های فاشیست یکی شدند و فالانخه اسپانیولای متحد به رهبری خوزه ریورا، با برنامه‌ای حاوی الغای احزاب سیمایی، ملی کردن سرمایه‌ها و اصلاحات ارضی، توسعه ارتش، و روش انقلابی برای رسیدن به هدف، به میدان آمد و در جنگ‌های داخلی (۱۹۳۶-۳۹) نقش مهمی داشت. این حزب جنبه حاد ضد چپ داشت و با دست راستی‌های معتدل مخالف بود و با دست چپی‌ها (سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها، آنان شییست‌ها) کشمکش‌های سخت داشت. ریورا در فوریه ۱۹۳۶ دستگیر و در نوامبر اعدام شد. در آوریل ۱۹۳۷ به دستور ژنرال ایسیمو فرانکو، فرمانده ارتش، فالانخه با نهضت سلطنت طلب « کارلیست » یکی شد و فرانکو رسماً ایدئولوژی فالانخه را برگزید و این حزب، حزب دولتی شد. این حزب تاکنون نتوانسته است به علت قدرتمندی عناصر محافظه کار و ارتجاعی هیچک از برنامه‌های خود را اجرا کند.

فرماسیون اجتماعی-اقتصادی

فرماسیون یا صورت‌بندی اجتماعی-اقتصادی عبارتست از نظام اقتصادی معین تاریخی و روبنای متناسب با آن. در تاریخ بشری پنج صورت‌بندی اجتماعی-اقتصادی دیده می‌شود که عبارتند از جامعه اشتراکی اولیه (کمون اولیه)، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری و کمونیسم.

هريك از صورت بندی‌های اجتماعی- اقتصادی دارای قوانین خاص
 پیدایش و تکامل خود است. در عین حال قوانین عامی نیز وجود دارند که در
 تمام صورت بندی‌های اجتماعی- اقتصادی جاری هستند. گذار از یک صورت-
 بندی به صورت بندی دیگر نتیجه تضاد و اتفاق نبوده، بلکه بر حسب
 قانونمندی معینی انجام می‌گیرد. بدین نحو که در درون جامعه تضادهای
 معینی بوجود می‌آید که موجبات برافتادن نظام اجتماعی کهنه و پیدایش
 نظامی اجتماعی مترقی و نوین را فراهم می‌آورد. قانون عینی تطابق مناسبات
 تولیدی با خصلت نیروهای مولده قانون عامی است که گذار از یک صورت بندی
 به صورت بندی دیگر تحت تأثیر آن انجام می‌گیرد. در مرحله معینی از رشد
 نیروهای مولده، مناسبات تولیدی جامعه هماهنگی خود را با نیروهای مولده
 از دست داده و با آن وارد تضاد می‌گردد و بر افتادن نظام کهنه و ایجاد نظام
 نوین مبتنی بر مناسبات تولید جدید را ضرور می‌گرداند. در جوامع طبقاتی گذار
 از یک صورت بندی به صورت بندی دیگر در نتیجه مبارزه میان طبقات متخاصم
 انجام می‌گیرد. در نتیجه مبارزه انقلابی طبقات پیشرو به حاکمیت طبقات
 میرنده پایان داده می‌شود.

فارمر (Farmer)

یک واژه انگلیسی است به معنای صاحب فارم یا صاحب مزرعه .
 فارمر عبارتست از مالک یا اجاره دار قطعه زمینی که دارای اقتصاد مبتنی
 بر تولید کالایی سرمایه‌داری است. گاهی اوقات فارمرها دارای اقتصاد کالایی
 ساده نیز هستند. این شکل بخصوصی در ایالات متحده امریکا و همچنین
 انگلستان تکامل یافته است. در امریکا و قور زمین‌های وسیع و قلت مهاجران
 خواستار کار کشاورزی موجب رشد سریع این شکل از اقتصاد سرمایه‌داری
 در کشاورزی شد. ولی در طول تکامل سرمایه‌داری، در کشاورزی نیز جریان
 تمرکز مالکیت ارضی و تمرکز تولید پدید آمد و تقویت یافت. عده زیادی

از فارم‌ها خانه خراب و از زمین خود رانده شدند. و به جای آنها فارم‌های بزرگ با بنیه مالی قوی بوجود آمد. هم‌اکنون نیز در ایالات متحده جریان خانه خرابی فارم‌های کوچک و تاحدی متوسط که به صفوف کارگران و یا بیکاران می‌پیوندند دیده می‌شود. زمینداران بزرگ و نیرومند سرمایه‌داری فارم‌های بسیار وسیعی را اداره می‌کنند که قسمت اعظم زمین‌ها و تولید کشاورزی را در دست دارند. در برخی کشورهای دیگر نیز بر اثر اصلاحات ارضی چنین قشری پدید می‌گردد و عده‌ای از دهقانان که زمین داشته یا اجاره می‌کردند، یا صاحب نسق بوده‌اند زمین‌های خود را از دست می‌دهند و به جای آنها سرمایه‌داران بزرگ کشاورزی بوجود می‌آیند.

فرهنگ (Culture)

فرهنگ عبارتست از مجموعه ارزش‌های مادی و معنوی جامعه بشری که در جریان فعالیت اجتماعی-تاریخی آن ایجاد شده است. فرهنگ فعالیت خلاق انسان را برای بوجود آوردن این ارزش‌ها و نحوه کسب و انتقال آنها را نیز دربر می‌گیرد. فرهنگ دارای دو جانب به هم پیوسته است. فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی.

فرهنگ مادی عبارتست از مجموعه وسایل تولیدی، تکنیک، تجربه تولید و سایر ارزش‌های مادی که جامعه در هر مرحله از تکامل تاریخی خود در اختیار دارد.

فرهنگ معنوی مجموعه دستاوردهای جامعه را در همه زمینه‌های علم و هنر و اخلاق و فلسفه تشکیل می‌دهد.

فرهنگ یک پدیده تاریخی است و وابسته به فرم‌های اجتماعی-اقتصادی، برخلاف تئوری‌های ایدئالیستی که فرهنگ معنوی را از بنیاد مادی آن جدا کرده و آن را یک محصول روانی برگزیدگان می‌شمارد، مارکسیسم-لنینیسم جریان تولید نعم مادی را پایه و سرچشمه رشد فرهنگ معنوی می‌داند و

از همینجا نتیجه می‌گیرد که فرهنگ مستقیم یا غیر مستقیم ثمره کار و فعالیت توده‌های مردم زحمتکش است. با وجود وابستگی فرهنگی معنوی به شالوده مادی خود به محض تعویض این شالوده فرهنگ معنوی خود به خود تغییر نمی‌پذیرد زیرا که دارای استقلال نسبی و قوانین خاص خود است.

در جوامع منقسم به طبقات، فرهنگ دارای خصیلت طبقاتی است، هم از نظر محتوی ایده‌ای آن و هم از نظر استفاده عملی از آن. طبقه مرفقی حامل و بیانگر فرهنگ پیشرو مرفقی است. همزمان با پیدایش و تشکیل ملت‌ها فرهنگ در شکل ملی خود تظاهر می‌کند. در جامعه سرمایه‌داری در داخل هر فرهنگ ملی دو نوع فرهنگ معنوی یافت می‌شود. فرهنگ بورژوازی منعکس‌کننده و مدافع منافع طبقات استثمارگر است و اندیشه جاودانی بودن نظام سرمایه‌داری را رواج می‌دهد. در جامعه سرمایه‌داری عناصری کم یا بیش رشد یافته از فرهنگ سوسیالیستی و دمکراتیک نیز ایجاد می‌شود که بیانگر منافع توده‌های زحمتکش است. حامل فرهنگ معنوی مرفقی، پرتاریایی یعنی انقلابی‌ترین طبقه جامعه است و یکی از وظایف او ایجاد فرهنگ نوین سوسیالیستی است. به همین جهت نباید «فرهنگ در جامعه سرمایه‌داری» را با «فرهنگ بورژوازی» اشتباه کرد.

فرهنگ نوین سوسیالیستی باتکیه به تئوری‌های مارکسیسم-لنینیسم و شناسایی قوانین تکامل اجتماع از بهترین عناصر و پراجزترین ارزش‌های فرهنگ انسانی در طول تاریخ بهره‌مند می‌گردد. فرهنگ سوسیالیستی نفی مکانیکی و سطحی فرهنگ مرفقی و با ارزش گذشته نیست، بلکه دربرگیرنده کلیه دستاوردهای مرفقی آن است. فرهنگ نوین سوسیالیستی وسیله مؤثر تربیت کمونیستی زحمتکشان است.

در نوشته‌های لنین و اثره فرهنگ (کولتور) به سه معنای مختلف به کار رفته است.

یکی به مفهوم تمدن، نحوه رفتار و کردار در یک جامعه، انعکاسی از

ارزش‌های يك جامعه با تمدن خاص خود در آگاهی افراد. انقلاب فرهنگی که در جامعه سوسیالیستی پس از انقلاب سیاسی و اجتماعی روی می‌دهد به این معنا توجه دارد.

دوم به مفهوم ایدئولوژی، بیان رابطه انسان با جهان. تقسیم فرهنگ به دو جز: فرهنگ بورژوازی حاکم و ارتجاعی و عناصر فرهنگ دمکراتیک و سوسیالیستی متعلق به توده زحمتکش ناظر به این مفهوم است. انقلاب فرهنگی از این لحاظ به معنای آن است که فرهنگ ایدئولوژی بورژوازی باید جای خود را به فرهنگ سوسیالیستی بدهد.

سوم به مفهوم تعلیمات یا دانش، شناسایی‌های فنی، معرفت عمومی. در این مورد عبارات «فقدان فرهنگ» یا «بی فرهنگی» به معنای نقص آموزش، بیسوادی، جهل و خرافات به کار می‌رود.

فئودالیسم (Féodalisme)

فئودالیسم آن فرماسیون اجتماعی - اقتصادی است که در نتیجه تلاش جامعه برده‌داری و یا مستقیماً در نتیجه تلاش کمون اولیه با ویژگی‌های مشخص خود در هر کشور، تقریباً در کلیه سرزمین‌های جهان بوجود آمد.

پیدایش - در شکل کلاسیک خود، عوامل این دوران در بطن جامعه برده‌داری به صورت کولون بروز نمود. کولون‌ها عبارت بودند از بردگان آزاد شده یا زحمتکشان آزاد یعنی غیر برده که قطعات کوچک زمین را با شرایط معینی می‌گرفتند و موظف بودند زمین ارباب یعنی مالک بزرگ زمین را زراعت کنند و سهم بزرگی را به صورت جنس یا نقد به مالک تسلیم کنند و مقرری‌های دیگری به شکل بیگاری و مالیات و غیره تأدیه نمایند. در اواخر دوران برده‌داری، کار به این شکل، عواید بیشتری برای برده‌داران و خواجگان تأمین می‌کرد. زارعین جدید، وابسته به زمین بودند یعنی با

آن خرید و فروش می شدند ولی دیگر بنده و زر خرید به شمار نمی آمدند. این نوع جدید زحمتکشان که به زبان رومی کولون نامیده می شدند پیشینیان سرفها یا رعیت های قرون وسطایی هستند. به مرور زمان اختلاف بین بردگان آزاد شده، کولون ها، دهقانان آزاد از بین رفت و همه به توده وسیع و یک دست «رعیت» که در غرب سرف نامیده می شود، بدل شدند. به همین جهت دوران فئودالیسم را سرواژ نیز نامیده اند.

در «سورت بندی اجتماعی - اقتصادی فئودالیسم طبقات اساسی عبارتند از دهقانان رعیت (بهره دهان) و مالکان فئودال (بهره کشان). عامل انقلابی در این مرحله همواره دهقانان و پیشه وران بودند.

در جوامع شرق باستان بنابه تحقیقاتی که تا کنون صورت گرفته ظاهراً تقسیم اساسی افراد جامعه به آزاد و بنده صورت نگرفته، بلکه تقسیم جامعه به دو گروه فقیر و غنی روی داده است. رؤسای قبایل، فرماندهان جنگی، روحانیان و پیشوایان به علت وظایف خاص و متعدد خود نظیر حفظ امنیت، نظارت بر تقسیم نوبتی زمین ها، آبیاری، نگاهداری دام ها و غیره اهمیت و قدرت و ثروت یافتند و قشر بندی درونی جامعه طایفه ای ابتدایی بین آنان و انبوه فقیر طوایف صورت گرفت. تشکیل اتحادیه های قبایل و سپس پادشاهی ها و ایجاد اشراف و قدرت دولتی متمرکز و به شدت استبدادی راه تکامل این جوامع بود که در آنها رژیم برده داری تسلط کامل نیافت. بردگان اگر چه وجود داشتند ولی هرگز به صورت طبقه عمده و نیروی اساسی جامعه در نیامدند؛ بردگی به شکل عمده به صورت بردگی خانگی باقی ماند.

نیروهای تولیدی - دوران فئودالیسم یک مرحله ضروری تکامل جامعه انسانی است و پیدایش آن به موقع خود به رشد نیروهای مولده کمک کرد. رشته اساسی تولید در این دوران کشاورزی است. کار توده های دهقانی وابسته به زمین که هر یک قطعه زمینی را کشت می کرد و دارای ابزار تولید متعلق به خود بود و تاحدی خویش را در پیشرفت کشاورزی ذینفع می شمرد،

توانستند موانعی را که در آن عصر در راه رشد نیروهای مولد وجود داشت برطرف سازد. در آغاز این دوران ادوات زراعی خیش چوبی و آهنی، داس و بیل بود و سپس گاو آهن چرخ دار و ادوات زراعی دنداندار و بعد تدریجاً آسیای بادی یا آبی و غیره بوجود آمد. سطح تولید ترقی کرد، محصولات متنوع تر شد، دامپروری رشد یافت، پیشه‌وری به تدریج کاملاً از کشاورزی جدا شد، حرفه‌های جدید پیدا شد و بالاخره آهنگری، کشتی رانی و استفاده از نیروی آب و چرخ و غیره تأثیر مهمی در پیشرفت امور صنعتی نمود، به طوری که دیگر تکامل آینده تولید در چارچوب تنگ مناسبات فئودالی ممکن نبود.

مناسبات تولیدی - مناسبات تولیدی جامعه فئودالی بر مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدودی بر رعیت استوار بود. رعیت دیگر بنده نبود، اختیار جان او در دست مالک نبود و مستقلاً فروخته نمی شد، اگر چه با زمینی که به فروش می رفت به مالک جدید منتقل می شد. در مالک شرقی اکثر دهقانان وابستگی به شکل کلاسیک زمین نداشتند و بیشتر قروض آنها به مالک، را از نظر اقتصادی وابسته می کرد. رعیت از محصول دارای مهمی بود که به خود او تعلق داشت در این دوران هم مالکیت فئودالی و هم مالکیت انفرادی دهقان و پیشه‌ور بر ادوات تولید توأمأ وجود داشت. محصول اضافی رعیت تسلیم ارباب می شد که آن را بهره مالکانه یا بهره اربابی می نامیدند: به طور کلی به سه نوع بهره مالکانه: کار بهره یا بیگاری، بهره جنسی و بهره نقدی بر می خوریم که کمابیش در جنب یکدیگر وجود داشتند، ولی در مراحل مختلف تکامل جامعه فئودالی یکی از اشکال مزبور تفوق یافته است. شکل مسلط استثمار دهقانان در مرحله ابتدایی دوران فئودالیسم کار بهره بود، بدین معنی که دهقان روزهای معینی از هفته را مستقیماً برای ارباب و روی زمین او کار می کرد و بدین ترتیب به اصطلاح اقتصادی زمان کار اضافی او از نظر زمان و مکان کاملاً مشخص بود. بهره جنسی تسلیم منظم مقداری از محصول زراعی و دامی بود. بهره نقدی به معنای پرداخت بهره مالکانه

به پول است. بهره نقدی خصوصیت دورانی است که فئودالیسم در حال تلاشی است و مناسبات سرمایه‌داری کم‌کم در تولید رخنه می‌کند. علاوه بر این بهره‌منظم مالکانه؛ ارباب یک سلسله عوارض و مالیات‌ها و سیورسات به دهقانان تحمیل می‌کرد. واضح است که هر کشور یا گروه کشورها دارای ویژگی‌های فئودالی مخصوص به خود بودند. مثلاً در ممالک باستان خاور زمین مدت‌ها مناسبات فئودالی با بقایای دوران‌های پیشین در آمیخته بود. مالکیت دولتی بر زمین و مالکیت شاهان قسمت مهمی از زمین‌ها را در بر می‌گرفت. آبیاری مصنوعی، قنات و شبکه‌های آبیاری و تعلق آنها به دولت و اشراف ویژگی‌های خاص را موجب می‌شد. این ویژگی‌ها که به «شیوه تولید آسیایی» (اصطلاح مارکس) معروف شده خود مورد بحث محققان است.

قانون اساسی اقتصاد فئودالی عبارتست از تولید محصول اضافی برای تأمین نیازمندی‌های دوران فئودال و استثمار رعایای وابسته بر مبنای مالکیت ارباب بر زمین و مالکیت محدود وی نسبت به رعایا، از طریق کار بهره، بهره جنسی و نقدی و انواع دیگر عوارض و مالیات‌ها و سیورسات. (واژه کار بهره را در فارسی می‌توان به بیگاری تعبیر نمود).

در آغاز این دوران اقتصاد طبیعی تفوق کامل داشت و مقصود از اقتصاد طبیعی وابسته آن است که هر ارباب در املاک خود از عواید و بهره‌ای که از استثمار دهقانان به دست می‌آورد زندگی می‌کرد و تقریباً کلیه احتیاجات ضروری وی و خدمه‌اش در املاکش تهیه می‌شد و به ندرت مبادلات با خارج از این محیط مورد استفاده قرار می‌گرفت. اقتصاد دهقانی نیز بر همین پایه قرار داشت و خانواده دهقانی به امور پیشه‌وری نیز می‌پرداخت و عمده نیازمندی‌های خود را شخصاً تأمین می‌نمود. بعداً به تدریج با توسعه شهرها تولید پیشه‌وری و تقسیم کار و مبادلات بین شهر و ده بسط یافت و ناگزیر درهای اقتصادی به خارج گشوده شد و بازار گسترش یافت.

مناسبات تولیدی فئودالی در مرحله معینی از تکامل دوران فئودالی به سدی در راه تکامل نیروهای مولد بدل می‌شود. بارش تولید کالایی

عوامل کم‌و بیش شکل گرفته فرم‌اسیون سرمایه‌داری پدید می‌گردد. قیام‌ها و جنگ‌های دهقانی اساس جامعه فئودالی را متزلزل می‌کند و جامعه راه رشد خود را به سوی دوران بعدی می‌گشاید.

در دوران معاصر به علت وجود سیستم جهانی سوسیالیستی، که به عامل قاطع تکامل جامعه بشری بدل می‌شود و همچنین وجود نهضت‌های نیرومند ملی و آزادیبخش امکان آن هست که جوامعی که در آن هنوز فئودالیسم و یا بقایای آن وجود دارد، دیگر از دوران پر دره سرمایه‌داری نگذرنند و مستقیماً با درپیش گرفتن راه رشد غیر سرمایه‌داری به صورت بندی اقتصادی اجتماعی سوسیالیسم برسند.

کاپیتولاسیون (Capitulation)

این واژه که تانیم قرن پیش بیانگر یکی از وجوه تسلط استعمار در میهن ما بود در سال‌های اخیر باتصویب قانون اعطای مصونیت‌های خاص به افسران امریکایی در ایران دوباره فعلیت یافته است. کاپیتولاسیون یا رژیم کاپیتولاسیون مبین این واقعیت است که از برخی دول سرمایه‌داری و استعمارگرا حقوق خاصی در کشورهای وابسته و نیمه‌مستعمره برخوردارند. ایران و همچنین ترکیه که در نیم قرن پیش مستعمره رسمی ممالک امپریالیستی نبودند مثال‌های بارز این اعطای حقوق مستعمراتی ویژه به‌شمار می‌رفتند. این حقوق و امتیازات برای اتباع دول امپریالیستی طبق قراردادهای نابرابر به کشور مربوطه تحمیل می‌شود. یکی از مهمترین مظاهر وجود کاپیتولاسیون عبارتست از آنکه قوانین دادگستری و اجکام دادگاه‌های محل شامل اتباع کشور صاحب امتیاز نمی‌شود. مثلاً در صورت ارتکاب جرم توسط اتباع دول امپریالیستی آنها از طرف کنسولگری دولت خود مورد تعقیب قرار می‌گرفتند نه از طرف دادگاه‌های محلی. مظاهر دیگر کاپیتولاسیون عبارتست از حق اتباع دول امپریالیستی بداشتن مساکن و منازل و مناطقی

کسه قدرت و حاکمیت دولت محلی بر آنها اعمال نمی‌شد، حق داشتن راه‌آهن یا پست ویژه، معافیت از پرداخت مالیات‌ها و عوارض محلی یا تخفیف زباد آن.

از نظر تاریخی کاپیتولاسیون در قرن‌های دهم تا دوازدهم میلادی پدید شد و عبارت از حقوق ویژه‌ای بود که در بیزانس به اتباع شهرهای تکامل یافته تجارتی آن زمان در ایتالیا نظیر ژن ویزا و غیره داده می‌شد. در آن قرون این حقوق اعطاء شده رادولت محل می‌توانست طبق منافع خود تغییر دهد و یا ملغی کند. پس از تشکیل امپراطوری عثمانی این حقوق ویژه در مورد اتباع شهرهای مزبور تأیید و تجدید شد. در اواسط قرن ۱۶ سلیمان دوم امپراطور عثمانی نظیر همین حقوق را طبق قراردادی به بازرگانان فرانسوی نیز تفویض کرد. کارل مارکس، کاپیتولاسیون را در آن زمان به مثابه اجازه نامه‌های امپراطوری و امتیازات ویژه‌ای توصیف می‌کند که توسط باب‌عالی (در بار عثمانی) به اتباع سایر کشورهای اروپایی داده می‌شد تا بلامانع به سوداگری و پیشه‌وری بپردازند. وجه مشخصه این قراردادها آن بود که متقابل نبودند یعنی به‌طوریکجانبه این حقوق خاص داده می‌شد منتهی امکان داشت همزمان لغو گردد.

در اواسط قرن ۱۸ کاپیتولاسیون خصلت جدیدی یافت بدین معنی که از طرف دول قوی اروپایی به کشورهای شرق تحمیل شد و دیگر به طور یکجانبه قابل الغاء نبود.

کاپیتولاسیون در ایران در اواخر ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ اجراء شد و پس از آن در چین و ژاپن و برخی دیگر کشورهای آسیا و افریقا عملی گردید. رژیم کاپیتولاسیون به نفوذ سرمایه‌ها و بازارها در این کشورها و عقب مانده نگهداشتن آنها توسط دول اروپایی و ایالات متحده امریکا کمک فراوانی کرد. کنسولگری‌های این ممالک سرمایه‌داری اختیارات اداری، پلیسی و قضایی ویژه یافتند، حق برون مرزی برای اتباع خود به دست آوردند، نخالکت آنها و خود آنها از حیطه قدرت و تصمیم دول مربوطه محلی

خارج شدند .

کاپیتولاسیون باحق حاکمیت و استقلال خلق‌ها مغایرت آشکار دارد. انگلستان و روسیه تزاری از این حقوق ویژه در ایران برخوردار بودند و رژیم کاپیتولاسیون را به میهن ما تحمیل کرده بودند . بلافاصله پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر حکومت شوروی اعلام کرد که کاپیتولاسیون رایجی از اشکال یوغ استعماری می‌شمرد و آن را ملغی می‌کند. دولت شوروی از کلیه این حقوق استعمارگرانه و امتیازات ویژه تزاری چشم پوشید و همین عمل امکان داد که حق کاپیتولاسیون سایر کشورهای امپریالیستی نیز ملغی گردد. در سایر نقاط گیتی نیز مبارزه مشترک نهضت‌های آزادیبخش ملی و دولت جوان شوروی به خاطر حق حاکمیت خلق‌ها بالاخره امپریالیست‌ها را واداشت از رژیم کاپیتولاسیون صرف‌نظر کنند، اگرچه آنها همواره کوشیدند و می‌کوشند به نحوی پنهان ، و در عمل ، اینگونه حقوق استعماری را برای خود حفظ کنند . تصویب قانون مصونیت مستشاران امریکایی در ایران از آن جهت نقض استقلال و حاکمیت ملی ما بود که شیوه‌هایی از همان بساط کاپیتولاسیون را این بار در مورد نظامیان امریکایی حاکم بر ارتش ایران احیاء کرد.

کارگر کشاورزی

باپرولتر کشاورزی عبارتست از کارگر مزدبگیر که در کشاورزی سرمایه‌داری کار می‌کند. کارگران کشاورزی اغلب دهقانان بی‌زمین یا کم زمین اند که خانه خراب شده، برای دریافت دستمزد اجیر زمین‌دار می‌گردند . در نظام سرمایه‌داری انبوه دهقانان فقیر به سرعت هرگونه مالکیت و نسقی را از دست می‌دهند و قشری از آنان به کارگر کشاورزی مبدل می‌شوند . کارگران کشاورزی از لحاظ رابطه خود با مسایل تولید یعنی فقدان چنین مالکیتی، از نظر نحوه استثمار که فروش نیروی کار خود و تولید اضافه ارزش است

وازنظر نحوه دریافت مهم خود که مزدا هم از نقدی یا جنسی است جزء طبقه کارگر - پرتاریا محسوب می گردند؛ ولی به علت شرایط خاص روستا، سنت های سیاه ظلم و بهره کشی، پراکندگی و غیره تیره روزترین قشر طبقه کارگر را تشکیل می دهند. در مورد آنان کارفرمای سرمایه دار عبارت از زمینداری است که ممکن است یک سرمایه دار کلان با زمین های وسیع و اراضی کم و بیش مکانیزه یا بانک ها و مؤسسات مختلف یا شرکت های چند تن سرمایه گذار و یا کولاک های یعنی سرمایه داری روستا و دهقانان مرفه ساکن ده باشند. در جامعه سوسیالیستی همزمان با الغای استثمار، واگذاری زمین به کلیه زارعین، اشتراکی کردن کشاورزی و از بین رفتن اقشار مختلف طبقه سرمایه دار استثمارگر، پرتاریای کشاورزی نیز وجود ندارد.

کشورهای ثروتمند و کشورهای فقیر

چنین عبارتی و تقسیم جهان به این دو گروه ممالک در بسیاری از مقالات و جراید دیده می شود. و در بحث ها به گوش می خورد جالب اینجاست که تقسیم بندی جهان به دو گروه مزبور و سپس توضیح پدیده های جهان معاصر بر این شالوده را گاهی هم در جراید مرتجع می خوانیم و از زبان رجال دولتی کشورهای سرمایه داری می شنویم و هم در این اواخر در مقالات برخی از روشنفکران مترقی و در سخنرانی های بعضی از رجال که از منافع خلق ها جانبداری می کنند. آیا این عبارت و تقسیم بندی مزبور درست است؟ آیامی تواند پایه های درک پدیده های جهان امروز و تفسیر وقایع قرار گیرد؟ مبلغین این نظریه کلیه کشورهای جهان را از روی میزان رشد صنعتی یا سطح درآمد ملی به دو دسته تقسیم می کنند: یکی دسته کشورهای غنی که در آن هم ایالات متحده آمریکا را قرار می دهند و هم اتحاد شوروی را، هم کشورهای پیشرفته سرمایه داری و هم کشورهای پیشرفته سوسیالیستی را؛ دوم بقیه کشورهای جهان که فقیر هستند. پس از این تقسیم بندی مبلغین مزبور می گویند دسته اول گروه دوم را استثمار می کنند و علت فقر و عقب-

ماندگی گروه دوم هم همین بهره‌کشی است و نتیجه‌ای که از این «استدلال» می‌گیرند این است که کشورهای فقیر باید متحد شوند و علیه کشورهای غنی مبارزه کنند.

ظاهر قضیه آراسته است، ولی سفسطه از همان ابتدا در آنجا است که کشورهای جهان را از روی شاخص‌هایی نظیر میزان رشد اقتصادی و قدرت صنایع نمی‌توان تقسیم کرد، بلکه ملاک اصلی و اساسی گروه‌بندی کشورها سیستم اقتصادی و اجتماعی است. آنچه که اقتصاد و اجتماع و سیاست و فرهنگ و کلیه شئون زندگی کشورها را از هم متمایز می‌سازد نظام اقتصادی و اجتماعی و ماهیت طبقاتی حکومت است نه میزان رشد و قدرت صنایع. برای درک ماهیت نظام اقتصادی و سیاست کشورهای مختلف و جهان و توضیح گروه‌بندی‌ها در جهان کنونی باید این ملاک اصلی را در نظر داشت. تنها در چنین صورتی است که می‌توان قضاوت صحیح و منطقی با واقعیت کرد. درست است که در جهان کشورهای فقیر و غنی وجود دارد، ولی وجود کشورهای فقیر و غنی نمی‌تواند ملاک تقسیم باشد. چگونه می‌توان تفاوت اصولی و ماهوی بین دو سیاست و روش، مثلاً اتحاد شوروی را با ایالات متحده آمریکا، جمهوری سوسیالیستی چکسلواکی را با ایتالیا، جمهوری دمکراتیک آلمان را با آلمان فدرال نادیده گرفت و در هر زمینه‌ای، از تکامل اقتصاد و فرهنگ گرفته تا سیاست خارجی، از نحوه برخورد نسبت به کشورهای در حال رشد و سیاست کمک و همکاری گرفته تا روش نسبت به جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، تضاد آشکاری را که ناشی از دو نظام اجتماعی و اقتصادی متفاوت و متمایز سوسیالیسم و سرمایه‌داری است مشاهده نکرد؟ پس غنا و فقر و رشد یافتگی و عقب‌ماندگی به خودی خود ملاک تقسیم کشورهای جهان به دو گروه و توضیح دهنده پدیده‌ها نمی‌تواند باشد.

هدف مبلغین این نظریه ناصحیح که نخست از جانب تئوریسین‌های بورژوازی مطرح و سپس از جانب گروه مائوتسه دون تکمیل گردیده یکی است و آن ایجاد تفرقه بین کشورهای سوسیالیستی و کشورهای در حال رشد

و یا به اصطلاح جهان سوم است.

میانین امپریالیسم جهانی با شاهانه این نظریه در واقع می‌خواهند گناه واپس ماندگی کشورهای مستعمره و وابسته سابق و کشورهای کم‌رشد حاضر را که مستقیماً متوجه دول امپریالیستی است به گردن کشورهای غنی به طور کلی، که دول سوسیالیستی پیشرفته نیز وارد در آن جرگه می‌شوند، بیاندازند و بدین ترتیب کشورهای سوسیالیستی را هم سطح کشورهای امپریالیستی قرار دهند، حال آنکه همه می‌دانند کشورهای سوسیالیستی پیشرفته فعلی اغلب ناقبل از بر قراری نظام جدید سوسیالیستی، خود مالکی عقب مانده بودند و زیر استثمار همین ممالک سرمایه‌داری و امپریالیستی قرار داشتند. تنها سوسیالیسم، این نظام جدید اقتصادی و سیاسی واجتماعی است که در چند دهه موجب ترقی سریع و رشد بیسابقه و غنای آنها شد و دامناسبات بین ملل و دول تحول بنیادی ایجاد کرد و ممالک جدید تقسیم را بوجود آورد.

پس ملاک اساسی چیست؟ سیستم اقتصادی واجتماعی و سیاسی هر- کشوری. البته هم شوروی و هم امریکا فولاد فراوان تولید می‌کنند، مراکز اتمی می‌سازند، به تجربیات فضایی دست می‌زنند و غیره، ولی این تشابه در تولید هرگز نمی‌تواند تفاوت اساسی مناسبات تولیدی و ماهیت طبقاتی دولت‌های این کشور را بپوشاند. یکی فارغ از استثمار است و دیگری مبتنی بر استثمار. یکی خادم خلق است و دیگری در خدمت سرمایه‌داران. این تشابه هرگز نمی‌تواند تفاوت اصولی بین برخورد هر یک از این کشورها را به معضلات ممالک رشد یافته پنهان سازد. کشورهای فقیر و عقب‌مانده از آن جهت در فقر و عقب‌ماندگی نگهداشته شده‌اند که امپریالیسم سالیان دراز تسلط اقتصادی و سیاسی خود را بر آنها تحمیل کرده است و امروز هم با شیوه‌های نو استعماری همان تسلط را ادامه می‌دهد. اگر کشورهای رشد یافته توانسته‌اند تا اندازه‌ای از تسلط امپریالیسم نجات یابند علتش در وجود سیستم جهانی - سوسیالیسم است. این سیستم جهانی سوسیالیسم است که به

میادات مطلق امپریالیسم جهان خاتمه داده .

تئوری تقسیم جهان به دو گروه کشورهای غنی و فقیر به معنی نفی تعالیم مارکسیستی درباره طبقات اجتماعی و مبارزه طبقاتی و ماهیت طبقاتی رژیم‌ها است، نفی شالوده نظام سوسیالیستی یعنی مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و توزیع است .

تقسیم جهان در عصر کنونی به صورت دیگری است . کشورهای سازنده سوسیالیسم و کمونیسم نهضت‌های کارگری، جنبش‌های آزادیبخش ملی و کشورهای نواستقلال که راه رشد غیر سرمایه‌داری را برگزیده‌اند در یک جبهه قرار دارند و امپریالیسم جهانی و بر رأس آن امپریالیسم امریکا و عمال آن در جبهه دیگر . مسئله اساسی مبارزه متحد و وحدت عمل در جبهه ضد امپریالیستی است، نه نتیجه‌گیری سطحی و غیر واقعی و گمراه کننده تئوری کشورهای غنی و فقیر، که تنها هدفش ایجاد تفرقه بین نیروهای جبهه ضد امپریالیستی است . این است آن حقیقت انکار ناپذیری که نباید آنی از نظر دور داشت .

برای پیروزی در مبارزه، شناخت دشمن و تشخیص دوست از مبادی مسلم به شمار می‌رود . امپریالیسم دشمن واقعی نهضت‌های آزادیبخش و استقلال‌جویانه است . سوسیالیسم در وجود کشورهای سوسیالیستی و جنبش کمونیستی و کارگری ، متحد و دوست و یاور نهضت آزادیبخش ملی است .

در جهان کنونی می‌ستیم جهانی سوسیالیستی ، نهضت کارگری کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و جنبش آزادیبخش ملی در کشورهای رشد یابنده سه شاخه نیرومند شط عظیم تحولات اجتماعی است که جامعه انسانی را از دوران سرمایه‌داری به دوران سوسیالیستی انتقال می‌دهد .

کمون اولیه

کمون اولیه یا جامعه اشتراکی بدوی نخستین شیوه تولید در تاریخ است. شالوده آن مالکیت جمعی اجتماعات و گروه‌های انسانی، در آغاز پیدایش جوامع بشری مبتنی بر وسایل بسیار ابتدایی تولید و کار جمعی بود. زمین، وسایل کار، مساکن و غیره ملك مشترك جمع یعنی همه افراد قبیله و گروه مربوطه بود. تولید به‌طور جمعی و باسایل کار بسیار ابتدایی صورت می‌گرفت و چه بسا به‌شکار و جمع‌آوری میوه و نظایر اینها محدود می‌شد. ثمره کار مشترك، در آن جامعه، به‌طور مساوی تقسیم و مشتركاً و جمعی مصرف می‌شد. مالکیت اشتراکی عبارت از مالکیت گروه‌های کوچک و معمولاً جدا از هم بود. هم‌زمان با این مالکیت اشتراکی، همچنین مالکیت شخصی اعضای هر گروه بر برخی وسایل کار وجود داشت که در عین حال صلاح تدافعی در مقابل درندگان نیز محسوب می‌شد. این مناسبات تولیدی در کمون اولیه نتیجه اجتماعی کردن آگاهانه وسایل تولید نبود. ضرورت کار جمعی و مالکیت اشتراکی بر وسایل تولید، از سطح بسیار نازل رشد نیروهای مولده و از خصلت بدوی وسایل کار ناشی می‌شد. در آن هنگام به تنهایی غیر ممکن بود نعم مادی برای ادامه زیست تولید کرد و علیه نیروهای طبیعی مبارزه نمود. زندگی و کار جمعی و دفاع مشترك ضرورت حیاتی داشت و امری ناگزیر بود. کار انسان بدوی در آن دوران به هیچوجه ثمری بیش از آنچه که برای ادامه حیات بسیار محقر وی لازم بود، نداشت. در این مراحل اولیه جامعه بشری، که خود میلیونها سال طول کشید، بهره‌کشی اجتماعی مفهومی نمی‌توانست داشته باشد. به علت سطح نازل تولید، در تولید نیز اصل تساوی حکومت می‌کرد، زیرا به‌جز آن ادامه زندگی جامعه ممکن نمی‌شد. در کمون اولیه - جامعه ابتدایی اشتراکی بشری - نابرابری از نظر درآمد و مالکیت وجود نداشت، استثمار فرد از فرد و دولت هنوز بوجود نیامده بود.

به تدریج وسایل تولید تقسیم طبیعی کار صورت گرفت، یعنی کارها، برحسب جنس-زن یا مرد بودن - و برحسب سن- پیر یا جوان بودن- تقسیم شد. رشد اقتصاد - البته با همان معیارهای بدوی- و ازدیاد نفوس منجر به ایجاد سازمان‌های قبیله‌ای شد.

در آغاز، در این اجتماع قبیله‌ای نقش اصلی و موضع اساسی را زنان دارا بودند. این آن دورانی است که به آن ماتریارکال یا مادر شاهی می‌گویند.

پس از آن در جریان تکامل تاریخی، مردان دارای وضع مسلط اجتماعی شدند. به این مرحله پاتریارکال یا پدرشاهی می‌گویند. (در فارسی اصطلاحات پدرسالاری نیز مرسوم شد، در آخرین مرحله فرماسیون اجتماعی-اقتصادی کمون اولیه، همزمان بارشد دامپروری و کشاورزی، تقسیم اجتماعی کار بوجود آمد و مبادله بین افراد قبایل آغاز شد. نخستین تقسیم بزرگ اجتماعی کار، جدا شدن قبایل دامپرور بود. بدلت تکامل بعدی نیروهای تولیدی، کار انسان هرچه بیشتر ثمر می‌داد، نعم مادی بیشتری تولید می‌شد، وسایل زیست فزونتر و متنوع‌تر می‌شد و حداقل نیاز برای ادامه زندگی فزونی می‌گرفت. به این ترتیب امکان آن پدید آمد که کار اضافی انسان و محصول اضافی کار انسان به تصرف فرد دیگر درآید.

جامعه آباستن پیدایش استثمار و ایجاد شیوه تولید جدیدی گشت. مناسبات تساوی و همکاری و اشتراک مالکیت، دیگر اجازه تکامل نیروهای مولده را نمی‌داد. بهره‌برداری خصوصی، کار انفرادی و مبادله منجر به پیدایش مالکیت خصوصی و اختلاف درآمد و به دنبال آن پیدایش طبقات و استثمار فرد از فرد شد. پیدایش مالکیت خصوصی و مبادله، جامعه اشتراکی بدوی را به تدریج متلاشی ساخت. گروه‌های خاص دارای درآمد ویژه و وضع اجتماعی خاص (به علت رهبری نظامی و حفاظت شبکه‌های آبیاری و سرپرستی امور جمعی قبایل)، کم‌کم به طبقه جدید استثمارگر مبدل شدند. شیوه تولید جدید - برده‌داری - نخستین فرماسیون متکی بر استثمار بوجود آمد.

گمونیسیم (Communisme)

در جامعه سوسیالیستی استثمار انسان از انسان از بین می‌رود. مالکیت اجتماعی بروسایل تولید برقرار می‌گردد، تمام حیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه از بیخ و بن دگرگون شده به سرعت شکوفان و مترقی می‌گردد، مسئله ملی حل می‌شود، شخصیت انسانی امکان رشد همه جانبه می‌یابد، دموکراسی وسیع روزافزون بنیاد حیات اجتماعی جامعه قرار می‌گیرد و اصل از هر کس طبق استعدادش، به هر کس طبق کارش تحقق می‌یابد. سوسیالیسم ملل جهان را به سر منزل آزادی و نیکبختی می‌رساند و کار تبدیل کشوری عقب مانده را به کشوری صنعتی و شکوفان در طی زندگی یک نسل انجام می‌دهد. سوسیالیسم برای کارگران کار و سربلندی، برای دهقانان زمین و تکنیک، برای روشنفکران افق وسیع کار خلاق و شکفتگی شخصیت و استعداد و برای همه زحمتکشان رفاه مادی و مهنوی، علم و فرهنگ معاصر و بهداشت عمومی را به همراه می‌آورد.

ولی سوسیالیسم خود یک مرحله ابتدایی دوران کمونیسیم است. تحول تدریجی سوسیالیسم به کمونیسیم یک قانون عینی است که تدارک آن در سیر تکامل پیشین جامعه سوسیالیستی، در بطن آن و برشالوده آن، صورت می‌گیرد.

جامعه آینده بشریت کمونیسیم است. کمونیسیم چیست؟ بردرفش این جامعه شعار «از هر کس طبق استعدادش، به هر کس بنا بر نیازش» نقش بسته است. کمونیسیم رسالت تاریخی رهائی کلیه افراد را از نابرابری اجتماعی، از کلیه اشکال استثمار و استثمار و از کابوس جنگه انجام می‌دهد و صلح، کار، آزادی، برابری، برادری، نیکبختی، را در روی زمین برای همه ملل به ارمغان می‌آورد. در این جامعه شعار همه چیز به خاطر انسان و برای خیر و سعادت انسان به طور کامل تجسم خواهد یافت.

پایه‌های اقتصادی مالکیت در جامعه کمونیستی نظیر سوسیالیسم است و لی برای درک وجوه مشخصه این جامعه چندسئوال مطرح کنیم تا در پاسخ به آنها تفاوت این مرحله عالی‌تر را دریابیم.

- تولید در کمونیسم چگونه است؟ کمونیسم افزایش مداوم تولید اجتماعی و بالا بردن سطح بازده کار را براساس پیشرفت سریع علم و فن تأمین می‌کند، انسان را به مدرن‌ترین و نیرومندترین تکنیک مجهز می‌نماید، تسلط انسان را بر طبیعت به اوج بی‌سابقه می‌رساند و امکان می‌دهد تا نیروهای طبیعت هرچه بیشتر تحت فرمان انسان درآید. اقتصاد به عالی‌ترین درجه سازمان می‌یابد و اثرات‌های مادی و طبیعی و منابع نیروی کار انسانی به ثمربخش‌ترین و معقول‌ترین طرز برای ارضاء نیازمندی‌های روزافزون اعضای جامعه استفاده می‌شود.

- هدف تولید در کمونیسم چیست؟ هدف تولید کمونیستی عبارتست از تأمین پیشرفت بلاوقفا جامعه، و گذاری کلیه نعم مادی و فرهنگی به هر عضو جامعه بر حسب نیازمندی‌های روزافزون و تقاضای فرد و سلیقه شخصی او. اشیاء مورد مصرف شخصی تحت تسلط و اختیار کامل هر عضو جامعه قرار خواهد داشت.

- طبقات اجتماعی در کمونیسم چگونه‌اند؟ در دوران کمونیسم طبقات وجود نخواهد داشت. تفاوت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و معیشتی و نحوه زندگی بین شهر و ده از بین خواهد رفت. هرچه نیروهای مولد ترقی کند و امکانات رفاه و آسایش اهالی بیشتر باشد، ده بیشتر به سطح شهر ارتقاء خواهد یافت. اگر در سوسیالیسم دوشکل مالکیت اجتماعی وجود داشت به تدریج در آینده انتقال به سوی برقراری مالکیت واحد همگانی خلاق انجام خواهد گرفت. با پیروزی کمونیسم کار فکری و بدنی و فعالیت تولیدی عمیقاً با هم در خواهد آمیخت، سطح فرهنگی و معلومات فنی همگان به سطح افرادی که به کار فکری اشتغال دارند ارتقاء خواهد یافت. بدین - سان کمونیسم به تقسیم جامعه به طبقات و تشرهای اجتماعی پایان

خواهد داد .

- وضع افراد در جامعه و رابطه بین فرد و اجتماع چگونه خواهد بود ؟
در دوران کمونیسم همه افراد دارای موقعیت برابر در جامعه خواهند بود ،
نسبت به وسایل تولید رابطه ای یکسان و در کار و توزیع نعم شرایط برابر
خواهند داشت . همه در اداره امور اجتماع شرکت فعال ، برابر و آزاد خواهند
داشت . بین فرد و جامعه بر پایه وحدت منافع اجتماعی و فردی مناسبات
هماهنگ برقرار خواهد شد و تقاضای افراد با وجود تنوع عظیم و تکامل
همه جانبه آن ناشی از نیازمندی های سالم و معقول انسانی خواهد بود .
سطح عالی آگاهی کمونیستی ، عشق به کار ، انضباط ، خدمت به مصالح
جامعه ، انسان دوستی ، کسب دوستی و کسب از خصایل ذاتی انسان جامعه
کمونیستی است .

- مسئله کار در جامعه کمونیستی به چه شکل خواهد بود ؟ جامعه
کمونیستی که بنیاد آن بر تولید دارای سازمان عالی و تکنیک مترقی استوار
است خصلت کار را تغییر می دهد ، ولی اعضای جامعه را از کار معاف
نمی دارد . چنین جامعه ای بهیچ وجه جامعه هرج و مرج ، خودسری و تن-
پروری نخواهد بود . هر فرد دارای قدرت کار در کار اجتماعی شرکت خواهد
کرد . در کلیه اعضای جامعه بر اثر تغییر خصلت و تکامل تجهیز فنی کار و
در پرتوی عالی بودن سطح آگاهی یکنوع نیاز درونی پدید می آید که
داوطلبانه و طبق ذوق و تمایل خود برای رفاه جامعه کار کنند . اساس کار
تولیدی بر اجبار نیست بلکه بر درك و وظیفه اجتماعی است .

- رابطه ملل در کمونیسم چگونه است ؟ در دوران کمونیسم نزدیکی
هر چه بیشتر و همه جانبه ملل بر اساس اشتراك کامل منافع اقتصادی و سیاسی و
معنوی ، دوستی برادرانه و همکاری انجام خواهد گرفت . کمونیسم بین الملل
متحد انسان ها را جانشین ملتها و اقوام پراکنده می کند .

- شخصیت انسانی و حیات خصوصی در کمونیسم چگونه است ؟
کمونیسم نظامی است که در آن استعدادها و قریح و بهترین خصایل انسانی آزاد

و شکفته می شود و عرصه وسیع ظهور و خلافت پیدامی کند. روابط خانوادگی نیز تماماً از شایبه حساب های مادی منزه می گردد و کاملاً بر بنیاد عشق و وداد متقابل استوار می گردد.

چنین امت و جوه مشخصه جامعه کمونیستی. اینک در یک فرمول کلی کمونیسم را تعریف کنیم و ببینیم جامعه کمونیستی چیست. کمونیسم عبارتست از نظام اجتماعی بدون طبقات، با مالکیت و احدهمگانی مردم بروسایل تولید، برابری کامل اجتماعی همه اعضای جامعه که در آن همزمان با تکامل همه جانبه افراد نیروهای مولد نیز بر بنیاد علم و تکنیک دائماً پیشرفت می کند و اصل عالیّه «از هر کس طبق استعدادش، بھر کس طبق نیازش» تحقق می پذیرد. کمونیسم عبارتست از جامعه کاملاً متشکل از مردم زحمتکش آزاد و آگاه که در آن اداره امور توسط خود جامعه انجام می گیرد و کار به نفع جامعه برای همه کس به نیاز حیاتی و به ضرورت ادراک شده تبدیل خواهد گردید و استعداد هر فرد به حداکثر به نفع همگان شکوفان خواهد گشت. به خاطر ایجاد چنین جامعه ای است که نسل های متوالی مرفقی ترین و پیشروترین انسان ها مبارزه می کنند.

این جامعه یک خواب و خیال و آرزوی موهوم نیست و اگر پیشینیان آن را به مدینه فاضله تعبیر می کردند، باید بگوییم که از هم اکنون سواد این شهر از دور آشکار است و راه رسیدن به آن علماً و عملاً تعیین شده و در برابر بشریت قرار دارد. مبارزه برای طی طریق در این راه در پرتو تعالیم مارکسیسم - لنینیسم و جانبازی برای ایجاد چنین جامعه ای بهترین محتوی حیاتی برای هر انسان مرفقی عصر ماست. هدف کمونیست ها ایجاد چنین جامعه ای است. در این راه است که هزاران قهرمان نامدار و میلیون ها قهرمان گمنام در همه کشورهای جهان جان باخته اند. برای تحقق چنین جامعه جان بخش و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم در میهن ما ایران است که ارانی ها روز به روز از جان گذشتند.

کولاک (Kynak) روسی

یعنی سرمایه دارده، یعنی آن دهقان مرفه صاحب زمین کافی با بنیه مالی قوی که درآمد خود را از راه استثمار نیروی کاردیگران یعنی کارگران کشاورزی مزدبگیر تأمین می کند. کولاکها علاوه بر کارمستقیم در کشاورزی و دامپروری قاعدتاً چون پولداران ده محسوب می شوند به کارهای تجاری، رباخواری، اجاره زمین، واسطه گری، اجاره دادن دام و آلات و ابزار کشاورزی می پردازند. در نتیجه رشد مناسبات سرمایه داری درده، کولاکها نفوذ و قدرت فراوان می یابند و علیرغم عده کم خود نقش مهمی در تولید کشاورزی و امور اجتماعی به عهده می گیرند. آنها نیز مثل اربابان و سرمایه داران بزرگ زمیندار بی رحمانه کارگران کشاورزی و همچنین سایر دهقانان ده را که مقروض آنها هستند یابه وسایل آنها احتیاج دارند، استثمار می کنند. آنها در عین حال در مرحله معینی با اربابان سابق، که می خواهند جای آنها را بگیرند، و یا سرمایه داران و شرکت های بزرگ کشاورزی، که حیطة عمل آنها را محدود می کنند، در تضاد واقع می شوند

لاتیفوندیست (Latifundiste)

یعنی کسی که صاحب اراضی وسیع کشاورزی باشد. لاتیفوندها به معنای سرزمین وسیع متعلق به یک فرد، واژه لاتینی است. لاتیفوندها نخستین بار در دوران برده برداری پدید آمدند. لاتیفوندهای برده داری نخستین بار در روم باستان ظاهر شدند که نتیجه قبضه کردن زمین های متعلق به دهقانان و زمین های متعلق به دولت توسط مشتی از رهبران و زمامداران صاحب برده بود. در این اراضی بسیار وسیع لاتیفوندیست ها کار ارزان و تقریباً مفت بردگان را استثمار می کردند و به تدریج تولید کنندگان کوچک باقیمانده را هم از صحنه خارج می کردند و زمین هایشان را غصب می کردند. پس از یک مرحله افول،

همزمان با تلاشی نظام برده‌داری، بار دیگر لاتیفوندها به شکل دیگر در دوران فتودالیسم ظاهر شدند و هم‌اکنون حتی در برخی از کشورهای سرمایه‌داری نیز وجود دارند.

لاتیفوندها و لاتیفوندیست‌ها در برخی ایالات جنوبی ایالات متحده آمریکا، در ایتالیا و به ویژه در کشورهای مختلف آمریکای لاتین وجود دارند. لاتیفوندیست‌ها در حالی که بقایای جدی نظام فتودالی را در تولید کشاورزی حفظ می‌کنند، از سیستم سهم کار شیبه به مزارعه و اجاره‌داری قطعاً زمین کوچک به دهقانان نیز استفاده می‌کردند و کاریدی و نحوه رعیتی کار و مناسبات را ادامه می‌دهند، ضمناً از کار ماشین‌ها و پهلترهای کشاورزی مثلاً در فصل چیدن میوه و قطع نیشکر و نظایر آن نیز استفاده می‌کنند و بدین ترتیب عواملی از استثمار سرمایه‌داری را در خدمت خود می‌گیرند. بنابراین وجه مشخصه اساسی لاتیفوندیست‌ها ماهیت نیمه فتودالی آنها، حفظ تکنیک عقب مانده، تکیه بر کاریدی و نحوه استثمار شبه اربابی است، اگر چه اینجا و آنجا به مناسبت فصل و نوع کشت از کارگر کشاورزی نیز استفاده می‌کنند. لازم به تذکر است که برخی شرکت‌های بزرگ امپریالیستی ایالات متحده که مالک اراضی بسیار وسیع در کشورهای مختلف آمریکای لاتین هستند این قسمت از فعالیت خود را برشالوده لاتیفوندی مستقر کرده‌اند. علی‌الاصول لاتیفوندیست‌ها از ارتجاعی‌ترین اقشار استثمارگران هستند.

لومپن پرتاریا (Lumpenproletariat)

این اصطلاح که در مباحث اجتماعی و سیاسی اغلب دیده می‌شود از نظر لغوی یعنی پرتاریای ژنده‌پوش؛ ولی مفهوم دقیق علمی آن یعنی آن قشرهای وازده و طبقه خود را از دست داده که در جوامع سرمایه‌داری اغلب در شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند، دچار تباهی و فاقده وابستگی طبقاتی شده‌اند، از جریان زندگی عادی بدوراند، بدون شغل و حرفه‌ای خاص، بدون

کارمفید برای جامعه و چه بسا در شرایط سخت و بد به سر می‌برند و احتمالاً بهر کاری هر چند ناشایست و ضد انسانی تن در می‌دهند. دزدان، چاقو کشان حرفه‌ای، اوباش، ولگردان، روسبیان و جایزکاران باجگیر و نظایر اینها از این جمله‌اند.

اگرچه بسیاری از عناصر قشر لومپن پرتاریا سابقاً کارگر یا خرده - بورژوا بوده‌اند و بر اثر شرایط رژیم سرمایه‌داری دچار بدبختی و سرگردانی و تباهی شده‌اند، با این حال در این وضع مشخص خود، وابستگی‌های طبقاتی خویش را به‌بژه نسبت به پرتاریا از دست می‌دهند. آنها فاقد علائق ایدئولوژیک مشترک و همبستگی طبقاتی زحمتکشان هستند. از اینگونه عناصر، ارتجاع سرمایه‌داری اغلب برای مقاصد ضد ملی و ضد دموکراتیک خود استفاده می‌کند، آنها را برای کثیف‌ترین امور اجیر می‌کنند و در کودتاها و توطئه‌ها از آنها استفاده می‌کنند. از جمله در کوتای ۲۸ مرداد با پول سازمان جاسوسی امریکا، از عده‌ای از چاقو کشان و ارادلو و فواحش استفاده شد.

بورژوازی از بین آنها گروه ضربتی فاشیستی را به‌مزدوری می‌گیرد. به‌هنگام اعتصابات کارگری، از آنها به مثابه اعتصاب شکن استفاده می‌شود. قاتلین سیاسی و آدم‌کشانی که به‌خاطر پول حاضرند هر رجل سیاسی و اجتماعی مترقی را سر به‌نیست کنند از میان ابلها برگزیده می‌شوند و گانگستریسم میانی از آنها بهره‌برداری می‌کند. خلاصه لومپن پرتاریا با وجود اینکه اغلب از نظر وضع زندگی در دشواری زیادی به‌سر می‌برد، به علت از دست داده خصوصیات طبقاتی خود حاضر است بهر کاری تن در دهد و این امر مورد استفاده سرمایه‌داری و ارتجاع قرار می‌گیرد.

دوران سرمایه‌داری با بیکاری مزمن خود، باورشکست کردن دایمی اقشار مختلف خرده بورژوازی و گرایش دایمیش به تشدید فقر و آوارگی زحمتکشان، سرچشمه ایجاد لومپن است. البته نباید تصور کرد هر فرد بیکار و درمانده لومپن پرتاریا است، هر قدر که مدت بیکاری وی طولانی باشد.

بهیچوجه! لومهن پرتاریا به آن افرادی اطلاق می شود که طبقه خود را از دست داده اند، به فساد کشیده شده اند و فاقد هر گونه رابطه و همبستگی طبقاتی هستند. این قشر، در نتیجه انقلاب موسیالیستی و نابودی نظام سرمایه داری از بین می رود.

لیبرالیسم (Libéralisme)

از نظر مفهوم می توان آن را آزادمنشی معنا کرد که از واژه «لیبر» به معنای آزاد مشتق شده است. از نظر سیاسی دارای دو مفهوم جداگانه است: در یک مفهوم سیاسی لیبرالیسم به یک جریان سیاسی بورژوازی اطلاق می شد که در عصر متریقی بودن آن، در زمانی که سرمایه داری صنعتی علیه آریستکراسی فئودالی مبارزه می کرد و در صدد گرفتن قدرت بود، بوجود آمد و رشد کرد. لیبرالها یا آزاد منشان در آن زمان بیانگر منافع و مدافع طبقه ای در حال رشد و بالنده بودند، آزادی از قید و بند های اقتصادی و اجتماعی دوران فئودالیسم را طلب می کردند، می خواستند که قدرت مطلقه سلطنت محدود شود، در پارلمان عناصر لیبرال راه یابند و حق رای آزاد و سایر حقوق سیاسی در محدوده خاص آن دوران به مفهوم بورژوازی آن به رسمیت شناخته شود. در مفهوم سیاسی دیگر لیبرالیسم به یک روش لاقیدانه و درویش مسلکانه در داخل حزب طبقه کارگر نسبت به دشمن طبقاتی اطلاق می شود. در این مفهوم لیبرالیسم به معنای آشتی طلبی غیر اصولی به ضمراسان اندیشه های مارکسیسم-لنینیسم، نرمش بیجا در مقابل خطا و نادیده گرفتن نقض اصول به علل مشخصی به کار می رود. لیبرالیسم در این مفهوم از تظاهرات اپورتونیسم و اندویدولیسم است. احزاب مارکسیستی با این جریان که مخالف با پیگیری در اجرای خط مشی و مبارزه اصولی و هشامیاری انقلابی است، مبارزه می کنند.

مارکسیسم - لنینیسم (Marxisme - léninisme)

عبارتست از مجموعه تعالیم انقلابی مارکس و انگلس ولنین، سیستم کامل آموزش و نظریات فلسفی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آنان. مارکسیسم مشتق است از نام کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) بنیان گذار کمونیسم علمی و رهبر و آموزگار پرلناریا جهان. مارکسیسم یعنی مجموعه تعالیم و نظریات او و رفیق هم‌زمش فردریک انگلس (۱۸۲۰-۱۸۹۵)، در دهه چهارم قرن گذشته برشالوده رشد مبارزه رهایی بخش طبقه کارگر و به مثابه بیان تئوریک منافع اساسی این طبقه و برنامه پیکار به خاطر سوسیالیسم و کمونیسم پدید شد.

پیدایش مارکسیسم یک چرخش انقلابی بزرگ و دوران ساز در تاریخ علم و در زمینه های مهمی از شناخت بشری چون فلسفه، اقتصاد، اقتصاد سیاسی و آموزش سوسیالیسم و غیره محسوب می گردد. مارکس و انگلس آن چنان علم انقلابی واقعی را ایجاد کردند که وظیفه اش تنها توضیح درست جهان نیست، بلکه تغییر آنست: تغییر طبیعت، جامعه و انسان. تعالیم مارکسیسم جهان بینی کامل و همه جانبه ای را در دسترس بشر قرار می دهد که راز نیرومندی و شکست ناپذیری اش در درستی و مطابقتش با واقعیت است.

مطلب اساسی در مارکسیسم عبارتست از مدلل ساختن نقش و رسالت تاریخی طبقه کارگر به مثابه سازنده جامعه بدون طبقه کمونیستی. مارکس با کشف قوانین عینی اقتصاد سرمایه داری نابودی جبری آن و ناگزیری استقرار جامعه سوسیالیستی را ثابت نمود و بدین ترتیب کمونیسم علمی که یکی از مهمترین اجزا متشکله مارکسیسم است پی ریزی شد.

ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی شالوده فلسفی مارکسیسم - لنینیسم را تشکیل می دهد که به مثابه یک آموزش خلاق و زنده مرتباً تکامل می پذیرد و غنی می شود و با هر نوع دکماتیسم، تحجر، برخورد

سطحی و یکجانبه مغایر است و نیروی خلافت آن از زندگی و پراتیک انقلابی سرچشمه می گیرد.

وابستگی جدایی ناپذیر بین تئوری و پراتیک وجه مشخصه مارکسیسم-لنینیسم است یعنی همان چیزی که انواع نظریات رفرمیستی و رویزیونیستی، سکتاریستی و بورکراتیک فاقد آنند. مارکس و انگلس در همان هنگام حیات خویش مرتباً آموزش خود را تکامل بخشیده، با نظریات و نتیجه گیری های جدید غنی کرده، صحت عقاید خود را در کوره تجربه انقلابی توده ها و آخرین دستاوردهای علم و فن محک می زده اند.

مرحله جدید تکامل مارکسیسم - پس از پیدایش امپریالیسم و آغاز دوران انقلاب های سوسیالیستی - با نام ولادیمیر ایلیچ لنین (۱۸۷۰-۱۹۲۴) پیوند دارد. خدمت لنین به تعالیم مارکس و انگلس و غنی کردن آن به اندازه ای زیاد است که امروز به حق این مجموعه تعالیم یکپارچه و تفکیک ناپذیر را مارکسیسم-لنینیسم می نامیم.

لنین داهیانه دیالکتیک مارکسیستی را برای بررسی و تجزیه و تحلیل - پدیده های نوین مرحله تاریخی جدید به کار برد و ماهیت و قوانین مرحله امپریالیستی طرز تولید سرمایه داری را کشف و تحلیل کرد، تئوری انقلاب سوسیالیستی را تکامل بخشید و امکان پیروزی چنین انقلابی را نخست در یک کشور مدل ساخت. انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر در عمل صحه اندیشه های لنین را ثابت کرد. احزاب مارکسیست - لنینیست با تعمیم تجربیات خود در پیکار به خاطر استقلال ملی و سوسیالیسم که در اسناد و برنامه های آنها و همچنین در اسناد و اعلامیه های جلسات مشورتی بین المللی منعکس است، مارکسیسم-لنینیسم را غنی تر کرده تکامل می بخشند. امروز مارکسیسم - لنینیسم نه فقط تئوری بلکه پراتیک میلیون ها انسان است که به بنای جامعه سوسیالیستی و کمونیستی مشغولند. در این شرایط نقش و اهمیت مارکسیسم - لنینیسم به مراتب فزونی می یابد، زیرا که جامعه نو، آگاهانه و طبق نقشه بنامی شود. شرط عمده تکامل مارکسیسم-

لئینیسیم مبارزه دایمی آن با اپورتونیسیم و رویزیونیسیم راست و «چپ» است.

مالک کارتیسیم (Mecarthysme)

این واژه از نام سناتور امریکایی «جوزف مالک کارتی» مشتق شده است. این سناتور مرتجع امریکایی و نماینده هارترین محافظ امپریالیستی در بحبوحه جنگ سرد ریاست کمیسیون فرعی تحقیقات ارگان‌های دولتی امریکارا، که در سال ۱۹۵۱ تأسیس شده به د، به عهده داشت و تحت عنوان «فعالیت ضد امریکایی» از وحشیانه‌ترین اسالیب و خشن‌ترین شیوه‌ها در پیگرد و سرکوب افراد و سازمان‌های مترقی استفاده می‌کرد. مالک کارتیسیم مترادف با استفاده از وسایلی چون ارباب، شانناژ، تهدید، ترور، اتهام زنی و پرونده‌سازی برای سرکوب افراد و سازمان‌های مترقی است. مالک کارتیسیم مظهر اقدامات محافظلی است که سعی در فاشیستی کردن حیات اجتماعی و سیاسی دارند و می‌کوشند آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک را از بین ببرند.

ماکیاولیسیم (Machiavelisme)

این واژه از نام «ماکیاول نویسنده سیاستمدار ایتالیایی که در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم می‌زیسته مشتق شده است. وی به زمامداران ایتالیا توصیه می‌کرد که برای رسیدن به هدف خود به هر وسیله، هر چند مذموم و ناشایست متوسل شوند و ترسی از انتخاب وسیله نداشته باشند. او می‌گفت هدف، توجیه‌کننده وسیله است. واژه ماکیاولیسیم به معنای آن سیاست و روشی است که از هیچ وسیله‌ای برای رسیدن به هدف روی گردان نیست و در این راه موازین اخلاقی، انسانی، شرف و فضیلت را زیر پا می‌گذارد. به عبارت دیگر ماکیاولیسیم یعنی رواداشتن هر گونه شیوه‌ای، ولو منافی اخلاق وجدان و مباین حقیقت و عدالت، برای نیل به هدف سیاسی خود. چنین شیوه‌ای به کلی با روش و سیاست احزاب کمونیست و کارگری بیگانه است.

احزاب طراز نوین کارگری مابین هدف و وسیله رابطه قائلند. مارکس می‌گفت نمی‌توان به هدف‌های شریف با وسایل غیر شریف دست یافت.

مالتوسیسم (Maltusianisme)

این واژه از نام «مالتوس» کشیش انگلیسی که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم می‌زیست مشتق شده است. تئوری او یک نظریهٔ بورژوازی عمیقاً ارتجاعی است. او می‌گفت که جمعیت بشری بسیار سریع‌تر از میزان ازدیاد مواد غذایی رشد می‌کند و از این مقدمهٔ غلط نتیجهٔ غلط‌تری می‌گرفت که گویا خود توده‌های مردم علت بدبختی و فقر موجود هستند، زیرا زادولد سریع آنهاست که موجب گرمسنگی و تنگدستی می‌شود. طرفداران نظریهٔ مالتوس نظام اجتماعی و مناسبات تولیدی و استثمار را نادیده می‌گیرند، به نقش علم و تکنیک و دستاوردهای آن توجهی ندارند. مارکس نادرستی این نظریه را در همان دوران نشان داده است.

در این اواخر برخی از جامعه‌شناسان امریکایی و انگلیسی و غیره کوشش کرده‌اند این اندیشه را احیا کنند و با تئوری نئومالتوسیسم خود سعی دارند میاست مستعمراتی دول امپریالیستی را توجیه کنند. آنها حتی جنگ‌های غارتگران را وسیله‌ای برای بهبود وضع زندگی مردم می‌شمرد زیرا که افراد اضافی را از بین می‌برد!

این تئوری دارای ماهیت ارتجاعی و ضد انسانی است. در حقیقت بدبختی و فقر زحمتکشان در نظام سرمایه‌داری، جنگ‌های امپریالیستی و کشور گشائی‌های مستعمراتی، همه، ثمرهٔ تضادهای آشتی‌ناپذیر این نظام متکی بر استثمار است و به اصطلاح قانون جاودانی جمعیت که مورد ادعای هواداران مالتوس است هیچ پایه علمی ندارد.

تجربهٔ تاریخی ازدیاد جمعیت هم‌زمان با بهبود وضع زندگی تودهٔ مردم در کشورهای سوسیالیستی، در عمل هوج بودن این تئوری را نشان می‌دهد.

مانیفست (Manifeste)

این واژه که گاه آن را اعلامیه، پیام، نظرگاه و غیره ترجمه کرده‌اند دارای چند مفهوم است. رایج‌ترین مفهوم آن پیام تفصیلی با ابراز اصول

عقاید خویش است که می تواند از جانب يك گروه یا حزب سیاسی، شخصیت ها یا سازمان های ادبی و هنری و غیره منتشر شود. در يك مانیفست معمولاً جهان بینی، مرام و برنامه عمل و تصمیمات و پیشنهادهایی که باید اجرا گردد قید می شود. مشهورترین نمونه آن «مانیفست حزب کمونیست» است که در سال ۱۸۴۸ توسط مارکس و انگلس نوشته شده و به مثابه اعلامیه ظهور کمونیسم علمی به شمار می رود. در این کتاب اصول عقاید مارکسیستی برنامه وار تشریح شده است.

مانیفست ممکن است از جانب مثلاً يك گروه هنرمند یا نویسنده منتشر شود و علامت ایجاد يك مکتب هنری با شرح عقاید این مکتب باشد. پیام مشهور نخستین جلسه مشورتی احزاب کمونیست و کارگری خطاب به همه مردم جهان در باره ماهیت امر حفظ صلح نیز به مانیفست صلح مشهور است.

گاهی اوقات يك دولت یا يك حزب سیاسی نیز بیان عقاید و نظریات و یا يك تصمیم مهم خود را مانیفست نام می نهد. در جریان انتخابات اغلب مانیفست انتخاباتی منتشر می شود که برنامه عمل را در بر می گیرد. در برخی موارد واژه مانیفست حتی به معنای يك متن سیاسی یا ورته تبلیغی که هدفش يك مسئله مشخص و حادث است و در بین مردم توزیع می شود استعمال شده است و در این معنای مفهوم يك تراکت مفصل تر می باشد.

مبارزه حزبی

مبارزه حزبی بر دو نوع است: مبارزه برون حزبی و مبارزه درون حزبی. مبارزه برون حزبی مبارزه ای است که حزب به خاطر آرمان های خود و اجرای هدف های برنامه ای خویش انجام می دهد. این مبارزه علیه دشمنان موسیالیسم و دموکراسی و استقلال و همدستان دایمی یا موقت آنها و با کمک همه متحدین دایمی یا موقت طبقه کارگر صورت می گیرد. این مبارزه اصلی

حزب است و در همه شکل عمده ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی بروزی کند. این مبارزه می‌تواند به دو صورت انجام گیرد: علنی یعنی در کادر اجازة قوانین و مخفی یعنی در وراء قوانین موجود.

وقتی حزب علنی است باید خود را همواره برای انتقال به کار مخفی آماده نگاهدارد تا به هنگام توطئه ارتجاع و یورش قوای استبدادی، سازمان‌های خود را حفظ کند. وقتی حزب مخفی است امکانات عملی اش محدود می‌شود. در این صورت شیوه زندگی و فعالیت حزبی تغییراتی می‌یابد. در این حالت تلفیق کار مخفی و علنی اهمیت ویژه‌ای کسب می‌کند. برای تفهیم شعارهای حزب و تجهیز مردم، استفاده از سازمان‌های علنی و امکانات قانونی ضرورت خاص می‌یابد. آمیخته کردن این عمل با کار مخفی باید با مهارت و تدبیر انجام گیرد.

مبارزه برون حزبی برای نیل به هدف اساسی استراتژیک و انجام انقلاب از دو راه اساسی می‌تواند صورت پذیر گردد. مسالمت آمیز و قهر آمیز.

راه مسالمت آمیز یعنی استفاده از تظاهرات، اعتصابات و انتخابات و نظایر آن.

راه قهر آمیز یعنی استفاده از مبارزه مسلحانه، مبارزه پارتیزانی، جنگ انقلابی و نظایر آن.

حزب ترجیح می‌دهد که از طریق مسالمت آمیز به هدف برسد، ولی طبقات حاکمه با اعمال قهر، یا محو همه آثار دموکراسی و از بین بردن امکانات مبارزه مسالمت آمیز، راه قهر آمیز مبارزه را تحمیل می‌کنند. ضمناً باید دانست که به علت رشد و نیرومندی روز افزون اردوگاه سوسیالیستی نهضت کارگری و جنبش آزادیبخش ملی و ضعف ناگزیر و روز افزون امپریالیسم و ارتجاع امکانات پیروزی راه مسالمت آمیز بیشتر شده و در آینده باز هم بیشتر خواهد شد.

آموزش‌نینی انقلاب آنست که حزب نباید هیچکدام از راه‌ها و اشکال

مبارزه را مطلق کند، بلکه متناسب با اوضاع و احوال مشخص باید از همه اشکال مبارزه استفاده کند و آماده باشد که در صورت لزوم به سرعت شکلی را با شکل دیگر تعویض نماید.

انقلاب به هر شکلی که عملی گردد - مسالمت آمیز یا قهر آمیز - جنبه تحمیل دارد یعنی فقط با اعمال قدرت است که طبقه حاکمه ارتجاعی سرنگون می شود و جای خود را به طبقه انقلابی می دهد. «مسئله اصلی در انقلاب به دست آوردن قدرت حاکمه است. بنابراین شکل به دست آوردن قدرت حاکمه جنبه فرعی دارد.

مبارزه درون حزبی مبارزه ای است که برای تحکیم وحدت حزب ، دفاع از ایدئولوژی و جهان بینی و مشی سیاسی و موازین تشکیلاتی حزب و علیه انحرافات « چپ » و راست انجام می گیرد. این مبارزه در چار چوب موازین تشکیلاتی و بر اساس اصل سانترالیسم دمکراتیک بساید صورت پذیرد. هرگونه روش های گروهی و فراقسیونی در حزب طراز نوین طبقه کارگر محکوم است.

در داخل حزب اصل سریت و علنیت هر دو مراعات می شود. مراعات صحیح تناسب بین این دو از مسایل مهم حیات حزبی است ارگان های رهبری حزب در مقابل اعضای خود ، طبقه کارگر و افراد جامعه پیوسته و واقعیات را می گویند و در عین حال برای جلوگیری از گزند و دستبرد دشمن و به خاطر موفقیت در مبارزه، سریت را به سود امنیت حزب و اعضای آن مراعات می کنند.

مبارزه طبقاتی

مبارزه طبقاتی عبارتست از مبارزه ای که به اشکال گوناگون بین طبقه استثمارگر و طبقه استثمار شونده جریان دارد و مظهر و بیانگر خصالت آشتی - ناپذیر منافع دو طبقه است.

مبارزه طبقاتی نیروی محرکه اساسی در تمام جوامع منقسم به طبقات متخاصم، یعنی دوران‌های برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری به شمار می‌رود.

کشف طبقه و مبارزه طبقاتی قبل از پیدایش مارکسیسم صورت گرفت و مورخین و اقتصاددانان و جامعه‌شناسان مترقی و حتی بورژوازی به وجود طبقات در جامعه و مبارزه طبقاتی بین آنها پی برده بودند، ولی تئوری علمی مبارزه طبقاتی را کارل مارکس و فردریک انگلس تدوین نمودند، اهمیت آن را به مثابه نیروی محرکه جوامع منقسم به طبقات متخاصم ثابت کردند و نشان دادند که بالاخره این مبارزه از طریق انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا به از بین بردن هر نوع طبقه و ایجاد جامعه بدون طبقات یعنی جامعه کمونیستی می‌انجامد.

لنین می‌نویسد:

«در پیچ و خم‌ها و آشفتگی‌های ظاهری جامعه، مارکسیسم راهنمای اصلی را به دست می‌دهد و قوانین عینی و ضروری جامعه را کشف می‌کند. این راهنما، تئوری مبارزه طبقاتی است.»
لنین اضافه می‌کند:

«سرچشمهٔ آمال و هدف‌های متضاد افراد عبارتست از تفاوت بین موضع و شرایط زندگی طبقاتی که این افراد در آن جای دارند و جامعه را تشکیل می‌دهند.»

در صورت بندی‌های اجتماعی-اقتصادی بردگی و فئودالیسم و سرمایه‌داری، منافع طبقات حاکم و طبقات ستمکش کاملاً در نقطهٔ مقابل یکدیگر قرار دارد. منافع طبقهٔ حاکم استثمارگر (برده‌داران، اربابان، سرمایه‌داران) حفظ مناسبات تولیدی و تشدید شکل بهره‌کشی موجود را ایجاب می‌کند؛ و برعکس طبقهٔ ستمکش و بهره‌ده (بردگان، رعایا، پرولتاریا)، تغییر و تحول، رهایی از ستم و استثمار و بهبود اساسی وضع زندگی خویش است.
مبارزه طبقات متخاصم، آشتی ناپذیر است. این مبارزه از تضاد

اشتی ناپذیر وضع اقتصادی و سیاسی طبقات در جامعه ناشی می‌شود. مبارزه زحمتکشان بر ضد اسارت و خواست آنها دایر به تحصیل زندگی بهتر، آزاد و سعادت‌مند کاملاً طبیعی و طبق قانون تکامل است. بدون مبارزه طبقات، ترقی اجتماعی روی نمی‌دهد. ضمناً هر اندازه مبارزه توده‌های اسیر علیه استثمارگران سرسخت‌تر و متشکل‌تر باشد تکامل جامعه علی‌القاعده سریع‌تر است.

شکل عالی مبارزه طبقاتی - انقلاب اجتماعی است که در ترقی جامعه نقش بزرگی دارد. در نتیجه انقلاب اجتماعی است که نظام اجتماعی کهنه نابود می‌شود و نظم جدید و مترقی جای آن را می‌گیرد.

مبارزه طبقاتی در جوامع برده‌داری و فئودالی - مبارزه
برندگان بابرده‌داران در جامعه برده‌داری اشکال گوناگونی داشت: از خراب کردن ابزار تولید تا قیام‌های بزرگ توده‌ای نظیر قیام اسپارتاکوس در قرن اول قبل از میلاد که در آن بیش از هزاران برده شرکت جستند. در دوران فئودالیسم مبارزه طبقاتی اشکال «ادتری به خود گرفت. دهقانان و فئودال‌ها طبقات متخاصم اصلی بودند. اغلب زحمتکشان شور و به ویژه پیشه‌وران در کنار دهقانان قرار می‌گرفتند. در این دوران قیام‌ها به صورت جنگ‌های دهقانی بروز می‌کرد که سرزمین‌های وسیعی را در برمی‌گرفت و سال‌های طولانی ادامه می‌یافت.

معذک قیام‌های توده‌های محروم در جوامع برده‌داری و فئودالی نمی‌توانستند به استثمار پایان بخشند، زیرا شرایط لازم فراهم نیامده بود، سطح تولید امکان‌گذار به نظام اجتماعی آزاد و بدون استثمار را نمی‌داد؛ عدم تشکل، روشن نبودن هدف و طرق نیل به آن، فقدان تئوری انقلابی و حزب به مثابه پیشاهنگ و ستاد مبارزه مانع چنین گذاری بود. این شرایط در دوران سرمایه‌داری ایجاد می‌شود. با این حال قیام‌های بردگان و دهقانان که جامعه کهنه را متزلزل نمودند نقش عظیم مترقی در تاریخ داشته‌اند.

مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری - مبارزه طبقاتی به ویژه در دوران سرمایه‌داری ، آخرین دوران مبتنی بر استثمار شدت به‌سابقه‌ای می‌یابد . در رأس مبارزه توده‌های بهره‌ده علیه بورژوازی ، مترقی‌ترین ، آگاه‌ترین و متشکل‌ترین طبقه جامعه مدرن یعنی پرولتاریا قرار دارد .

مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری موجب تکامل جامعه چه در دوران‌های نسبتاً مسالمت‌آمیز و چه به ویژه در دوران‌های طوفانی انقلابی می‌شود. در شرایط سرمایه‌داری، مبارزه طبقاتی در رشد نیروهای تولیدی عامل کم‌اهمیتی نیست، ولی به ویژه در زندگی سیاسی و اجتماعی جامعه اهمیت دارد. مثلاً این مبارزه در دوران معاصر مانع جدی تحقق نیات شوم امپریالیست‌ها در زمینه جنگ افروزی، یا سرکوب نهضت‌های نجات‌بخش ملی، یا از بین بردن بقایای آزادی‌های دمکراتیک است.

در زمان ما مبارزه طبقاتی پرولتاریا دو شرایط کنونی، یعنی دو مرحله بحران سرمایه‌داری و تبدیل سیستم جهانی سوسیالیستی به‌عامل تعیین‌کننده تکامل جامعه بشری جریان دارد. پیشرفت‌های سیستم جهان سوسیالیستی، عمیق شدن بحران سرمایه‌داری، افزایش نفوذ احزاب کمونیست در توده‌ها، ورشکست افکار فرمیستی، شرایط مبارزه طبقاتی را به‌سود طبقه کارگر تغییر داده است.

از مهمترین خصوصیات جنبش کارگری معاصر ترکیب مبارزه پرولتاریا به‌خاطر سوسیالیسم، با جنبش‌های همگانی خلق‌ها به‌خاطر استقلال ملی و دمکراسی و صلح است. براساس مبارزه مشترک علیه امپریالیسم، اتحاد نیروهای سوسیالیستی و دمکراتیک صورت می‌پذیرد. سوسیالیسم و دمکراسی از یکدیگر جدا نمی‌توانند. پرولتاریا در مبارزه به‌خاطر حقوق خود، به‌خاطر دمکراسی و سوسیالیسم از اشکال گوناگون به‌کار استفاده می‌کند. مطالبات اقتصادی کارگران اغلب با خواست‌های سیاسی در هم می‌آمیزد و ضربه اساسی را بر انحصارهای سرمایه‌داری متوجه می‌سازد. در این مبارزه

توده‌های عظیم دهقانان و قشرهای مترقی روشنفکران و دیگر اقشار دمکراتیک جامعه به پرتاریا می‌پیوندند .

در مرحله امپریالیسم رشد مبارزه طبقاتی ناگزیر پرتاریا را به سوی انجام انقلاب سوسیالیستی سوق می‌دهد. پس از انقلاب سوسیالیستی و اجتماعی کردن مالکیت وسایل تولیدی و سلب قدرت از طبقات استثمارگر، راه به سوی جامعه بدون طبقه گشوده می‌شود.

مسارزده طبقاتی در مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم-
در نتیجه انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرتاریا مرحله گذار به سوسیالیسم آغاز می‌شود. در این مرحله، مبارزه طبقاتی ناگزیر است، زیرا بورژوازی که از قدرت به زیر افکنده شده بهیچوجه با برقراری قدرت زحمتکشان و محو مالکیت خصوصی نمی‌تواند سرسازگاری داشته باشد. به همین جهت در مقابل حاکمیت پرتاریا با سرسختی و بیرحمی مقاومت می‌کند . بورژوازی در مبارزه با پرتاریای پیروزمند به وسایل و طرق گوناگون تشبث می‌جوید، با استفاده از مواضع اقتصادی و ارتباطات خود با قشر فوقانی روشنفکران و کارمندان و متخصصین نظامی می‌کوشد زندگی اقتصادی کشور و کارمؤسسات دولتی و دفاع کشور را فلج سازد، می‌کوشد بر افکار توده‌های مردم تأثیر کند و بالاخره به منظور برقراری مجدد سرمایه‌داری به مبارزه مسلحانه علیه زحمتکشان دست می‌زند و در همه احوال به کمک سرمایه بین‌المللی مستظهر است.

بنابراین دیکتاتوری پرتاریا، مبارزه طبقاتی را از بین نمی‌برد. اما این مبارزه در شرایطی جریان دارد که پرتاریا از لحاظ سیاسی مسلط است و موضع کلیدی اقتصاد کشور را در دست دارد. متناسب با این شرایط اشکال مبارزه طبقاتی در این مرحله تغییر می‌کند.

اشکال نوین مبارزه طبقاتی در مرحله گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم عبارتند از سرکوب مقاومت استثمارگران، جنگ داخلی به مثابه حادترین شکل مبارزه طبقاتی بین پرتاریا و بورژوازی، مبارزه برای

تحولات سوسیالیستی در کشاورزی ورهائی دهقانان از نفوذ بورژوازی و به دست گرفتن رهبری توده‌های غیر پرلتری از جانب پرلتاریا، مبارزه برای استفاده از کارشناسان بورژوا و جلب آنان به کار در اقتصاد ملی، مبارزه برای ایجاد انضباط نوین سوسیالیستی در کار خلاق ساختمانی و از بین بردن طرز تفکر خرده بورژوایی در آگاهی مردم، مبارزه برای ارتقاء اقتصاد ملی و ارضاء نیازمندی‌های مادی و معنوی روز افزون زحمتکشان.

در جامعه سوسیالیستی در نتیجه تحولات عمیق دوران ساز دو طبقه دوست: کارگران و دهقانان و همچنین روشنفکران سوسیالیستی باقی می‌مانند. تا هنگامی که سیستم سرمایه‌داری در جهان وجود دارد مبارزه طبقاتی زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی علیه بورژوازی امپریالیستی ادامه خواهد یافت. لبه تیز مبارزه پس از محو طبقات استثمارگر متوجه صحنه بین‌المللی می‌شود و همچنین صحنه بزرگ مبارزه بی‌امان ایدئولوژیک را در بر می‌گیرد. خود سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز شکلی از اشکال مبارزه طبقاتی در صحنه جهانی است. این مبارزه تقویت هشیاری، افشای توطئه‌های امپریالیست‌ها، تقویت نیروهای دفاعی و مقاومت در برابر هرگونه تجاوز را ضروری کند. واضح است که در زمینه ایدئولوژیک هیچگونه همزیستی مسالمت‌آمیزی وجود ندارد.

مسئله ارضی

مسئله ارضی عبارتست از مسئله مناسبات مالکیت در کشاورزی، مسئله طبقات و مبارزه طبقاتی در روستا البته در صورت بندی‌های اجتماعی - اقتصادی مختلف مسئله ارضی دارای محتوی مختلفی است. این محتوی را خصالت نظام اجتماعی مربوطه و قوانین اقتصادی آن تعیین می‌کند. دهقانان که در مرحله افول کمون اولیه پدید می‌گردند، در دوران

بردگی تحت استثمار شدید برده‌داران، بازرگانان و رباخواران قرار دارند؛ آنها بیش از پیش فقیر شده، یابه برده و یا به لومین پرلتاریا مبدل می‌گردند، درحالی که صاحبان برده بیش از پیش به وسعت زمین‌های تحت مالکیت خویش می‌افزایند. مبارزه دهقانان باقیام بردگان در آن زمان در هم آمیخت که خود موجب تزلزل نظام برده‌داری گشت.

در دوران فئودالیسم، اراضی، متعلق به ارباب است و اورعایا راجه شدت استثمار می‌کند. مبارزه دهقانان برای گرفتن زمین و برای آزاد شدن از قیود فئودالی، محتوی اساسی مسئله ارضی را در این دوران تشکیل می‌دهد. مبارزات و قیام‌های دهقانی علیه استثمار اربابی نقش قاطع را در الغاء این نظام پوسیده ایفاء می‌کند.

در دوران سرمایه‌داری مسئله ارضی به نفوذ و رشد مناسبات سرمایه‌داری درده مربوط است. زمینداران سرمایه‌دار نیرو می‌گیرند، برخی مالکان زمین‌های خود را به اجاره می‌دهند و اجاره‌داران بزرگ خود از کار روز مزدی روستاییان استفاده می‌کنند. قشرهای وسیع کم زمین و بی‌زمین دهقانان و همچنین کارگران کشاورزی که محصول مستقیم مناسبات سرمایه‌داری در ده هستند توسط زمینداران سرمایه‌دار که خود به انواع مختلف عمل می‌کنند و توسط مالکان، رباخواران و تجار بزرگ استثمار می‌شوند.

رشد سرمایه‌داری در ده به تدریج به جان‌نشین شدن تولید بزرگ به جای تولید کوچک کشاورزی، به قشر بندی دهقانان و خانه خرابی قوده اصلی دهقانان منجر می‌شود. از یک طرف عده کمی دهقان مرفه زمین‌های خود را وسعت می‌دهند، بنیه مالی و اقتصادی خود را تقویت می‌کنند و به بورژوازی ده مبدل می‌شوند که آنها را کولاک می‌گویند؛ از سوی دیگر انبوه عظیم دهقانان فقیر و بی‌چیز که عده روزافزونی از آنها به کارگر کشاورزی مبدل می‌شوند. یا در شهرها به صنایع جلب می‌گردند و یابه خیل بیکاران می‌پیوندند.

در مرحله امپریالیستی دوران سرمایه‌داری تسلط سرمایه‌دالی، صاحبان

بانک‌های رهنی و اعتباری و مؤسسات نظیر برکشاورزی عمیق‌تر و همه جانبه‌تر می‌شود. بانک‌ها و انحصارات با اعتبارات و وام‌های خود بر قسمت مهمی از اراضی عملاً چنگ می‌اندازند، خرید و فروش محصولات کشاورزی را قبضه می‌کنند و به حساب گرانی کالاهای صنعتی و قیمت نازل محصولات کشاورزی سود هنگفت می‌برند. در برخی از کشورها بقایای استثمار ارباب رعیتی نظیر گرفتن سهم و اجاره جنسی و غیره همچنان ادامه پیدا می‌کند. قبل از این مرحله نیز شرکت‌های سرمایه‌داری، واسطه‌های «ثروتمند»، علفان و سلف‌خران از همین طریق دهقانان را غارت می‌کنند. حتی دهقانان صاحب یک قطعه زمین نیز از طرق مختلف در این نظام استثمار می‌شوند.

در این مراحل، مبارزه دهقانان نیز برای حل مسئله ارضی، برای تغییر مناسبات مالکیت درکشاورزی، برای گرفتن زمین، برای از بین بردن بقایای فئودالیسم علیه اشکال نوین استثمار سرمایه‌داری و تسلط زمینداران و شرکت‌ها تشدید می‌یابد. بارش سرمایه‌داری مبارزه دهقانان بسی‌چیز و کارگران کشاورزی علیه کولاک‌ها نیز بسط پیدا می‌کند. رهبر و متحد دهقانان در این مبارزه طبقه کارگر است.

در نظام سوسیالیستی با برانداختن استثمار و سلب مالکیت از مالکان و زمینداران بزرگ و استفاده از اشکال مختلف تعاونی و همکازی دهقانان در تولید کشاورزی و استقرار مناسبات تولیدی سوسیالیستی درکشاورزی مسئله ارضی حل می‌شود.

این مسئله از آنجا که مربوط به متحد اساسی طبقه کارگر در مبارزه انقلابی است جای مهمی را در تعالیم مارکسیسم - لنینیسم اشغال می‌کند.

ملت و مسئله ملی

ملت عبارتست از اشتراك پائدار انسان‌ها كه طی تكامل تاريخی بوجود آمده و برشالوده اشتراك زبان و سرزمین و حیات اقتصادی و عوامل روانی و يك سلسله خصوصیات و خلیات ملی، كه در فرهنگ ملی تجلی می‌كند، امتوار است. تمام این‌وجوه مشخصه مشترك كه برشمرديم بيكديگر مربوطند و تمامی آنها در مجموع خود اشتراك گروه افراد رابه ملت مبدل می‌سازد. پیش از پیدایش ملت‌ها، اشكال تاريخی ديگر اشتراك افراد وجود داشته نظیر طایفه، قبیله و قوم .

طایفه اشتراك افرادی است كه پیوند خونی و اقتصادی دارند، اجتماع چند طایفه قبیله را تشكيل می‌دهد. اینها در جامعه اشتراکی اولیه وجود داشته و پایه آنها بر مالکیت اشتراکی وسایل تولید و استفاده مشترك از آنها قرار داشت. قوم در جامعه‌های بردگی و فئودالی نوعی ديگر از اشتراك افرادی است كه دارای پیوندهای خونی هستند و سرزمین و زبان و فرهنگ مشترك دارند، ولی این اشتراك هنوز به اندازه كافی پائدار نیست و در مقیاس كشوری نیز اشتراك اقتصادی هنوز كامل نیست. بارش سرمایه‌داری تجزیه اقتصادی و میامی به تدریج از میان‌رفت و بازار واحد در مقیاس كشوری بوجود آمد و اشتراك پائدار افراد كه به گفته لنین عوامل اقتصادی ریشه‌دار مایه این پایداری است تأمین گشت. لنین می‌گوید ملت محصول ناگزیر و شكل ناگزیر تكامل اجتماعی دردوران بورژوازی است .

ملت را بانژاد نیز نباید اشتباه كرد . نژاد يك مقوله زیست‌شناسی است كه وجه مشخصه آن خصایص جسمی و ظاهری نظیر رنگ پوست و شكل چشم و غیره می‌باشد . تفاوت سطح اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی خلق‌ها بهیچوجه معلول اختلاف‌نژادی نیست. علم ثابت می‌كند كه افراد

تمام نژادها دارای استعداد های همانند می باشند و عقب ماندگی برخی از آنها دارای علل اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی و به ویژه تسلط استعمار است .

بارشد سرمایه داری و به ویژه در دوران امپریالیسم تضادهای اجتماعی در داخل ملت بیش از پیش تکامل پیدا می کند، مبارزه بین طبقات شدیدتر می شود و منافع ملی بیش از پیش با مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و متحدین وی پیوند می یابد . بورژوازی برای سرپوش گذاشتن بر این تضاد و مبارزه، در آتش ناسیونالیسم و خصومت بین ملل می دمد. دشمنی و کینه بین ملل، اختلافات ملی و زدوخوردهای ملی همه از عواقب شوم و ناگزیر سلطه سرمایه داری است.

پس از سرنگونی سرمایه داری سیمای ملت نیز به تدریج عمیقاً تحول می پذیرد و به يك ملت نو، آزاد از طبقات و تضاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی، به ملت سوسیالیستی بدل می شود، که شالوده آنرا اتحاد طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش تشکیل می دهد . مناسبات بین ملل نیز از ریشه عوض می شود، علل بی اعتمادی و کینه ها از بین می رود، ستم ملی برچیده شده جای آن را کمک و احترام متقابل، تبادل روزافزون اقتصادی و فرهنگی و تکامل موزون و هماهنگ و شکوفان جمعی می گیرد. در سوسیالیسم رشد و شکفتگی هر ملت موازی با اتحاد و دوستی بین ملل پیش می رود. پس از پیروزی کامل کمونیسم، نزدیکی بیش از پیش ملل منجر به از بین رفتن تفاوت های ملی خواهد شد که وسیع تر از ملت خواهد بود و تمامی بشریت را در يك خانواده واحد گرد خواهد آورد . البته این ثمره تکامل بسیار طولانی جامعه خواهد بود و بسیار دیرتر از تحقق یگانگی کامل اجتماعی صورت پذیر خواهد شد.

مسئله ملی - یعنی مسئله طرق و وسایل رهایی ملت های اسیر و برقراری تساوی حقوق میان خلق ها، مارکسیسم - لنینیسم اهمیت مسئله ملی را خاطر نشان ساخته و معتقد است که باید به این مسئله برخورد مشخص

تاریخی داشت، یعنی برای حل صحیح آن لازمست تکامل جامعه را در دوران‌های مختلف، خصوصیات تکامل هر کشور معین، تناسب نیروهای طبقاتی در صحنه جهان و در درون کشور معین، درجه فعالیت توده‌های زحمتکش ملت‌های مختلف، سطح آگاهی و تشکل آنها را به حساب آورد.

محتوی و اهمیت مسئله ملی در همه دوران‌های کسان نیست. در دوران پیدایش ملت‌ها مسئله ملی وابسته بود به مرزنگونی فئودالیسم و تشکیل دولت‌های ملی. در دوران امپریالیسم مسئله ملی به يك مسئله بین‌المللی و بین دولت‌ها بدل شده با مسئله آزادی از یوغ استعمار درهم می‌آمیزد. زیرا در دوران امپریالیسم است که سیستم مستعمراتی بوجود آمد و جهان به ملت‌های اسارت‌گروملل اسیر تقسیم شد. سرمایه‌داری امپریالیستی بزرگترین امیرکننده ملت‌ها و خفه‌کننده آزادی خلق‌ها شد. در این مرحله مسئله ملی از حدود مسئله داخل يك دولت بیرون آمده و در صحنه جهانی به صورت مسئله ملی مستعمراتی درآمد که عبارتست از مسئله مبارزه خلق‌ها علیه یوغ استعمار، به خاطر آزادی و رشد مستقل. این مسئله همچنین با مسئله ارضی وابستگی پیدا کرده، زیرا توده عمده شرکت‌کننده در نهضت‌های رهایی‌بخش ملی را دهقانان تشکیل می‌دهند. در عصر ما احزاب کمونیست توجه فراوان به حل مسئله ملی، به کمک به جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، به جلوگیری از نقشه‌های استعمارگرانه و استیلاگرانه امپریالیسم، به دفاع از حق حاکمیت و استقلال ملی کشورها می‌دارند.

مارکس، انگلس و لنین توجه فراوانی به مسئله ملی نشان داده همواره آنرا تابع مسئله انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا، تابع منافع مبارزه به خاطر سوسیالیسم و ترقی اجتماعی می‌دانست آنها خاطر نشان می‌ساختند ملتی که بر ملت دیگر ستم کند خود نمی‌تواند آزاد باشد. آنها ثابت کردند که مسئله ملی در مجموع خود در چهارچوب جامعه سرمایه‌داری قابل حل نیست و حل قاطع آن تنها در شرایط جامعه سوسیالیستی امکان پذیر است، تنها در

جامعهٔ سوسیالیستی است که برابری کامل ملت‌ها تحقق می‌پذیرد، هرملتی حق دارد سرنوشت خود را مستقلاً تعیین کند و در داخل يك کشور کثیرالمله این حق تاجدا شدن کامل رانیز ضرر می‌گیرد. اتحاد داوطلبانه و اصولی و همبستگی برادرانه در این کشورها تنها برشالودهٔ احترام کامل به حقوق مساوی همهٔ ملل امکان‌پذیر است.

درسند تحلیلی حزب تودهٔ ایران دربارهٔ وضع کشورما، پیرامون مسئلهٔ ملی در ایران چنین گفته می‌شود:

« در کشور کثیرالملهٔ ایران یعنی کشوری که در آن خلق‌های متعددی زندگی می‌کنند و طی قرن‌های متمادی تاریخ با یکدیگر سونوشت مشترکی داشته، در ابداع و ایجاد فرهنگ غنی و براننده‌ای باهم همکاری کرده و در راه استقلال و آزادی متحد او دوش به دوش هم فداکاری‌های بی‌شماری نموده‌اند، هنوز همهٔ خلق‌ها از حقوق حقهٔ خود برخوردار نیستند. علاوه بر شرکت در تمام مصایبی که ناشی از سیاست عمومی رژیم است يك رشته محرومیت‌های ملی نیز آنها را در فشار قرار می‌دهد.

با رشد آگاهی و درک واقعیت اوضاع ایران مبارزهٔ خلق‌های کشورما برای تأمین حقوق ملی و دمکراتیک خود با منافع اساسی تمام خلق‌های ایران در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع در می‌آمیزد. مبارزات متعددی که در جریان سال‌های اخیر به‌ویژه در کردستان و آذربایجان ایران به وقوع پیوسته است این حقیقت را به نحو بارزی نشان می‌دهد.»

پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر نهضت ملل امیر در راه آزادی و استقلال به مرحله نوینی وارد شد و نیرومندی بی‌سابقه‌ای یافت.

تشکیل سیستم جهانی سوسیالیستی شرایط باز هم مساعدتری را برای

مبارزه آزادیبخش ملی ایجاد کرد. در عصر ما میل خروشان انقلابات نجاتبخش ملی سیستم مستعمراتی امپریالیسم را به تلاشی کامل و قطعی نزدیک کرده است. در این پرورمه سیستم جهانی سوسیالیستی مطمئن ترین و عمده ترین تکیه گاه جنبش های نجات بخش ملی است. انقلاب رهایی بخش ملی با احراز استقلال سیاسی پایان نمی پذیرد. این استقلال اگر به تغییرات بنیادی در زندگی اجتماعی و اقتصادی نیا انجامد و وظایف رستاخیز ملی را انجام ندهد استقلال است سست بنیاد. فرو ریختن سیستم مستعمراتی امپریالیسم در زیر ضربات جنبش رهایی بخش ملی از لحاظ اهمیت تاریخی خود بلافاصله پس از تشکیل سیستم جهانی سوسیالیسم قرار دارد.

ملی کردن (Nationalisation)

درک معنای درست این واژه از دو جهت ضروری است: یکی اهمیت فوق العاده آن در حیات اقتصادی و سیاسی جامعه و دیگری تحریفی که به عمد از معنای آن می شود و بخصوص در کشور ما کلمات ملی و ملی شده درست در جهت عکس مفهوم واقعی و علمی آن به کار برده می شود.

ملی کردن یعنی آنکه زمین، بنانک ها، وسایط حمل و نقل، کارخانجات و مؤسسات مختلف تولیدی و بازرگانی، انتفاعی، و به طور کلی وسایل تولید از مالکیت اشخاص و یا شرکت های خصوصی به در آورده شده به تعلق دولت درآید.

بنابراین مفهوم ملی کردن عبارت از الغای مالکیت اشخاص و شرکت های خصوصی داخلی و خارجی از مؤسسات و وسایلی است که این افراد و شرکت ها برای بهره کشی سرمایه داری از آن استفاده می کنند و تبدیل آنها به مؤسسات و وسایلی که در تصرف و مالکیت دولت است. وقتی می گوئیم ملی کردن صنایع نفت یعنی به در آوردن آن از دست کمپانی های نفتی خارجی و سپردن کلیه امور آن به دست دولت. وقتی می گوئیم ملی

کردن بازرگانی خارجی یعنی انحصار کلیه داد و ستدها با دیگر کشورها توسط دولت و کوتاه کردن دست بازرگانان از آن، بنابراین روشن است که استعمال کلمه مالی برای مدارس و یا تلویزیون یا مؤسسات دیگر که متعلق به افراد و مؤسسات خصوصی است به کلی غلط است. مدارس «ملی» در حقیقت مدارس خصوصی هستند. مدارس ملی واقعی می‌توان به آن مؤسسات تعلیماتی گفت که متعلق به دولت باشد. فلان کارخانه متعلق به یک سرمایه‌دار دیگر «ملی» نیست، خصوصی است. مؤسسه ملی یعنی مثلاً راه‌آهن که متعلق به دولت است یا کارخانجات ذوب‌آهن و تراکتورسازی و ماشین‌سازی و غیره که با کمک کشورهای سوسیالیستی در دست ساختمان است. ملی کردن مؤسسات و مدارس خصوصی که به بنگاه‌های تجارتنی و کسب درآمد سرشار بدل شده‌اند یعنی سلب مالکیت از سرمایه‌داران صاحب این مؤسسات و استقرار مالکیت دولت بر آنها.

پس از شرح معنای واژه ملی کردن به ماهیت و سرشت آن می‌پردازیم. از آنجا که دولت خود خصیلت طبقاتی دارد و در هر جامعه‌ای معرف و مدافع طبقه یا طبقاتی است، ملی کردن رانیز جدا از سرشت طبقات دولت نمی‌توان در نظر گرفت. در این مفهوم بیشتر روشن می‌شود که ملی کردن نه فقط یک مقوله اقتصادی بلکه مقوله سیاسی نیز هست.

در کشورهای سرمایه‌داری «ملی کردن» مؤسسات هنوز به معنای آن نیست که این مؤسسات متعلق به همه خلق است، زیرا دولت موجود خود مدافع و معرف همه خلق نیست. در کشورهای سرمایه‌داری «ملی کردن» شالوده استعمار را از بین نمی‌برد و مناسبات نوین تولیدی ایجاد نمی‌کند. در این جوامع بسته به تناسب نیروی طبقات و مبارزه آنها، درجه نفوذ و قدرت توده‌های زحمتکش یا فعل و انفعالات داخل گروه‌های سرمایه‌دار و منافع آنها، از ملی کردن مؤسسات هدف‌های مختلف تعقیب می‌شود و نتایج گوناگون به دست می‌آید. ملی کردن گاه منجر به محدود کردن قدرت گروه‌های انحصاری می‌شود و گاه به تقویت شکل سرمایه‌داری دولتی

می‌انجامد. نمونه‌هایی هست که سرمایه‌داران از ملی کردن برای فروش کارخانجات و وسایل کهنه و فرسوده خود و واگذاری یا تجدید ساختمان و مدرنیزه کردن آنها بدوش دولت یعنی خزانه عمومی استفاده کرده‌اند. به هنگام قدرت توده‌های زحمت کش و مبارزه فعال آنها، ملی کردن در جهت خواست‌های اساسی زحمتکشان و محدود کردن قدرت سرمایه‌داری صورت می‌گیرد، مثل نمونه ملی کردن برخی از مؤسسات در فرانسه پس از آزادی از یوغ فاشیسم و پیروزی نبرد عظیم ضد هیتلری.

در حال حاضر در کشورهای سرمایه‌داری دشمن عمده طبقه کارگر انحصارهای سرمایه‌داری هستند. این انحصارها دشمن عمده دهقانان، پیشه‌وران و سرمایه‌داران کوچک، اکثریت کارمندان و روشنفکران و حتی بخشی از سرمایه‌داران متوسط نیز هستند. طبقه کارگر ضربه اساسی خود را علیه انحصارها متوجه می‌سازد و کلیه قشرهای اساسی خلقی را که در محور یا محدود کردن قدرت مطلقه انحصارها ذینفع هستند به دور خود متشکل می‌سازد. پرتاریا طرفدار ملی کردن دامنه‌ها را طبق شرایطی است که به حداکثر به حال مردم سودمند باشد و این جزئی از برنامه پرتاریا برای مبارزه علیه قدرت مطلقه انحصارها است.

در کشورهای در حال رشد ملی کردن دارای اهمیت حیاتی ویژه‌ای است. ملی کردن مؤسسات خارجی متعلق به انحصارگران اهرم‌های اساسی تسلط خارجی را درهم می‌شکند و تضمینی برای استقلال فراهم می‌سازد. در نتیجه این، ملی کردن یک اقدام مهم ضد امپریالیستی است که راه رشد اقتصاد عقب مانده نگهداشته شده را هموار می‌کند و امکانات جدیدی برای رشد همه جانبه و مستقل اقتصاد ملی فراهم می‌سازد. در این مورد نیز هر قدر دولت کشور در حال رشد بیشتر معرف و مدافع توده‌ها باشد، بیشتر تحت نظارت مردم باشد، بیشتر دمکراتیک باشد، عمل ملی کردن عمیق‌تر و روشن‌تر به سود توده‌ها خواهد بود و برعکس هر قدر بیشتر به استثمارگران داخلی متکی باشد از ملی کردن در عمل بیشتر در راه پروار کردن این استثمارگران

و تهیه امکانات و باز کردن میدان برای بهره‌کشی آنها از مردم استفاده خواهد شد.

هنگامی که قدرت دولتی به دست توده‌های زحمتکش بیافتد، هنگامی که طبقه کارگر در اتحاد با سایر زحمتکشان دولت را به دست می‌گیرد، ملی کردن عبارت از سلب انقلابی مالکیت از طبقات استثمارگر، ایجاد مالکیت سوسیالیستی و تبدیل مؤسسات به ملک تمام خلق است. تنها با ملی کردن سوسیالیستی است که تضاد اساسی سرمایه‌داری یعنی تضاد بین خصیلت اجتماعی تولید و شکل خصوصی سرمایه‌داری مالکیت از بین می‌رود. در آغاز ملی کردن سوسیالیستی مربوط به وسایل عمده تولید و مالکیت‌های خصوصی سرمایه‌داری است و مالکیت‌های انفرادی کوچک و متوسط را در بر نمی‌گیرد. در عمل طبق شرایط مختلف کشورها جریان ملی کردن سوسیالیستی به اشکال مختلف می‌تواند صورت گیرد. مثلاً با باز خرید همراه باشد یا نه، کلیه اراضی زراعی را در بر گیرد یا نه، مؤسسات تولیدی کوچک و متوسط و مؤسسات خدمات کوچک و متوسط را شامل شود یا نه.

در عصر ما، عصر گذار سرمایه‌داری به سوسیالیسم، عصری که در آن نبرد برای رشد اقتصاد ملی و مستقل و مبارزه علیه مونوپل‌ها جای مهمی اشغال می‌کند، مسئله ملی کردن حدت و فعلیت ویژه‌ای یافته است در کشورهای سرمایه‌داری، چه پیشرفته و چه در حال رشد، این مسئله وابستگی کامل و جدایی ناپذیر با مجموعه عوامل مبارزه اجتماعی، با تأثیر توده‌ها در حکومت، با نبرد به خاطر دموکراسی و سوسیالیسم دارد. احزاب کمونیست، ملی کردن مؤسسات سرمایه‌داری را در رابطه با منافع اقتصاد ملی، در رابطه با پییکار به خاطر دموکراسی و سوسیالیسم مطرح می‌کنند، به آن از دیدگاه طبقاتی می‌نگرند و مبارزه برای ملی کردن را در کادر مبارزه برای شرکت زحمتکشان در امور کشوری، استقرار اصول دموکراتیک حکومتی، دفاع از منافع زحمتکشان و بهبود زندگی آنان و هموار کردن راه نیل به سوسیالیسم قرار می‌دهند. در کشورهای سرمایه‌داری همیشه دولت سعی می‌کند منابع دولتی

رادر خدمت سرمایه‌داران و قبیل از همه انحصارگران قرار دهد. در این کشورها دولت‌ها سعی می‌کنند دستاوردهای مردم را در جهت ملی کردن، که نتیجه مبارزه شدید و طولانی بوده، مسخ کنند و آن را از محتوی مترقی خودحالی سازند. نمونه آن را در صنایع نفت ایران و تسلط عملی همه جانبه کنسرسیوم بیگانه بر آن و همچنین در برخی رشته‌های ملی شده اقتصادیات فرانسه یا انگلستان می‌بینیم.

از این تجربیات نباید نتیجه گرفت که ملی کردن بی‌فایده و اندیشه‌ای است کهنه، بلکه باید نتیجه گرفت که اولاً برای حفظ دستاوردها و تعمیق محتوی مترقی آنها باید مبارزه کرد و ثانیاً ملی کردن به خودی خود راه گذار به جامعه نوین نیست. در جهان سرمایه‌داری بخش‌های ملی شده به هدایت و اراده دولت سرمایه‌داری در حال تحت‌الشعاع منافع عمومی سرمایه قرار دارد. در جامعه سرمایه‌داری مسئله ملی کردن به علاوه به مشابه رابطه و تناسب بین بخش خصوصی و بخش عمومی یا دولتی مطرح می‌شود. اکنون هیچکس دیگر لزوم مداخله دولت را در امور اقتصادی منکر نمی‌شود، حتی انحصارگران نیز خود سرمایه‌گذاری‌های دولتی را در رشته‌های خاص به ویژه آنها که سودآوری فوری ندارند و یادار رشته‌های تحقیقاتی و غیره توصیه می‌کنند. آنها که در رشته‌های دشوار و نیازمند سرمایه‌گذاری‌های عمومی به لزوم دخالت دولت اعتراف می‌کنند وقتی صحبت بر سر مؤسسات پرنفع می‌رسد می‌گویند دولت تاجر خوبی نیست آنها که مثلاً سدسازی و راهسازی و تأمین بازار را به عهده دولت می‌گذارند تا از بودجه عمومی برایش خرج شود. وقتی ارغشی نمونه و پرآب زیر سدها آماده شد دست اندرکار تشکیل شرکت‌های خصوصی داخلی و خارجی برای بهره‌کشی پرمسود می‌شوند و با تصدی کشت و صنایع مربوطه توسط دولت مخالفت می‌کنند.

ملی کردن مؤسسات برخلاف تبلیغات سرمایه‌داران مانع سودآوری و ثمربخشی نیست، بلکه شرط آن است. ملی کردن مؤسسات همزمان با مبارزه برای تأثیر هرچه بیشتر توده‌ها در حکومت و شرکت زحمتکشانشان در اداره و

رهبری مؤسسات، درزندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه تأثیر مثبت می گذارد. ملی کردن مؤسسات دريك حكومت ملی و دمكراتيك به نوبه خود وسایل مالی لازم را برای اجرای يك برنامه اجتماعی مترقی و در راه بهروزی و رفاه مردم ، برای اجرای يك سیاست ملی و برای رشد اقتصادی و در نتیجه برای تحكیم استقلال کشور فراهم می کند. در این شكل و در این مفهوم ملی کردن، وسایل تولیدی را تحت نظارت دمكراتيك خلق در خدمت جامعه می گذارد، مالك بازدهی و ثمربخشی اقتصادی، نه مالك سود سرمایه داران را پایه رشد طبق نقشه قرار می دهد ، موجب تسرعی فنی و استفاده از دست آوردهای علمی می شود و امکان می دهد که همکاری های بین المللی وسیع مالی و بازرگانی و اقتصادی از تسلط سرمایه خارجی و وابستگی - های نواستعماری یعنی با تضمین استقلال ملی صورت پذیر شود . به این جهت و در این شرایط است که ملی کردن شكل مدرن و شكل دمكراتيك رشد اقتصادی است.

مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی (نیروهای مولده)

نیروهای تولیدی عبارتند از وسایل کار، موضوع کار، علم و فن که به كمك آنها نعم مادی تولید می شود و انسان ها که این وسایل را به کار می گیرند و با كمك تجربه خود در تولید و مهارت در کار همه نعمت های موجود زندگی را تهیه می کنند.

در تمام مراحل تکامل جامعه نیروی اساسی تولیدتوده های زحمتکش بوده و هستند. آنها نقش قاطع را در تکامل تولید ایفاء می کنند. نیروهای تولیدی عنصر انقلابی تولیدی اند و رشد آنها شالوده رشد و تحولات اجتماعی را تشکیل می دهد. نیروهای تولیدی بیانگر رابطه بین انسان از یکسو و اشیاء و قوای طبیعت از سوی دیگر اند. بازده کار و تسلط انسان بر طبیعت به همان اندازه بیشتر است که نیروهای تولیدی رشد یافته باشد، یعنی وسایل تولید و ابزار کار

کامل تر و عمه جانیه تر باشد و تجربه و مهارت و سطح فرهنگی و علمی انسان‌ها بالاتر باشد. در جریان تولید انسان‌ها وسایل و ابزار تولید را تکمیل می‌کنند، ماشین‌های جدید می‌آفرینند، از طبیعت بهتر و همه جانیه تر بهره می‌گیرند، بر نیروهای طبیعت مهار می‌زنند، شناسایی‌های فنی و علمی خود را کامل تر و عمی تر می‌کنند و به این ترتیب رشد مداوم نیروهای تولیدی را تسامین می‌کنند. علم با ترقیات شگرف و کشفیات بزرگ و انقلابی خود در همه زمینه‌ها با تأثیر در شرایط اقلیمی و تسخیر کیهان و کشف منابع جدید انرژی و تسلط بر طبیعت، با تدوین شیوه‌های دقیق اداره امور اقتصادی و رهبری جامعه و غیره بیش از پیش به یک عامل قاطع در زمینه افزایش نیروهای تولیدی تبدیل می‌گردد. رشد نیروهای تولیدی اساس تکامل تولید و شالوده تغییر عنصر دیگر تولید یعنی مناسبات تولیدی می‌باشد.

مناسبات تولیدی عبارتست از روابطی که بین انسان‌ها در جریان تولید، مبادله و توزیع نعم مادی مستقر می‌گردد و خود پایه و زیربنای اقتصادی جامعه را تشکیل می‌دهد. ماهیت این مناسبات تولیدی است که سراسر نظام زندگی اجتماعی و ساخت درونی اجتماع را تعیین می‌کند. مسئله اساسی در بررسی وضع مناسبات تولیدی عبارت از اینست که وسایل تولید در اختیار و تملك کیست؟ آیا تعلق به همه جامعه دارد و یا در مالکیت برخی اشخاص، گروه‌ها و طبقات است که از این تملك برای بهره‌کشی از سایر افراد، گروه‌ها و طبقات استفاده می‌کنند. به دیگر سخن وضع مناسبات تولیدی ما نشان می‌دهد که وسایل تولید و دو نتیجه نعم مادی که توسط انسان‌ها ایجاد می‌شود، چگونه بین افراد جامعه تقسیم می‌گردد.

درست همین انواع مناسبات تولیدی است که انواع صورت بندی‌ها یا فرم‌اسیون‌های اجتماعی و اقتصادی را بوجود می‌آورند. در جوامع بردگی و فئودالیسم و سرمایه‌داری یعنی در جوامع منقسم به طبقات متخاصم، مناسبات تولیدی بر شالوده استثمار فرد از فرد، بر پایه تسلط و تابعیت استوار است. در سوسیالیسم این مناسبات همکاری رفیقانه، سود مشترک و کمک متقابل بین انسانهایی است که از هرگونه استثمار و ستم

مناسبات تولیدی و نیروهای تولیدی در وحدت دیالکتیکی قرار دارند. درجه تکامل مناسبات تولیدی راسطح رشد نیروهای تولیدی معین می‌کند و به نوبه خود مناسبات تولیدی در تکامل و رشد نیروهای تولیدی تأثیر می‌گذارد، آن را تند یا کند می‌کند. قانون اقتصادی عام در کلیه صورت-بندی‌های اجتماعی و اقتصادی عبارتست از قانون تطابق مناسبات تولیدی باخصلت نیروهای تولیدی. نیروهای تولیدی فقط آن هنگام می‌توانند به طور کامل و بدون مانع رشد یابند که مناسبات تولیدی در جامعه با خصلت و وضع نیروهای تولیدی در مرحله معین تکامل آن مطابقت کند و در جریان تکامل جامعه مناسبات مستقر شده تولیدی، از تحولات و رشد نیروهای تولیدی عقب می‌مانند و در جوامع متضاد بالاخره در مرحله معینی تطابق اولیه خود را بر آن از دست می‌دهند، باخصلت نیروهای تولیدی در تضاد واقع می‌شوند و به قید و بندی در راه تکامل نیروهای تولیدی مبدل می‌گردند. در این موقع است که عصر انقلاب اجتماعی آغاز می‌گردد، انقلابی که تضاد را حل می‌کند و جامعه را به مرحله کیفیتاً بالاتری ارتقاء می‌دهد. برخورد بین نیروهای تولیدی رشد یابنده و بالنده با مناسبات تولیدی کهنه و فرسوده، پایه اقتصادی انقلاب را تشکیل می‌دهد.

در جامعه سوسیالیستی به علت فقدان طبقات متخاصم و منافع متضاد آنان، به علت وجود مالکیت اجتماعی بروسایل تولید و از طریق رهبری علمی و طبق نقشه جامعه، تضادهای ناشی از عقب ماندن مناسبات تولیدی از رشد نیروهای تولیدی به برخورد خصمانه و به انفجار نمی‌انجامد، بلکه با انجام فرم‌های به موقع و تغییرات لازم و بهبود مداوم اداره امور اقتصادی و رهبری جامعه روابط تولیدی با رشد نیروهای تولید تطبیق داده می‌شود.

شیوه تولید عبارتست از همین وحدت نیروهای تولیدی در هر دوران معین تاریخی. شیوه تولیدیانیگر نحوه به دست آوردن وسایل زندگی

بشری است، از خوراک و پوشاک گرفته تا منزل و سوخت و وسایل تولید و غیره که برای موجودیت نوع بشر و تکامل اجتماع ضرورت دارد، این مفهوم هم مناسبات بین انسان و اشیاء و نیروهای طبیعی را در بر می‌گیرد و هم مناسبات بین خود انسان‌ها را از نظر مالکیت بر وسایل تولید. تحول و تغییر شیوه تولید، با رشد و تغییرات در نیروهای تولیدی آغاز می‌شود که به دنبال خود و طبق قانون تطابق مناسبات تولیدی با خصیلت نیروهای تولیدی، تغییر در مناسبات تولیدی را موجب می‌گردد. شیوه تولید شالوده هر دوران اجتماعی را تشکیل می‌دهد. تحول بنیادی يك جامعه به معنای تغییر شیوه تولید در مفهوم دیالکتیکی آن است که تمام زندگی اجتماعی و اندیشه‌ها و نهادها و مؤسسات اجتماعی را به دنبال خود تغییر می‌دهد. بدین جهت است که تاریخ رشد جامعه در درجه اول تاریخ شیوه‌های تولیدی است که یکی جای دیگری را می‌گیرد و هر يك از آنها مرحله نو و عالی‌تری از تاریخ جامعه بشری را نشان می‌دهد.

میلیتاریسم (Militarisme)

عبارتست از سیاست دول سرمایه‌داری دایر به تحکیم و تقویت مداوم نیروهای نظامی، استفاده از نیروی نظامی در امور سیاسی و تدارک جنگ‌های اشغال‌گرانه. میلیتاریسم در عمل منجر به استقرار سیطره اورتجاعی‌ترین و متجاوزترین عناصر سرمایه انحصاری بر حیات اجتماعی و سیاسی کشور می‌شود.

در زمینه تولید، میلیتاریستی کردن با نظامی کردن آن به شکل ازدیادترید صنایع اسلحه‌سازی و به کار افتادن چرخ زرادخانه جنگی ورشته‌های مربوط به آن جلوه گر می‌شود، و همزمان با آن تولید صنعتی در رشته‌های دیگر به طور نسبی پایین می‌آید و حتی گاه به طور مطلق نیز کاسته می‌شود. نتیجه مستقیم نظامی کردن اقتصاد و خیم شدن وضع زحمتکشان است، زیرا اکثر منابع

درآمدهای کشور به مصرف تسلیحات می‌رسد و برای مصارف عمرانی و اجتماعی مقدار کمتری باقی می‌ماند. به علاوه بر مالیات‌ها افزوده می‌شود، دستمزد واقعی پایین می‌آید و از قدرت خرید کاسته می‌شود. معادل زمامدار سرمایه‌دار برای رفع تضادها و ادامهٔ سیطرهٔ خویش به میلیتاریسم متوسل می‌شوند ولی این سیاست خود موجب تشدید تضادها و ایجاد تضادهای جدید در بطن نظام سرمایه‌داری می‌شود. این سیاست همزمان با سیطرهٔ انحصارات، تشبثات دول امریالیستی علیه کشورهای سوسیالیستی و نهضت آزادی‌بخش ملی و زحمتکشان کشور خود و انقراض پیمان‌های نظامی - تجاوزکارانه وسعت می‌یابد. سرمایه‌داری انحصاری دولتی میلیتاریسم را به طرز بی‌سابقه‌ای شدت می‌دهد و مصارف عظیم تسلیحاتی، وجود نیروهای نظامی بسیار زیاد و اختصاص بودجه‌های کلان به مخارج جنگی را موجب می‌گردد. میلیتاریسم که موجب افزایش ثروت گروه‌های خاصی از بورژوازی انحصاری می‌شود، به‌خانه خرابی توده‌ها، تورم پول و گرانی می‌انجامد و دورنمای یک جنگ جهانی با قربانی‌ها و نساویدی‌های بی‌سابقه را در مقابل بشریت می‌گشاید. مبارزهٔ زحمتکشان علیه میلیتاریسم، علیه مصارف جنگی، علیه نظامی کردن حیات سیاسی و اجتماعی بخشی از مبارزهٔ علیه انحصارها و به‌خاطر صلح، دموکراسی و سوسیالیسم است.

نازیسم (به آلمانی ناتیسم) Nazism

اصطلاحی است که غالباً برای نظریه‌ها و شکل حکومت آلمان در دورهٔ آدولف هیتلر به کار می‌رود و نیز گاهی مترادف نازیسم برای رژیم‌ها و نظریه‌های مشابه در سایر کشورهای جهان استعمال می‌شود. کلمهٔ نازی (Nazi) علامت اختصاری «حزب ناسیونالیسم سوسیالیست کارگران آلمان» (Nationalsozialistische Deutsche Arbeiterpartei) است. این حزب که بعد از جنگ جهانی اول تأسیس شد، در ۱۹۳۳-۴۵

بر آلمان حکومت می‌کرد. اصول نظری این حزب آمیخته‌ای از فاشیسم ایتالیا، عقاید ناسیونالیستی قدیم آلمان، و نظریه‌های نژادی و سنن میلیتاریزم پروسی بود. برنامه این نهضت ایجاد يك آلمان مقتدر میلیتاری است بود که سرزهای خود را گسترش دهد و اتحاد ملی آلمانی زبان را تأمین کند. روش حکومتی آن خشن‌ترین نوع دیکتاتوری و توتالیتریسم و استفاده شدید از تبلیغات و اعمال زور بود. «حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان» که بعدها به علامت اختصاری اش به «حزب نازی» معروف شد، در ۱۹۲۰ در مونیخ تأسیس شد. آدولف هیتلر که رهبری حزب را به دست داشت در ۱۹۲۳، پس از يك کودتای ناکام که منجر به زندانی شدن او شد، کتاب «نبرد من» را در زندان نوشت که بعدها کتاب مقدس مرام نازی شد. نازیسم، که جنبشی بود برای تجدید عظمت آلمان و از میان بردن نتایج شکست آلمان در جنگ جهانی اول، در مبارزه خود علیه جمهوری و ایماز سربازان سابق، افسران ارتش، و طبقات متوسط و رشکسته در جریان تورم پولی آلمان و بعدها تعداد زیادی از سرمایه‌داران و بانکداران را که از سوسیالیسم وحشت داشتند. به دور خود جمع کرد. شعارهای ناسیونالیستی نازی‌ها قدرتهای خارجی، مارکسیست‌ها، لیبرال دموکراتها، کاتولیک‌ها، و بخصوص یهودی‌ها را مسئول شکست آلمان در جنگ جهانی اول و قرارداد «تحقیر آمیز» ورسای و بدبختی سال‌های ۱۹۲۰-۲۹ اعلام می‌کرد.

حزب نازی تا انتخابات ۱۹۳۰ اهمیتی نداشت، ولی پس از آغاز بحران اقتصادی شروع به رشد سریع کرد و بزرگترین و به خوشبین‌ترین و متمصب‌ترین نیروی سیاسی آلمان بدل شد. پس از آنکه هیندنبورگ، رئیس جمهور آلمان، در ۱۹۳۳ هیتلر را به صدراعظمی برگزید وی در طی چند ماه جمهوری و ایماز واحزاب دیگر را منحل کرد و حزب نازی تنها حزب سیاسی آلمان شده انتقاد به شدت موقوف شد و مخالفان به اردوگاه کار اجباری و یا تبعید فرستاده شدند و تئوری‌های نازی به عمل در آمد.

سیاست توسعه طلبی نازی منجر به وقوع جنگ جهانی دوم شد و حکومت نازی در ۱۹۴۵، با تصرف خاک آلمان به دست متفقین، بر افتاد و بسیاری از سران در دادگاه نورمبرگ به جرم ارتکاب جنایات‌های جنگی و جنایت بر ضد بشریت به محاکمه کشیده شدند.

اصول فلسفی نازیسم آمیخته‌ای از نظریات مختلف است که در زمانی کوتاه به هم پیوند شده و در واقع دارای تکامل تاریخی بسیاری از مکتب‌های مشهور سیاسی نیست. مهمترین اصلی که نازیسم به فاشیسم ایتالیا افزود تئوری برتری نژادی است که به موجب آن نژاد ژرمن دارای تفوق است و باید بر دیگر نژادها حکومت کند و این را هیتلر «نظم نوین» جهانی می‌خواند. حزب سوسیالیست آلمان در واقع نه ناسیونالیست بود و نه سوسیالیست، زیرا از جهت اول به تفویض نژاد عقیده داشت نه یک ملت و از جهت دوم هرگز به ملی کردن صنایع دست نزد و فقط به سبب ضرورت‌های جنگی و نظامی در امور اقتصادی مداخله می‌کرد. ایدئولوژی نازی دولت را به عنوان تظاهر عالی قدرت ملی مستقل از نظارت و اراده افراد می‌داند و اراده عالی ملی را در تصمیم‌های «پیشوا» (فورر)، که دارای قدرت اراده و تصمیم و نوعی نظیر است، می‌شناسد و از این جهت دموکراسی و لیبرالیسم را مطرود می‌داند و اراده فرد را تابعی از اراده دولت می‌داند. نازیسم قهرمان پرستی و ستایش قدرت و جنگ و غلبه را ترویج می‌کند و روابط جوامع انسانی را تابع قانون «تنازع بقا» و «انتخاب انساب» می‌داند و صلح طولانی را مایه پستی و فساد می‌شمارد. نازیسم، برخلاف مارکسیسم، به تنازع طبقه‌ای عقیده ندارد و ملت را پیکره واحدی می‌داند که با دیگر ملتها و اقوام در تنازع است و از این جهت نازی‌ها با مارکسیست‌ها دشمنی سخت و آشفتگی ناپذیر دارند.

ناسیونالیسم (Nationalisme)

ازواژه ناسیون به معنای ملت مشتق است و مفهوم ملی‌گری متعصب خصم سایر ملل را می‌رساند و نباید آن را با میهن‌پرستی و دفاع از حق حاکمیت ملی اشتباه کرد. در این مفهوم ناسیونالیسم یکی از اصول ایدئولوژی و سیاست بورژوازی است، تظاهر آن برتر شمردن و والا دانستن همه خصایل و ویژگی‌های ملت خود و خوار دانستن و به سخره گرفتن دشمن انگاشتن سایر ملل است.

ناسیونالیسم که به خصومت بین خلق‌ها دامن می‌زند در جریان پیدایش ملت در جامعه بورژوازی پدید شد و وابسته به رشد سرمایه‌داری است. این ایدئولوژی و سیاست در دوران اعتلای سرمایه‌داری و مبارزه علیه فئودالیسم نقش مترقی باز کرده و در ایجاد آگاهی ملی و تشکیل دولت ملی مؤثر بوده است. ناسیونالیسم که بیانگر مناسبات بین ملت‌ها در دوران سرمایه‌داری است به دو شکل تظاهر می‌کند: اول نزد ملت حاکم به شکل شوینیسم ملت بزرگ که مظاهر آن تفاخر و برتر دانستن خود و لگد مال کردن حقوق و منافع دیگران و تمایل به تحلیل بردن دیگران در خود است. دوم نزد ملت محکوم به شکل ناسیونالیسم محلی که تظاهر آن عدم اعتماد به دیگران، در خود فرو رفتن ملی و تمایل به انزوا و جدایی است.

مبلغین بورژوازی و فرمیست‌ها با منسطفه پیرامون «منافع عمومی ملت» و تحریک ناسیونالیسم، با اشاعهٔ تعصبات ملی و احساسات برتری-جوینانه یا انزوا طلبانه و کینه توزانه سعی می‌کنند آگاهی طبقاتی زحمتکشان را تخدیر کنند، در نهضت کارگری جدایی بیفکنند و جنگ‌های استعماری و استیلاگرانه را توجیه کنند. ناسیونالیسم با مصالح زحمتکشان و با منافع واقعی ملی سازگار نیست.

بر خورد کمونیست‌ها با ناسیونالیسم برخوردی تاریخی، مشخص و منطقی است. مارکسیست - لنینیست‌ها ناسیونالیسم ملت حاکم را که بر مطلقه یک ملت بر ملت دیگر صبحه می‌گذارد قاطعانه طرد می‌کنند و آنرا ارتجاعی می‌شمرند و از ناسیونالیسم ملت امپریه به آن معنا که دارای محتوی ضد امپریالیستی، دارای مضمون خلقی، دمکراتیک و مترقی است، بدان معنا که خواستار آزادی و حاکمیت و رشد ملی مستقلانه است حمایت می‌کنند. به عبارت دیگر در عصر امپریالیسم و نبردهای فئداستعماری، در مرحله معینی از رشد و توضیح آزادیبخش ملی کمونیست‌ها از نظر تاریخی موجه می‌شمرند و وظیفه خود می‌دانند که از آن جنبه از ناسیونالیسم ملت امپریه و محکوم که علیه امپریالیسم متوجه است پشتیبانی کنند، زیرا که در این مرحله و مشخص ناسیونالیسم دارای محتوی دمکراتیک عمومی، دارای ماهیت فئدا امپریالیستی و هدف آن کسب استقلال سیاسی و اقتصادی است.

منافع استثمارگران و مرتجعین همین ملل به سوی آشتی و اتفاق با امپریالیست‌ها متوجه است که می‌کوشند سرانجام ناسیونالیسم را در همان کوره راه خدمت به سرمایه‌داری و استثمار زحمتکشان خودی بیاندازند. کمونیست‌ها با این جنبه ناسیونالیسم مبارزه می‌کنند.

در جامعه سوسیالیستی، هنگامی که برابری واقعی حقوق بین ملل برقرار شود، زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی ناسیونالیسم نیز از بین می‌رود، اگر چه مظاهر از آن به صورت بقایای نظام کهنه سرمایه‌داری در آگاهی و رفتار برخی از افراد باقی می‌ماند، زیرا که سحر ناسیونالیسم سخت جان و دیرپاست.

مارکسیسم - لنینیسم در برابر ناسیونالیسم اصل اثر ناسیونالیسم پرلتری را قرار می‌دهد. هدف‌هایی زحمتکشان یعنی الغای استثمار و ایجاد جامعه کمونیستی تنها از راه اتحاد زحمتکشان همه ملل و اجرای سیاست و ایدئولوژی انترناسیونالیسم پرلتری امکان پذیر است.

در حال حاضر همانطور که در سند اصلی کنفرانس جهانی احزاب

برادر گفته می‌شود؛

امپریالیسم باتشویق ناسیونالیسم ارتجاعی در کشورهای
رشد یافته، اصطکاک ایجاد می‌کند و بین آنها نفاق می‌افکند و به
شدت می‌کوشد بیش از پیش لبه این ناسیونالیسم را علیه سوسیالیسم
و کمونیسم متوجه کند و از این راه نیروهای ملی و مترقی و
انقلابیون را در این کشورها منسحب و پراکنده کند و می‌کوشد
مبارزان میهن پرست را از بهترین دوستان خود یعنی از کشورهای
سوسیالیستی و جنبش انقلابی کارگری در کشورهای سرمایه‌داری
جدا و منفرد کند.»

ناسیونالیسم شکل اندویدوآلیسم و خود پرستی جمعی متعلق به
بورژوازی و خرده بورژوازی است، انباشته از غرور بی‌جان نسبت به خود و نفرت
بیمخردانه نسبت به دیگران است.

انترناسیونالیسم بروحیه کلکتیویسم، پیوند و همبستگی پرتاریامتی
است و حفظ منافع ملت را در چهار چوب منافع ملل دیگر در نظر
می‌گیرد. کمونیست‌ها در عین انترناسیونالیست بودن میهن پرستان واقعی
هستند. آنها به خلق کشور خود، به میهن خود، به افتخارات واقعی
آن در فرهنگ و علم و هنر عشق می‌ورزند. تمام زندگی و مبارزه آنها وقف
معادت، رفاه و ترقی مادی و معنوی مردم زحمتکش میهن‌شان است.
میهن پرستی کمونیست‌ها تا پای جان و به قیمت خون ثابت شده است. این
میهن پرستی از ناسیونالیسم، از کین نسبت به ملل دیگر، از غرور در باره
زورگویی‌ها و کشورگشایی‌های گذشته ملت خود بیگانه است. کمونیست‌ها
خواستار تأمین حق حاکمیت خلق‌های داخل میهن خود و مدافع تمامیت و
استقلال کشور خود هستند. آنها مبلغ پرشور میهن پرستی و بشر دوستی
راستین هستند.

نو استعمار (Neocolonialisme)

در دوران تلاشی میستم مستعمراتی امپریالیسم، در مقابل نهضت جوشان رهایی بخش ملی و مبارزه پرشور استقلال طلبی، در شرایط ایجاد و تحکیم اردوگاه سوسیالیستی و نفوذ روز افزون اندیشه‌های سوسیالیسم در سراسر جهان، در حالی که سوسیالیسم به عامل تعیین کننده در جهان تبدیل می‌شود دیگر برای امپریالیست‌ها امکان ندارد که مثل گذشته سرزمین‌های غیر را استعمار کنند، یعنی سیادت مطلق و آشکار سیاسی و اقتصادی و نظامی خود را بر آنها مستقر سازند امپریالیست‌ها برای اجرای نقشه‌های سوق - الجیشی سیادت بر جهان و حفظ و بسط نفوذ سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک خود ناچار به شیوه‌های دیگری عمل می‌کنند، اسلوب‌های تازه‌ای به کار می‌برند تا به مقاصد خود دست یابند. این مقاصد ماهیتاً استعماری هستند ولی شیوه‌های نیل به آن جدید است و با استعمار کلاسیک در اواخر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم تفاوت دارد. از این جهت هم آن را استعمار نو می‌خوانند. در عین حال توسل امپریالیسم به سیاست نو استعماری نشانه حکومت و شکست سیاست استعماری امپریالیسم و ناشی از خصالت عمومی امپریالیسم جهانی است.

این شیوه‌های نو و اسالیب تازه امپریالیست‌ها چیست؟ عمده‌ترین آنها فهرست‌وار از این قرار است:

۱- حاکم کردن گروه‌های محلی که به حالات مختلف و در درجات گوناگون از سیاست امپریالیست‌ها پیروی می‌کنند با توسل به توطئه، کودتا، ترور و نظائر آن.

۲- در دست گرفتن اهرم‌های اساسی در صنعت، تجارت و کشاورزی به وسیله سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و مختلط، تسلط از راه صدور سرمایه، دادن قرضه، سیاست به اصطلاح کمک و همچنین فشار اقتصادی و تطمیع

«عاقبت حاکمه» .

۴- تحمیل بازرگانی خارجی غیر مساوی با مبادله نابرابر که ماهیتاً مانع رشد اقتصادی شده کشور را در حالت بازار فروش محصولات ساخته شده به قیمت انحصاری گران و تهیه مواد خام ارزان قیمت نگاه می‌دارد .

۴- تشکیل بانک‌ها و کنسرن‌ها و دیگر مؤسسات اقتصادی که دولتی در داخل دولت می‌شوند و نبض اقتصادی کشور را در دست می‌گیرند نظیر کنسرسیوم بین‌المللی نفت و بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران که در عین حال نمونه‌ای از استعمار نوین جمعی چندین کشور امپریالیستی هستند .

۵- تحمیل قراردادهای نامساوی و با شرایط سنگین و اسارت باراعم از سیاسی، نظامی و اقتصادی.

۶- کشاندن به پیمان‌های نظامی دوجانبه یا منطقه‌ای نظیر پیمان منتهو و قرارداد دوجانبه ایران و امریکا.

۷- استفاده از مؤسسات به اصطلاح فرهنگی و مطبوعاتی و خیریه و تعاون و نظیر آنها برای دسته‌بندی‌ها و سوءاستفاده سیاسی در گروه‌های هیئت حاکمه از یک سو و برای نفوذ ایدئولوژیک در جامعه و اشاعه نظریات تخطئه کننده دموکراسی و استقلال و سوسیالیسم از سوی دیگر.

۸- کوشش در راه جلب بورژوازی ملی و ذینفع ساختن آن در سرمایه‌گذاری‌های مشترک و جلب برخی قشرهای دیگر به منظور بسط تکیه‌گاه اجتماعی خود .

۹- استفاده از نفاق و دودستگی و ایجاد برخوردهای مصنوعی و تفرقه‌افکنی بین نیروهای رهایی‌بخش ملی و مترقی.

۱۰- استفاده از آنتی کمونیسم به اشکال گوناگون راست و «چپ» آن. در باره اسلوب‌های امپریالیسم برای اسارت کشورهای رشد یابنده در مند اصاصی کنفرانس جهانی احزاب کمونیست و کارگری (۱۹۶۹)

چنین گفته می‌شود :

«در مبارزه علیه جنبش آزادیبخش ملی، امپریالیسم از یک سو با سرسختی از بازمانده‌های استعمار دفاع می‌کند و از سوی دیگر کوشاست با شیوه‌های نواستعماری راه ترقی اقتصادی و اجتماعی را بر کشورهای رشد یابنده، بر کشورهای که حاکمیت ملی کسب کرده‌اند، ببندد. بدین منظور از معافل ارتجاعی حمایت می‌کند، از لغو نظام‌های اجتماعی عقب مانده جلو می‌گیرد و می‌کوشد بر سر راه رشد به سوی سوسیالیسم یا راه مترقی غیر سرمایه‌داری که دورنمای سوسیالیستی می‌گشاید، ایجاد موانع و دشواری کند.

امپریالیست‌ها بر این کشورها قراردادهای اقتصادی و پیمان‌های نظامی-سیاسی که ناقض حق حاکمیت آنهاست تحمیل می‌نمایند، از طرق صدور سرمایه، بازرگانی نامتعادل، بازی قیمت‌ها و کورس ارزها، وام‌ها، از طریق اشکال گوناگون به اصطلاح «کمک» و اعمال فشار از جانب سازمان‌های مالی بین‌المللی، این کشورها را استثمار می‌کنند.»

با توسل به این شیوه‌ها و نظایر آن، کشورهای بزرگ امپریالیستی بسیاری ممالک دیگر را به‌ویژه در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین وابسته به خود نگاه می‌دارند، اگرچه در آنها حکومت‌های محلی، آرتش، دولت و مجلس محلی وجود دارد و در ظاهر نوعی استقلال سیاسی صوری حفظ می‌شود. در به‌کار بردن این اشکال نفوذ و سلطه، به‌ویژه ایالات متحده امریکا است که به علت قدرت اقتصادی و سیاسی خود مقام اول را حایز است. امپریالیسم امریکا امروز استعمارگر عمده بین‌المللی خلق‌ها است. سه چهارم کلیه سودهای ناشی از صدور سرمایه‌های انحصاری به‌همه کشورهای سرمایه‌داری به جیب شرکت‌های امریکایی می‌رود. امپریالیسم امریکا به میراث‌خوار عمده سیستم مستعمراتی امپریالیستی بدل شده است. در عین حال ایالات متحده ژاندارم

بین‌المللی معاصر است، زیرا که نقش قاطع و رهبری کننده را در مقابل جنبش‌های مترقی و استقلال‌جو به عهده دارد و مرکز اساسی استعمار جدید است.

در این شرایط روشن است که مبارزه علیه استعمار با مبارزه علیه استعمار کلاسیک به پایان نمی‌رسد. استقلال سیاسی با اینکه گامی به جلو است ولی اگر تحکیم نشود، با استقلال اقتصادی توأم نباشد، به هیچ‌وجه برای جوامع بومی به نیاز جامعه و خواست مردم کافی نیست، به همین جهت پیکار برای تحکیم استقلال سیاسی و کسب استقلال اقتصادی و از بین بردن هر گونه وابستگی به امپریالیسم باید همچنان ادامه یابد. هدف مبارزان در این پیکار باید روشن و صریح متوجه امپریالیسم جهانی و انحصارات امپریالیستی و شیوه‌های استعمار نو و کهنه باشد و دوست و متحد یعنی کشورهای سوسیالیستی و نهضت کارگری کشورهای پیش‌افتاده سرمایه‌داری نباید به درستی تمیز داده شود. این مبارزه‌ای است که در عصر ما در وسعت و در عمق بسط می‌یابد و پس از حل مسایل سیاسی متدرجاً به مسایل اقتصادی و اجتماعی حاد می‌پردازد. وریشه‌ای و پیگیرتر می‌شود. هرگاه انقلاب‌رهایی بخش ملی به تغییرات عمیق در زندگی اقتصادی و اجتماعی نیانجامد و وظایف حیاتی و رستاخیز ملی را انجام ندهد، استقلال سیاسی حاصل از آن مست‌بنیاد و موهوم خواهد بود.

هدف همه نیروهای اصیل ملی و مترقی و در رأس آنها طبقه کارگر و حزب وی در مبارزه برضد امپریالیسم و استعمار نوین عبارتست از:

۱- محو کلیه بقایای استعمار و ضد استعمار نوین، ریشه‌کن ساختن تسلط امپریالیسم، طرد انحصارهای خارجی و احداث صنایع ملی.

۲- الغای نظامات و بقایای فئودالی، انجام اصلاحات اساسی ارضی

با شرکت همه دهقانان و به نفع همه دهقانان.

۳- تعقیب سیاست خارجی صلح‌جویانه و ضد امپریالیستی.

- ۴- تعمیم دموکراسی در حیات اجتماعی و استقرار حقوق و آزادی‌های دموکراتیک به نحوی که سرنوشت کشور را به دست توده‌های مردم سپارد .
- ۵- تأمین رفاه و ترقی و عدالت اجتماعی .

وتو (Veto)

وتو جلوگیری از عمل است و « حق وتو » حق یا توانایی جلوگیری است. بنابراین وتو یا حق وتو قدرت قانونی يك دستگاه مملکتی یا اعضای چنین دستگاهی است برای جلوگیری از عمل آن دستگاه یا دیگر ، یا اعضای آن.

این لفظ در جریان قانونی فعالیت‌های سازمان ملل متحد معنای خاصی دارد . در این مورد حق وتو به معنای حق يك عضو دائمی شورای امنیت برای جلوگیری از عمل تصویب شده به وسیله اعضای دیگر است.

در قوانین عمومی ملی وتو به حق يك مرجع صاحب اختیار برای جلوگیری یا به عقب انداختن عملی که معمولاً قانونی است، اطلاق می‌شود. در رم باستان « تریبون‌های خلق » برای لغو دستورهای مأموران دیگر از حق وتو استفاده می‌کردند .

وتو از لحاظ تاریخی تقریباً منحصرأ به عمل قانونگذاری منفی (لغو قانون) به وسیله يك ارگان اجرایی ملی اطلاق می‌شود. در موارد استثنایی بعضی از هیئت‌های قانونگذار، مانند مجلس لردان انگلستان، دارای « وتوی تعلیمی » یا حق به تأخیر افکندن عمل بوده‌اند. پادشاه انگلستان دارای حق وتو است ولی هرگز از آن استفاده نمی‌کند و باپیش آمدن اصل مسئولیت وزیران آن حق عملاً منسوخ شده است؛ اما رئیس جمهور امریکا می‌تواند قوانین مصوب کنگره را وتو کند مگر آنکه کنگره « مجدداً آن را با اکثریت دوسوم تصویب کند.

هر يك از اعضای مجلس لهستان در قرن‌های هفدهم و هجدهم، تالفای

آن در ۱۷۹۱، حق وتو داشتند و در نتیجه هر يك از نمایندگان حق داشت مجموع مذاکرات و مصوبات را خنثا کند.

اما این اصطلاح در سازمان ملل معنای نسبتاً متفاوتی دارد. ماده ۲۷ منشور می گوید، جز در مورد امور نظامنامه ای و حل مسألت آمیز اختلافات که در این صورت طرف دعوا حق رأی نخواهد داشت، تصمیم با رأی مثبت هفت دولت عضو شورای امنیت «شامل رأی موافق اعضای دائمی ...» گرفته خواهد شد. اعضای بلوک شوروی جزء اخیر را اصل «اتفاق آراء» می خوانند، اما کسان دیگر آن را وتو می دانند.

از آنجا که تصمیم های شورای امنیت دست کم نیمه قضایی، نیمه قانونی، و نیمه اجرایی است، و از آنجا که وتورا نمی توان باطل کرد، حق وتو بر همه انواع این اختیارات مطلق است. بنابراین، حق وتو در شورای امنیت حق يك یا چند عضو دائمی برای جلوگیری از عمل شورا است، هنگامی که دست کم هفت رأی موافق وجود داشته باشد. آنچه که در عرف جامعه ملل «قاعده اتفاق آراء» خوانده می شد در اصطلاح سازمان ملل حق وتو است.

وضع انقلابی

انقلاب اجتماعی عبارتست از حل تضادهای اجتماعی به نحویکه به تغییر کیفی زیر بنا و روبنا یعنی تغییر صورت بندی اجتماعی منجر گردد. تضاد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی مبنای اقتصادی یعنی شرایط مادی انقلاب را فراهم می آورد و در مرحله معینی ضرورت انقلاب اجتماعی را مطرح می سازد.

فراهم آمدن شرایط مادی انقلاب برای انقلاب کافی نیست. برای انقلاب اجتماعی علاوه بر شرایط مادی، تغییرات عینی معین دیگری که شرایط عینی اصطلاح می شود ضرورت دارد و به قول «لنین» مجموعه این

تغییرات عینی، وضع انقلابی نامیده می‌شود.

لنین برای وضع انقلابی سه علامت عمده می‌شمارد :

۱) بحران عمومی که هم استثمار شوندگان و هم استثمارگران را دربرمی‌گیرد. - بین معنا که نه فقط استثمار شوندگان «پایینی‌ها» نخواهند به شیوهٔ گذشتگان زندگی کنند، بلکه استثمارگران «بالایی‌ها» هم نتوانند به شیوهٔ گذشته حکومت نمایند.

۲) تشدید فوق‌العاده فقر و نیاز توده‌های زحمتکش.

۳) تشدید قابل ملاحظهٔ فعالیت توده‌های زحمتکش به نحویکه هم در نتیجهٔ بحران عمومی و هم در نتیجهٔ اقدامات خود هیئت‌ها کمه بیش از پیش به مبارزهٔ تاریخی مستقل جلب می‌شوند.

اوضاع بین‌المللی، بخصوص وجود اردو گاه موسیالیسم در شرایط کنونی، انقلاب یا بحران‌های انقلابی در کشورهای امپریالیستی، انقلاب در کشورهای همجوار، جنگ و نیز بحران‌های ناشی ازستم ملی و تبعیض نژادی و غیره به مشابه عوامل عینی می‌توانند در پیدایش وضع انقلابی مؤثر باشند. وضع انقلابی ناشی از تغییرات عینی و بر حسب شرایط تاریخی در کشورهای مختلف می‌تواند به صورت‌های گوناگون بروز کند و در این یا آن کشور، در این یا آن زمان معین - این یا آن عامل عینی در پیدایش وضع انقلابی نقش کمتر یا بیشتر داشته باشد.

آنچه مهم است، این است که انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست و وضع انقلابی معلول دگرگونی‌های عینی معین در زندگی است و این دگرگونی‌ها به قول لنین نه فقط به ارادهٔ افراد و گروه‌ها و احزاب جداگانه، بلکه حتی به ارادهٔ طبقات جداگانه نیز بستگی ندارد.

انقلاب بدون وضع انقلابی میسر نیست، ولی از هر وضع انقلابی، انقلاب پدید نمی‌آید. برای اینکه امکان تحول انقلابی به تحقق پیوندد، عامل ذهنی نیز ضرورت دارد. به قول لنین:

« انقلاب مولود هر وضع انقلابی نیست، بلکه مولود

وضع است که در آن به تغییرات پیش گفته، دگرگونی ذهنی یعنی توانایی طبقه انقلابی، به اقدامات توده‌ای به حد کافی نیرومندی اضافه شود که بتواند دولت کهنه را که هیچگاه حتی در درون بهران‌ها نیز اگر آنرا «نیاندازند»، نمی‌افتد، در هم شکند (یا متزلزل بپازد).

چنین کاری فقط از عهده پشاهنگ طبقه انقلابی، یعنی حزب طراز نوین طبقه کارگر برمی‌آید. حزب طبقه کارگر روح و مغز عامل ذهنی انقلاب را تشکیل می‌دهد.

تئوری لنینی انقلاب درست در نقطه مقابل «تئوری» چپ‌روها قرار دارد که یا لزوم وضع انقلابی را برای انقلاب به کلی نفی می‌کنند و یا به آن برخورد سطحی و عامیانه دارند.

مکاتیب، اصطلاحات و واژه‌های فلسفی و سیاسی

- * **ابسولوتیسم** Absolutisme - ابسولو بمعنی مطلق و مقصود از ایدئولوژیسم حکومت مطلقه و ریاست یکنفر شخص مطلق العنان است بر جامعه .
در این آئین حقوق و قدرت زمامدار نامحدود است .
- * **اپیسکوپالیسم** Episcopalisme - نام مسلکی است که در قرن ۱۶ در اروپا بوجود آمد . این مسلک منسوب به ژان کالون تئولوژیست فرانسوی است
اوبه سلطنت تکیه نداشت و معتقد بود که قدرت روحانی تفوق بر قدرت جسمانی دارد .
- * **آتاشه** Attaché - وابسته سفارتخانه .
- * **آپتی میسم** Optimisme - عقیده به خوش بینی و حسن ظن است .
این اصطلاح غالباً ملحق با اصطلاحات حاکی از مراسمهای اصلی سیاسی میگردد .
- * **اپورتونیسم** Opportunisme - مسلکی است که طرفدارانش بسرست بر حسب تغییر وضع سیاسی یا تغییر رژیم یا زمامدار بنا به نفع شخصی تغییر عقیده می دهند .
- * **اپولوژیسم** Apologisme - نام فرقه‌ای موسوم به اپولوژیست‌ها که در قرن ۱۷ در خلال جنگهای داخلی انگلستان برای مردم حق مقاومت در برابر پادشاه قائل بودند . فلاسفه آغاز مسیحیت را که معتقد با استدلال در مقابل مخالفین مسیحیت بودند نیز اپولوژیسم میخواندند .
- * **اتوریتاریانیسم** Autoritarianisme - مسلک و سیستم حکومتی است که در آن آزادی فردی تحت الشعاع قدرت دولت قرار میگیرد .
- * **الوکراسی** Autocracy - سیستم حکومتی ای را گویند که در آن تمام قدرت تها در دست زمامدار باشد .
- * **اریستوکراسی** Aristocracy - حکومت اشرافی ، سیستم ونوعی حکومت که در آن قدرت و نظارت در دست عده کمی از اشراف باشد .
- * **اریستوکرات** Aristocrate - عضو هیئت حاکمه اشرافی هواخواه حکومت اشرافی .
- * **اسکولاستیک** Schoolastic - حکمت و فلسفه حکمای قرون وسطی را که در مدارس به تدریس اشتغال داشتند ، اسکولاستیک مینامند . فلسفه این حکماء که بنام مدرسیون یا اصحاب مدرسه نیز نامیده میشوند ، بیشتر جنبه دینی داشت . از فلاسفه مهم این مکتب آبلار ، تاهس داکن ، گیوم داکن و سنت آنسلم رامیتوان نام برد .
- * **اسکی پیسم** Escapisme - بمعنی فرار است ، و مقصود از آن فرار از شرکت در کارهای اجتماعی و امتناع از قبول پستهای دولتی و شرکت در امور حکومت .
- * **اکسپانسیونیست** Expansioniste - طرفدار توسعه و گسترش اراضی کشور بوسیله فتوحات نظامی یا به وسایل اقتصادی .
- * **الیکاریشی** Glygarichie - روشی در حکومت که توسط چند نفر اداره شود و کلیه قدرتها در اختیار عده‌ای محدود باشد .
- * **امپریال** Imperial - امپراتوری ، شاهنشاهی .

- * امپریالیسم Imperialiste - طرفدار و هواخواه امپراطوری .
- * امپریالیسم Imperialisme - هواخواه امپراطوری ، عقیده و روشی را گویند که هدفش بسط امپراطوری و توسعه قلمرو و حکومت بردیگران است .
- * اگوتیسم Egoisme - عقیده به اینکه طبیعت انسان در همه جا و همه زمانی اساساً خودخواه است ، لذا مامدار باید انگیزه‌اش اگوتیستیک یعنی خود خواهی و خود پرستی باشد .
- * آنارششی Anarchie - آشوب ، بی‌نظمی و هرج و مرج . در زبان یونانی بمعنای «بدون حکومت » است .
- * آنارشیت Anarchiste - آشوب طلب .
- * آنارشسیم Anarchisme - هرج و مرج خواهی ، مسلک آنارشسیم حکومت را تنها موجب بدبختی و مصیبت های اجتماعی می‌داند .
- * انترناسیونال International - جهانی ، بین‌المللی .
- * انترناسیونالیسم Internationalisme - در مقابل ناسیونالیسم است و عبارت است از اعتقاد به این که همکاری و معاونت مابین ملت‌های جهان موجب سعادت و برقراری صلح و آرامش حکومت جهانی است .
- * انتلکتوال Intellectual - روشن فکر ، خردمند .
- * انتلکتوالیسم Intellectualisme - مکتب اصالت فریحه و هوش و عقیده بر اینکه علم زاده عقل است و عقل منبع دانش و کشف حقیقت ، یا علم صحیح بواقعیست تنها از طریق فریحه و هوش و عقل میسر است .
- * اندوسترالیسم Industrialisme - یعنی صنعتی شدن زندگی انسان و رواج صنعت و کارخانه و ماشین و اهمیت دادن بصنعت .
- * اندیویدوالیسم Individualisme - یعنی اصالت فرد و طبق این فلسفه باید اجازه داده شود که هر کس باختیار آزاد برای خود فکر و کار کند .
- * اوبژکتیویسم Objectivisme - که آنرا ایدئالیسم اوبژکتیف نیز مینامند ، فلسفه ایست که حقایق را از نظر حسی نگاه میکنند .
- * اوئارکی Auatrkı - بمعنی استقلال اقتصادی است .
- * اولتر اندیویدوالیسم Ultra Individualisme - عقیده به فردیت افراطی است .
- * اولتیماتوم Ultimatum - اتمام حجت ، آخرین پیشنهادی که دولتی به دولتی میدهد و در صورت عدم قبول موجب بروز جنگ میشود .
- * ایرولاسیوننیسم Irolationisme - اعتقاد به لزوم تبعیت از یک خط مشی و سیاست و کناره گیری علنی یک ملت از همکاری سیاسی و اقتصادی .
- * باکوننی نیسم Bakuninisme - عقیده سیاسی باکوننین پیشوای آنارشیت روسیه و اروپا . وی این مکتب را که اصولش لزوم تخریب دولت و حفظ حقوق فردیت و افکار خداوند است را ابداع کرد .
- * بالشوئیسم Balshewisme - شیوه‌ای خاص از مکتب «مارکسیسم» است ، که طبق آن طبقه کارگر باید بوسیله دستجات محلی که پیرو انضباطی شدید از طرف دولت مرکزی باشند هر چه زودتر قدرت سیاسی را بدست آورند .
- * باربرنیسم Barbarisme - وحشیگری . توحش و حالت بدوی زندگانی جوامع اولیه و اقوام دور از تمدن .

- * بلوگ Bloc — دسته متحد ، گروه هم بسته .
- * بورژوا Bourgeois — سرمایه دار ، دولتمند ، شبرنشین ثروتمند .
- * بورژوازی Bourgeoisie — سرمایه داری ، طبقه ثروتمند و سوداگر .
- * بنتهامیسم Benthamisme — بنتهامیسم به نوع مخصوصی از لیبرالیسم اطلاق میشود .
- * پاتریوت Patriot — میهن پرست .
- * پاتریولیسم Patriatisme — بمعنی میهن پرستی است .
- * پارتنیکولاریسم Particularisme — علاقه شدید در شهر بد حفظ حالت خاص خود
- * پلیتیک Politique — عام سیاست ، سیاست .
- * پارتنیزان Partisan — سرباز چریک ، خواه خواه ، طرفدار .
- * پارلمان Parlement — مجلس نمایندگان ، مجلس شورا و منا .
- * پارلامنتار Parlementaire — عضو پارلمان ، مطابق با آداب و رسوم پارلمان
- * پارلمانتریسم Parlementarisme — روشی است در حکومت که در آن قوه مجریه خود مسئول قودمقننه یعنی پارلمان میباشد .
- * پاروشیالیسم Parochialisme — محدودیت فکر و دلپسنگی به انجام کارهای بلوکی و بخشی و محلی .
- * پاسی قیسم Pacifisme — صلح طلبی ، مخالفت با جنگ بهر نوع و شکلی که باشد .
- * پراگماتیسم Pragmatisme — اصالت عمل و نقطه مقابل متافیزیک است پیشوای این مکتب ویلیام جیمز آمریکائی است .
- * پرووینسیالیسم Provinclisme — عقیده به عدم تمرکز امور کشور در پایتخت و تقسیم مسئولیت های هر ایالت به متصدیان امور همان ایالت .
- * پلوتوکراسی Ploutocracy — نام سیستم حکومتی است که توسط ثروتمندترین افراد یک جامعه اداره شود .
- * پلورالیسم Pluralisme — بمعنی کثرت ، به فلسفه سیاسی اطلاق میگردد که علاقه فرد نباید منحصر به پیوستگی سیاسی وی بادولت باشد ، بلکه علاقه های دیگری نیز دارد . مانند علاقه مذهبی و اقتصادی .
- * تالوئیسم Taoisme — نام مکتب سیاسی است ، که بنیان گذاران آن لاوتسه (۶۰۴-۵۰۱ ق . م) است فلسفه وی یک نوع مذهب لیبرال است .
- * تاکتیک Tactic — فن جنگ و راهنمائی سیاه درنبرد بادشمن .
- * تامیسم Thomisme — مکتب سیاسی منسوب به تامس داکوین (۱۲۲۵-۱۲۷۴ م . م .) .
- * تئوکراسی Theocracy — رژیم و روشی را در حکومت گویند . که رؤسا و فرماندهان درجه اول آن پیشوایان روحانی و ارباب دین باشند ، بعبوات دیگر حکومت مذهبی است .
- * ترادیسیون Tradition — سنت ، رسوم اجتماعی .
- * ترادیسیونالیسم Traditionalism — اعتقاد باصالت ، سنت پرستی .
- * تروتسکی ایسم Trotskisme — فرقه منشعبی از حزب کمونیسم که بنیان گذار تروتسکی یکی از پیشوایان انقلاب بلشویکی روسیه بوده .
- * ترور Terreur — وحشت و هراس ، کشتن و از بین بردن مخالفین .

- تروریسم Terrorism - عقیده به لزوم آدم کشی .
- تریدیونیون Trade - Union - عنوان تشکیلاتی است از کارگران بمنظور رکوشن در بهبودی احوال ایشان و افزایش مزد تقلیل ساعات کار و تأمین بیمه بیماری و وسائل بهداشت و ...
- تریدیونیونیسیم Trade - Unionism - یعنی بیک اتحادیه کاری گرویدن .
- لنین بین تریدیونیونیسیم و سوسیالیسم فرق گذاشت . کارگران هیچ گاه سوسیالیست نمی شوند بلکه ابتدا تریدیونیونیست میشوند .
- توتالیتریونیونیسیم Totalitarianism - بمعنی حکومت جمعی است ، و حکومتی است که در کلیه شؤون زندگی فرد دخالت میکند و آنرا تنظیم و برای آن مقررات وضع میکند .
- تیرانی Tyrannie - بمعنی حکومت ستمگری و جور و ظلم است .
- تیرانیسید Tyrannicide - بمعنی ظالم کشی و اعتقاد به لزوم قتل سری و ترور زمامداران حکومت است .
- تیموکراسی Timocracy - این اصلاح در مورد حکومتی و دولتی بکار برده میشود که زمامدارانش تنها بخاطر شرف و بدست آوردن افتخار کار میکنند . این واژه را افلاطون در کتاب جمهوریت خود بکار گرفته است .
- دیپارتمانالیسم Départementalisme - حکومتی که بایسالات و استانها و بعضی های کشور استقلال در امور داخلی خود دهد .
- دسانترالیسم Décentralisme - عبارت از انتقال نظارت و کنترل از قدرت مرکزی به واحدهای محلی .
- دسپوت Despot - مستبد .
- دسپوتیسیم Despotisme - حکومتی را گویند که پیرو حکومت مطلقه و خود کامگی و بدست زمامداری خود رای و مستبد اداره شود .
- دماغوژی Demagogie - عوام فریبی .
- دمکرات Démocrate - آزادیخواه ، طرفدار آزادی .
- دموکراتیک Democratique - شیوه همایی .
- دموکراسی Democracy - آزادیخواهی باروشی در سیاست و حکومت که در آن اختیارات در دست مردم و نمایندگان آنها میباشد .
- دمونستراسیون Démonstration - تظاهر دسته جمعی که در آن فرقه ای یا فرقه هایی یا احزاب مختلفی شرکت داشته باشند و بوسیله سخنرانی و گردش در مناظر برای بدست آوردن خواستهای خود جدوجهد کنند .
- دوگماتیسم Dogmatisme - فلسفه جزمی ، عقیده باینکه باید گورگورانه از سنتها بدون پرسش پیروی کرد .
- دیالکتیک Dialectique - مکالمه ، مباحثه وجدل باروشن کردن مطلبی بوسیله مکالمه و تعقل مانند روش منطقی ، منطقی مکتب «مارکس» که بنام «ماتریالیسم دیالکتیک» مشهور است .
- دیپلومات Diplome - سیاسی ، سیاستمدار .
- دیپلوماسی Diplomacy - سیاست ، علم سیاست ، حل و عقد امور میان کشورها و ممالک خارجی .
- دیکتاتور Dictateur - مستبد ، خود رای ، خود کام .
- رادیکالیسم Radicalisme - مکتبی است در سیاست که هواخواهان آن از اوضاع

- موجود ناراضی بوده و طالب تجدید نظر و درهم شکستن تمامی قوانین و نظامات
میباشد (برای بوجود آوردن مؤسسات سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی نو.)
- * **رایسونالیسم** Rationalisme - فلسفه اصالت عقل ، اعتقاد به برتری و تفوق
عقل بر همه چیز .
- * **رستوراسیون** Restauration - دوران اعاده سلطنت پخوانوادۀ بوربون که از سال
۱۸۱۴ تا ۱۸۳۰ ادامه یافت .
- * **رفراندوم** Referendum - مراجعه بآراء عمومی از طرف دولت برای دست یابی
با کثرت آراء مردم .
- * **رفرم** Reforme - اصلاح تغییرات و اصلاحات سطحی در امور اقتصادی و سیاسی
بدون توسل بانقلاب و شورش .
- * **رفرماسیون** Reformation - اصلاحات سیاسی و اقتصادی ، نهضت اصلاحی .
- * **رولوسیون** Revolution - انقلاب ، طغیان و شورش .
- * **رویالیسم** Royalisme - سلطنت طلبی ، شیوه سلطنت طلبان در برابر جمهورخواهان .
- * **ریتوالیسم** Ritualisme - آداب پرستی ، اعتقاد ب لزوم رعایت آداب مذهبی
و آداب و رسوم بعد افراط .
- * **ریویزیونیم** Revisionisme - نام مکتب و مسلک ادوارد پور نشاتین سیاستمدار ،
نویسنده سوسیال دموکرات آلمان است هدف این مسلک اصلاح و تعدیل سوسیالیسم
انقلابی هارگس بود .
- * **ژئوپولیتیک** Geo Politique - نام علم جدیدی است که هدفش مطالعه و تحقیق
در روابط بین جغرافیا با حیات قدرتها و امپراتوریهای بزرگ است .
- * **ساتیاگراها** Satyagraha - دریافت حقیقت ، نهضت سیاسی و مذهبی ای
که در سال ۱۹۱۹ شروع شد و بوسیله مقاومت منفی در برابر تجاوزات
بیگانگان مبارزه نمود .
- * **سانترالیسم** Centralisme - اصول تمرکز در روش اداره حکومت یک کشور و
تمرکز امور در حکومت مرکزی در پایتخت .
- * **سزاریزم** Czarisme - حکومت قیصری و بهمان مفهوم استبداد و اتوکراسی
و قدرت مطلقه امپراتور است .
- * **سکولاریسم** Secularisme - دنیا پرستی ، اعتقاد به اصالت امور دنیوی و رد
آنچه غیر آنست .
- * **سنا** Senat - مجلس اعیان ، مجلس اشراف ، مجلسی که نمایندگان آن از بین
طبقات و افراد ممتاز انتخاب میشوند .
- * **سناتور** Senateur - نماینده مجلس اشراف ، مجلسی که نمایندگان آن از بین
طبقات و افراد ممتاز انتخاب میشوند .
- * **سندیکا** Syndicat - اتحادیه کاری .
- * **سندیکالیسم** Syndicalisme - مسلکی سیاسی و جنبشی انقلابی است ، که هدفش
بوسیله اتحادیه های کاری دولت بانجام رسد و دموکراسی پارلمانی را از طریق طغیان
و هر نوع انقلابی وائگون کند .
- * **سوسیالیست** Socialiste - طرفدار و هواخواه مکتب «سوسیالیسم» .
- * **سوسیالیسم** Socialisme - مسلکی است که هدفش ایجاد و برپا کردن دسته جمعی
جامعه است ب نفع مردم بوسیله مالکیت دولت نسبت به کلیه و سایل تولیدی
اعم از صنعت و سایل حمل و نقل و غیره کنترل آنها از طرف دولت است .

- * **شووینیسم Chauvisme** - ملت‌بازی ، وطن‌بازی ، افراط ، و مبالغه کورگورانه در میهن پرستی .
- * **فابیانیسم Fabianisme** - نام‌مسلک سیاسی يك سازمان سوسیالیستی در انگلستان است . اینها سعی کردند که سوسیالیسم را در طبقه متوسط معمول سازند .
- * **فاشیست Fachiste** - این اصطلاح از کلمه فاشیسمو که بمنوان شعار قدرت در روم قدیم بود گرفته شده و بمعنی آشوب طلب‌هرج و مرج طلب است .
- * **فاشیسم Fachisme** - این‌مسلک در زمان حکومت موسولینی احیاء شد . شیوه‌یی در سیاست است که هرج و مرج و آشوب طلبند .
- * **فئودال Feodal** - کسی است که املاک زیادی داشته باشد و بر رعایای خود حکومت کند .
- * **فئودالیت Feodalite** - ملوک الطوائفی ، نوعی تجزیه حکومت در کشورهای قرون و سنی که اشراف و مالکین بزرگ هر کدام بر قسمت تحت نفوذ خود در کشوری حکومت کرده و همیشه باهم در حال جنگ و ستیز بوده‌اند .
- * **فئودالیسم Feodalisme** - نوعی حکومت‌های مجزا از هم و ملوک الطوائفی در قرون میانه . امروزه کشورهای اطلاق میشود که عده‌ای از اشراف و مالکین ، ملانک باشند .
- * **فاکسیون Faction** - بمعنی حزب است .
- * **فاکسیونالیسم Factionalisme** - این واژه را جرج واشنگتن رایج کرد و بمعنی حزب پرستی است .
- * **فاناتیسم Fanatisme** - فاناتیسم یا فاناتیکیسم Fanaticisme بمعنای اعتقاد تعصب آمیز و تابع تمصب است ، از هر نوع که باشد چه سیاسی ، چه مذهبی ، چه اخلاقی .
- * **فدرال Federal** - همگرایی ، اتحاد .
- * **فدراسیون Federation** - اتحادیه چندین حکومت مستقل که بصورت دولت متحد درآیند . همگرایی و اتحاد چند دسته از مردم .
- * **فدرالیسم Federalisme** - شیوه‌ای در حکومت و سیاست که بموجب آن بایستی مملکت از اتحاد ایالات مستقل تشکیل شود .
- * **فراکسیون Fraction** - گروهی هم فکرو هم رأی از يك جمعیت یا يك حزب .
- * **فراماکونری Framaconnerie** - جمعیتی سری که در برخی از کشورهای اروپائی وجود دارد .
- * **فیزیوکراسی Physiocratie** - مسلکی است که بموجب آن بایستی قوه مقننه از دخالت وضع قوانین اقتصادی خودداری نماید .
- * **کاپیتال Capital** - سرمایه .
- * **کاپیتالیزم Capitalisme** - یعنی سرمایه داری و آن عبارت از سیستمی است که در آن وسایل عمده تولیدی بوسیله سرمایه های شخصی فراهم می آید و بفعالیت شخصی صاحبان سرمایه باقی میماند .
- * **کاپیتولاسیون Capitulation** - حق قضاوت کنسولی که بدول خارجی در داخل يك کشور داده میشود .
- * **کاتاکلیسم Cataclyisme** - بمعنی طوفان جهانی و زیر و زبر شدن اوضاع و یا حوادثی که جهان را واژگون سازد .
- * **کالوینیسم Calvinisme** - نام مکتب و مسلک سیاسی و مذهبی منسوب به کالوین تئولوژیست فرانسوی . این مسلک دارای جنبه آزادی و دموکراسی است .
- * **کاسمپولیتم Cosmopolitanisme** - طریقه ایست از زندگی که افکار و احساسات و کمال مطلوب و عقاید ملل و اقوام را هم علاوه بر ایدئالهای مله خود محترم شمرده و سعی میکنند آنها را با حسن تفاهم درک کنند .

کرافتیونیزم Craft - Unionisme - نوعی اتحادیه کاری است که مرکب از کارگرانی است که در شغل و یا حرفه خاصی کار میکنند .

کمونیسم Communisme - مذهب اشتراکی ، اعتقاد بلزوم کنترل جاد سبت بکل حیات اقتصادی ، خاصه مالکیت کلیمشترک توده نسبت بوسایل تولیدی که دولت نماینده آن است .

کمیته Comite - انجمن ، جانی که اعضای برجسته حزب و یا جمعیتی برای گفتگو و مذاکره جمع میشوند .

کمیترین Comintern - نامی است که برای مجمع کمونیست بین المللی سوم که لنین در سال ۱۹۱۵ در کنگره حزب سوسیالیست ، بین المللی اساس آنرا گذارد .

کمیفرم Cominform - سازمان ارتباطی احزاب کمونیستی که بنا بر پیشنهاد روسیه شوروی از نمایندگان احزاب کمونیست دنیا برای تبادل عقاید آراء تشکیل میشود .

کنتراسوسیال Contratsocial - فرضیه ایست که طبق آن زمامدار ودولت وقتی میتوانند حکومت کنند که رعایت حقوق مردم را بنمایند .

کنترورسیسم Controersisme - عنوان گروهی است که در قرو و سنی درباره رابطه دولت با کلیسا باهم بحث و مناظره میکردند

کنستی اوسیونالیسم Constitutionalisme - مشروطیت . حکومت مشروطه بر مردم طبق قانونی بنام قانون اساسی .

کنسرواتیسم Conservatisme - محافظه کاری ، که شامل کلیه موارد چند مذهبی ، چه سیاسی ، و چه اجتماعی میشود .

کنسرواتیرف Conservatirph - حزب محافظه کار ، متمایل به روش محافظه کاری .

کنسول Consul - مأمور دولتی ، در کشور خارجی جهت بررسی روابط و رسیدگی به کار هموطنانش .

کنسولات Consulat - کنسولگری ، مقام کنسول .

کنفدراسیون Confederation - اتحادیه چند کشور که مجموعاً بصورت دولت واحدی درآمده باشند ، ولی در داخل این دولت واحد دولتهای عضو استقلال خود را حفظ کنند .

کنوانسیون Convention - موافقت نامه بین دو یا چند کشور در امور مربوط به بازرگانی . ضمناً نام مجلس فوق العاده ایست که قدرت مستقله حاکم بدان داده میشود (جهت ایجاد تغییرات مهم در قانون اساسی) .

کواتیسم Qutisme - مکتب و مسلک بردباری ، تحمل و سکوت .

کودتا Coudetat - تغییر رژیم ناگهانی و سقوط دولتی بوسیله عدهای برای بدست گرفتن حکومت .

کولکتیویسم Collectivisme سیستمی است اجتماعی ، که کوشش میکند جامعه را توسط مساعی گروهی اداره نماید .

کوی بیسم : عقیده بی منسوب به « ژوزف گوپینو (۱۸۱۶-۱۸۸۲) ، که معتقد به عدم تساوی نژاد انسانی است .

لگالیسم Legalisme اعتقاد به اصالت قانون و اصول حقوقی .

لنینیسم Leninisme - شکلی است از « مارکسیسم » که منسوب بدلنین میباشد .

لیبرال Liberal - آزاده خواه ، پیرو مکتب لیبرالیسم .

لیبرالیسم Liberalisme - فلسفه آزادی طلبی ، اعتقاد به این که انسان آزاد بدنیا آمده و صاحب اختیار و اراده است و باید مجاز باشد بهر اندازه که ممکن است آزاد پرورش و تربیت یابد .

- ماتریالیسم Materialist - مادی ، پیرو مکتب ماتریالیسم .
 ماتریالیسم Materialisme - ماده پرستی ، ، مادیت و اصالت ماده .
 مارکسیسم Marxisme - عنوان فلسفه مارکس فیلسوف آلمانی (۱۸۱۸-۱۸۸۳)
 و واضع فرضیه کمونیسم جدید می باشد .
 ماکیاولیسم Machiavellisme - مکتب ماکیاولیسم که آنرا فلسفه استبداد
 جدید نیز میخوانند ، عبارت از مجموعه و اصول روش و دستوری است که
 ماکیاول فیلسوف و سیاستمدار ایتالیایی قرن پانزده برای زمامداری بر مردم می دهد
 و اولین مرتبه در تاریخ باختر زمین افکاری را برای روش حکومت استبدادی
 بروی کاغذ می آورد .
 میتینگ Meeting - جمع شدن مردم برای سخنرانی و مذاکره در خصوص مسائل
 اجتماعی .
 متروپل Metropol - کشورهایی که دارای مستعمرات هستند .
 موبوکراسی Mobocracy - حکومت ربهاله ها و مردم عوام که غالباً در خلال
 بحرانها و شورشها بشکل موقتی تشکیل میشود .
 مونتالیسم Mercantalisme - نام فرضیه ایست که میگوید يك ملت تنها
 بوسیله ای میتواند از لحاظ اقتصادی قوی شود که صادراتش بر وارداتش فزون باشد .
 منشیویسم Menshevisme - نام حزبی است که در ابتدای انقلاب بلشویکی روسیه
 از حزب سوسیالیست انشعاب یافت و عبارتست از مرامی که تبعیت از سوسیالیسم
 معتدل میکند .
 مونارشی Monarchie - حکومت پادشاهی ، سلطنتی و عبارت از اداره حکومت
 و امور دولت بدست يك فرد زمامدار در قالب موروثی .
 میلیتاریسم Militarisme - عبارتست از اعتقاد باینکه جنگ و آماده باش
 مهمترین وظیفه ذاتی يك ملت و عالی ترین شکل خدمات توده است .
 ناسیونال National - ملی ، قومی .
 ناسیونالیسم Nationalisme - مکتب ملیت ، ملت پرستی ، قوم پرستی ،
 اعتقاد به برتری يك ملت و تفوق آن نسبت بملل دیگر ، و وفاداری مطلق گروه
 تبعه بملت خود و عقیده به برتری معتقدات و ارزشهای آن ملت بسایر ملل .
 نئومارکسیسم Neo - Marxisme - منسوب به ژرژ سارل است که بنحو افراطی
 بر ضد صلح میباشد و متکی به اصل تحریک پسیکولوژی انقلاب . بدین دلیل که
 طغیان ، جنگ و شدت عمل علائم نیکی هستند در تقلا وجود سالم .
 وینگیسیم Whiggisme - عنوان شایع حزب آزاد بخواه انگلیس است که تا اواسط
 قرن ۱۹ بدین نام خوانده می شد .
 هیومنیسم Humanisme - نام نوعی از فرهنگ است که ناشی از تعلیمات
 کلاسیک و قدیم باشد .
 یوتیلیتاریسم Utilitarianisme - فلسفه سیاسی ایست که در قرن ۱۹ بوسیله گروهی
 از لیبرال های انگلیس پرورده شده و آنرا میتوان « انتفاعی فلسفه » یا
 « سودجویی » نامید . این فلسفه تمام نیکی ها را در ترازوی مفید بودن می سنجد .
 یوتوپیا نیسم - اصطلاحی است بسیار شایع در علوم سیاسی و آن عبارتست از يك
 جامعه ایده آلی و کمال مطلوب ، یا دولتی است بی عیب .

۲۵۰ ریال



انتشارات پژوهش و تاهمکاری انتشارات مجاهد